

یادمان‌های ترکی باستان

تألیف

دکتر حسین محمدزاده صدیق

www.duzgun.ir

تبریز / ۱۳۸۶

انتشارات اختر

سرشناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدید آور: سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)// تألیف حسین محمدزاده صدیق.
مشخصات نشر: تبریز: اختر، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۱۷۵ ص.
شابک: ۹۷۸۹۶۴۵۱۷۱۰۰۹
وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
یادداشت: متن کتاب شامل آوانویسی کتیبه‌ها به لاتین و ترجمه‌ی آن‌ها به فارسی است.
یادداشت: واژه‌نامه.
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: کتیبه‌های ترکی باستان.
موضوع: کتیبه‌های ترکی باستان - - ترجمه شده به فارسی.
رده‌بندی کنگره: ۹ س ۳ م / PL ۳۱
رده‌بندی دیویی: ۴۹۴/۳۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۱۳۴۵۱۵



سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)

تألیف: دکتر حسین محمدزاده صدیق
چاپ اول ۱۳۸۶ / ۱۷۵ صفحه رقعی / تیراژ: ۳۰۰۰ جلد / ۳۰۰۰ تومان.
شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۱۷ - ۱۰۰ - ۹
حروفنگاری و طرح جلد: تکدرخت
مرکز پخش: تبریز، اول خیابان طالقانی، نشر اختر
تلفن: ۵۵۵۵۳۹۳ - ۰۴۱۱ / ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷

فهرست

۱. مختصری از دستور زبان سه سنگیاد باستانی.....	۱۵
۲- ۱. آواشناسی.....	۱۶
واکه‌ها:.....	۱۷
آواک‌ها:.....	۱۸
۲- ۱. کلمه شناسی.....	۲۹
اسم.....	۳۰
ضمیر.....	۳۵
صفت.....	۳۸
اعداد.....	۳۹
قید.....	۴۱
فعل.....	۴۲
۲. آشنایی با سه سنگیاد باستانی.....	۴۵
۱- ۲. سنگیاد گول تیگین.....	۵۰
۲- ۲. سنگیاد بیلگه قاغان.....	۵۳
۳- ۲. سنگیاد تان یوقوق.....	۵۴
۳. متون اصلی سه سنگیاد باستانی.....	۵۵
۱- ۳. متن سنگیاد گول تیگین.....	۵۵
سوی نیمروزان.....	۵۵
سوی خاوران.....	۵۷
سوی شمال.....	۶۱
سوی خاوران شمال.....	۶۳
سوی نیمروزان خاوران.....	۶۳
سوی نیمروزان اباختران.....	۶۴
سوی اباختران.....	۶۴
۲- ۳. متن سنگیاد بیلگه خاقان.....	۶۵
سوی خاوران.....	۶۵
سوی نیمروزان خاوران.....	۶۷
سوی نیمروزان.....	۶۸
سوی شمال.....	۶۹
سوی اباختران.....	۷۰

- ۷۰ سوی نیمروزان اباختران
- ۳-۳. متن سنگیاد تان یوقوق ۷۱
- ۷۱ (سنگ نیشته‌ی نخست)
- ۷۱ سوی اباختران
- ۷۲ سوی نیمروزان
- ۷۳ سوی خاوران
- ۷۳ سوی شمال
- ۷۴ (سنگ نیشته‌ی دوم)
- ۷۴ سوی اباختران
- ۷۵ سوی نیمروزان
- ۷۶ سوی خاوران
- ۷۶ سوی شمال
۴. آوانگاری سه سنگیاد باستانی ۷۷
- ۴-۱. آوانگاری سنگیاد گول تیگین ۷۷
- ۷۷ سوی نیمروزان
- ۷۸ سوی خاوران
- ۸۲ سوی شمال
- ۸۳ سوی خاوران شمال
- ۸۴ سوی نیمروزان خاوران
- ۸۴ سوی نیمروزان اباختران
- ۸۴ سوی اباختران
- ۴-۲. آوانگاری سنگیاد بیلگه قاغان ۸۵
- ۸۵ سوی خاوران
- ۹۰ سوی نیمروزان خاوران
- ۹۰ سوی نیمروزان
- ۹۱ سوی شمال
- ۹۳ سوی اباختران
- ۹۴ سوی نیمروزان اباختران
- ۴-۳. آوانگاری سنگیاد تان یوقوق ۹۵
- ۹۵ (سنگ نیشته نخست)
- ۹۵ سوی اباختران
- ۹۵ سوی نیمروزان
- ۹۶ سوی خاوران

- ۹۷.....سوی شمال
- ۹۹.....(سنگ نبشته‌ی دوم)
- ۹۹.....سوی اباخران
- ۹۹.....سوی نیمروزان
- ۱۰۰.....سوی خاوران
- ۱۰۰.....سوی شمال
- ۱۰۱.....۵. برگردان فارسی سه سنگیاد باستانی
- ۱۰۲.....۱- ۵. برگردان سنگیاد گول تیگین
- ۱۰۲.....سوی نیمروزان
- ۱۰۴.....سوی خاوران
- ۱۰۹.....سوی شمال
- ۱۱۰.....سوی خاوران شمال
- ۱۱۱.....سوی نیمروزان خاوران
- ۱۱۱.....سوی نیمروزان اباخران
- ۱۱۱.....سوی اباخران
- ۱۱۲.....۲- ۵. برگردان سنگیاد بیلگه قاغان
- ۱۱۲.....سوی خاوران
- ۱۱۸.....سوی نیمروزان خاوران
- ۱۱۸.....سوی نیمروزان
- ۱۲۰.....سوی شمال
- ۱۲۲.....سوی اباخران
- ۱۲۲.....سوی نیمروزان اباخران
- ۱۲۳.....۳- ۵. برگردان سنگیاد تان یوقوق
- ۱۲۳.....(سنگ نبشته‌ی نخست)
- ۱۲۳.....سوی اباخر
- ۱۲۴.....سوی نیمروزان
- ۱۲۵.....سوی خاوران
- ۱۲۵.....سوی شمال
- ۱۲۷.....(سنگ نبشته دوم)
- ۱۲۷.....سوی اباخران
- ۱۲۷.....سوی نیمروزان
- ۱۲۸.....سوی خاوران
- ۱۲۸.....سوی شمال

۶. گنجواژه‌ی سه سنگیاد باستانی ۱۲۹
۷. واژه‌نامک زبانشناسی ۱۶۷
۸. کتاب‌شناسی ۱۷۲
- نمایه‌ی الفبای فارسی ۱۷۲
- نمایه‌ی الفبای لاتین ۱۷۳
- نمایه‌ی الفبای سیریلیک ۱۷۴
۹. پیوست ۱۷۵

سفره‌ی مردار شاهنشاهی

یک نگاه سریع و کوتاه به نوع عمل استعمارگران و ایادی صهیونیستی آنان در ایران شاهنشاهی، به روشنی معلوم می‌دارد که یکی از زمینه‌های اصلی فعالیت آنان، پوک و پوچ کردن فرهنگ‌ها و نابود ساختن و فاسد نمودن زبان ترکی، زبان اصلی مردم ایران بود. در ایران، این مسیر با بازی‌های سیاسی گوناگونی شروع شد.

بازی تغییر خط: یکی از بازی‌ها، بازی تغییر خط بود که احمد کسروی یکی از خدمتگزاران راستین استعمار، آن را بنیان نهاد نخستین زمزمه‌ها مربوط به اوست. او حتی نوعی خط تازه هم اختراع کرد.

فردوسی بازی: بازی دوم «فردوسی بازی» بود که محمد علی فروغی «یهودی میهن فروش» معروف در ۱۳۱۳ ش. بنیان نهاد و از ابتکارات او، آن بود که انتساب مثنوی «یوسف و زلیخا» به فردوسی را انکار کرد و این انکار، هنوز هم باقی است.^۱

بازی ترکی‌ستیزی: بازی سوم «ترک ستیزی» و «ترکی زدایی» بود که در گستره‌ای وسیع و با امکاناتی فراوان و با هدف پنهان اسلام زدایی و دین ستیزی در این کشور راه اندازی شد. نفی و انکار زبان ترکی، بیگانه دانستن ترکان در ایران، ایجاد احساس کهنتری در ایرانیان ترک زبان که اکثریت ملت ایران را تشکیل می‌دادند، توهین و اهانت به بزرگان حکومت‌آفرین ملت ترک ایران مانند سلطان غازی یمین الدوله محمود، طغرل سلجوقی، الب ارسلان، ملک شاه سلجوقی، آق‌قویونلوها، قاراویونلوها، شاه اسماعیل ختایی و موجه جلوه دادن سیمای شاهان فاسدالاخلاق نظیر خسرو پرویز، انوشیروان، امیرنوح سامانی، کریم خان

^۱ در این باره رک. یوسف و زلیخای فردوسی، با مقدمه‌ی نگارنده، نشر آفرینش، تهران، ۱۳۶۹.

زند و غیره، امحاء و نابود ساختن متون مکتوب ترکی در کتابخانه‌ها، از اهم وظایف ترکی‌ستیزان بود.

تدوین سیاست ترکی‌ستیزی: تدوین سیاست کلان ترکی‌ستیزی در ایران، از دهه‌ی ۳۰ به این سو به عهده‌ی پنج لژ معروف فراماسونری یعنی «لژ کوروش» (تأسیس: ۱۹۶۰)، «لژ اصفهان» (تأسیس: ۱۹۶۸)، «لژ خیام» (تأسیس: ۱۹۶۲)، «لژ آریا» (تأسیس: ۱۹۶۰) و «لژ صفا» (تأسیس: ۱۹۶۲) گذاشته شد و افراد ترکی‌ستیز بدنامی نظیر ذبیح‌الله صفا شه‌میرزادی به سردمداری این لژها منصوب شدند. به دنبال تحقق انقلاب اسلامی در ایران، گرچه در ارکان این لژها لرزه افتاد، اما ترکی‌ستیزان به نفوذ دادن عوامل خود در ارگان‌های فرهنگی نظام مقدس جمهوری اسلامی اهتمام کردند و در دانشگاه‌ها، بویژه در دانشکده‌های ادبیات و مراکز تألیف و تدوین کتب درسی تاریخ، ادبیات، جامعه‌شناسی، دانش اجتماعی و جز آن، و به برکت بی‌اعتنایی برخی از مسئولان، نهادهایی نظیر «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» و مراکز تألیف دائرة المعارف‌ها و بنیادهایی نظیر آن به تبلیغ خرافه‌های پان ایرانیستی، شوونیستی و ملی‌گرایی‌های آریایی و پان فارسیسم می‌پردازند و مودیانه به اجرای سیاست‌های ترکی‌ستیزی فراماسونری ادامه می‌دهند.

بازی باستان‌شناسی:

بازی دیگر، بازی باستان‌شناسی بود. بازی باستان‌شناسی در ایران، در آغاز عصر حاضر و توسط صهیونیست معروف، «ارنست هرتسفلد»^۱ آغاز شد. «هرتسفلد» با کمک مالی دوپست هزار دلاری صهیونیه، توانست که در تخت جمشید چند متخصص و صدها تن کارگر بومی را به خدمت بگیرد.^۲

او در سال ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ ش.) گزارش جامعی از حفاریات تخت جمشید تهیه کرد و آن در سال ۱۹۲۸ در برلین چاپ کرد و در سال ۱۹۳۰ با هماهنگی دولت رضا خان، خرابه‌های تخت جمشید به پایگاهی برای بازی‌های باستان‌شناسی صهیونیستی درآمد و منتج به آن شد

^۱ Hertzfeld

^۲ بلوشر. سفرنامه، ترجمه‌ی فارسی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۳۸.

که در سال ۱۳۵۰ توسط صهیونیسم بین الملل «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی» تشکیل گردید.

مزدوران صهیونیست‌ها:

در یکی از پروتکل‌های صهیونیستی آمده است که: «ما، همه‌ی دربارهای دنیا، مخصوصاً خاورمیانه را پر از مردان و زنانی کرده‌ایم که نزد آنان محبوبیت داشته باشند، اما مزدور ما هستند.»^۱

جنبش صهیونیسم با شعار فرینده‌ی بازگشت به ارض موعود در سال ۱۸۸۰ شکل گرفت. نخستین کنگره در سال ۱۸۹۷ به ریاست «هرتسل» در شهر «بال» سوئیس برگزار شد و اعلامیه «بالفور» در سال ۱۹۱۷ نتیجه‌ی آن بود. و از آن تاریخ، حرکت صهیونیستی شتاب گرفت تا جایی که در سال ۱۹۴۸ تأسیس رسمی دولت اسرائیل اعلام گردید و در سال ۱۹۶۷ قدس اشغال شد و در سال ۱۹۷۱ جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی را در ایران برگزار کرد و این همه با کمک دولت دست‌نشانده‌ای چون دولت شاهنشاهی ایران انجام پذیرفت.

برنامه‌ریزی صهیونیسم:

پس از برپایی کنفرانس شهر «بال» در سال ۱۸۹۷، صهیونیست‌ها نخست تلاش کردند که سلطان عثمانی را متقاعد سازند تا بتوانند به بیت المقدس دست پیدا کنند و یکی از فراماسونرها به نام «امانوئل کارازی» را روانه‌ی ملاقات با سلطان کردند. صهیونیست‌ها توسط او به سلطان عثمانی پیشنهاد دادند که:

«۱- کلیه‌ی بدهی‌های دولت عثمانی را که معادل ۳۳ میلیون لیره‌ی طلای انگلیسی بود، بپردازند.

۲- ناوگانی با هزینه‌ای معادل ۱۲۰ میلیون فرانک طلا در اختیار دولت عثمانی بگذارند تا امور مالی‌یه‌ی خود را رونق بخشد.»^۲

^۱ پروتکل‌های یهود، پروتکل بیستم.

^۲ احمدی، حمید. ریشه‌های بحران در خاورمیانه، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۸۹.

در عوض این کمک‌ها و حاتم‌بخشی‌ها، صهیونیست‌ها چند درخواست از «عبدالحمید» داشتند:

- ۱- آزادی ورود یهودیان به «فلسطین» در هر یک از روزهای سال، به قصد زیارت.
- ۲- مجاز ساختن صهیونیست‌ها برای احداث مستعمره‌هایی در «اورشلیم» تا همکیشان آن‌ها به هنگام زیارت در آن اقامت کنند.^۱
- سلطان «عبدالحمید» چنین پاسخ داد:
- «تحسین! به این یهودیان وقیح بگو:
- ۱- بدهکار بودن برای کشور ننگ نیست، زیرا کشورهای دیگر از جمله «فرانسه» نیز بدهی دارند.

۲- بیت المقدس شریف را اولین بار سرورمان «عمر بن خطاب» برای اسلام فتح کرد و من حاضر نیستم داغ ننگ فروختن آن به یهودیان و خیانت به امانتی را که مسلمانان به من سپرده‌اند، در تاریخ بر پیشانی داشته باشم.

۳- بهتر است یهودیان پول‌هایشان را برای خودشان نگه دارند. دولت علی‌یه عثمانی ممکن نیست در دژهایی که با پول دشمنان اسلام ساخته می‌شود از خودش محافظت کند.

۴- در پایان، به آنان دستور بده از قلمرو عثمانی خارج شوند و از این پس به هیچ وجه سعی نکنند با من ملاقات کنند یا به این جا وارد شوند.^۲

در فرجام، «عبدالحمید» گفت:

«به آقای دکتر هرتسل نصیحت کنید که در این مورد گام دیگری برندارد. من نمی‌توانم حتی یک وجب از این سرزمین را بفروشم. این سرزمین به من تعلق ندارد، بلکه از آن مردم ترک است. مردم من، در طول مبارزه، این امپراطوری را با خون خود آبیاری کرده‌اند. قبل از آنکه اجازه بدهیم این سرزمین از ما گرفته شود، خون ما آن را خواهد پوشاند. من نمی‌توانم سرزمین مردم ترک، یا حتی بخشی از آن را به دیگران تسلیم کنم. بهتر است یهودیان میلیون‌ها پول خود را پس انداز کنند. هنگامی که امپراطوری من تقسیم شد، آن‌ها می‌توانند

^۱ همانجا.

^۲ همانجا.

آن را بدون بها به دست آورند. اما در آن صورت اجساد ما نیز تقسیم خواهد شد. من اجازه نمی‌دهم موجود زنده را کالبد شکافی کنند.»^۱

یأس صهیونیسم از دولت عثمانی

صهیونیست‌ها وقتی از دولت عثمانی مأیوس شدند به سوی ایران روی آوردند. ایران، به دلیل واقع شدن در یکی از کانون‌های مهم سیاسی جهان، پس از فروپاشی عثمانی و پایان جنگ جهانی اول، و طرد صهیونیست‌ها از سوی عثمانی، مورد توجه صهیونیسم بین‌الملل قرار گرفت. در اصل ایران، از قبل نیز پایگاه دسایس و فتنه‌انگیزی‌های یهود بود.

پان ایرانیسم، حزب صهیونیسمی

صهیونیسم توانست در ایران، حزبی با نام «پان ایرانیسم» تشکیل دهد و یاد داد که چگونه می‌توان ناب‌گرایی‌ها^۲ را در ایران رشد و توسعه داد و نژادپرستی و پارسی‌بازی را در مقابل اسلام قرار داد و به نابودی رومند گروه‌های قومی غیرآریایی، بویژه ترکان در ایران پرداخت. زیرا که طبق تعالیم یهود: «چنین گوید یهوه، آن پسر که نخست تولد یافته، اسرائیل است.»^۳

و دنیا را میان اسرائیل و فرزندان «کوروش» نجات‌دهنده‌ی اسرائیلیان تقسیم کرده‌اند. صهیونیسم گر چه فقط یک مکتب سیاسی غیر دینی بود، بر اساس تعالیم یهود بنیاد گذاشته شد. پان ایرانیسم نیز، پا به پای آن، بر اساس بنیادهای ورجاوند مزدیسنا و نئومزدیسنا، در منطقه‌ی پر تحرکی از جهان، برای محو آثار فرهنگی ترکی ایران بنا نهاده شد.

پان ایرانیسم، در گستره‌ای وسیع به فعالیت پرداخت که بخشی از آن کاوش‌های باستانشناسی بود.

باستانشناسی صهیونیستی در ایران

^۱ مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه، پژوهشی صهیونیست، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۹۲.

^۲ Integrismes

^۳ تورات، سفر خروج، ۴-۲۲.

نخستین کاوش‌های باستانشناسی در ایران از سال ۱۸۹۷ از سوی هیئت علمی فرانسوی و با نیت خاصی شروع شد. البته نباید فراموش کنیم که قبل از آن تاریخ، یک مهندس فرانسوی موسوم به «دیولافو آ»^۱ با تلاش همسرش از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۶ در شوش یک گروه حفاری عتیقه‌جات را رهبری می‌کرد.

در سال ۱۹۳۱ با موافقت و خواهش دولت ایران، یک هیئت فرانسوی در تپه‌ی «گیان» و یک هیئت آمریکایی در «تپه حصار» و در «تورنگ تپه» به حفاری پرداختند و سپس به هزینه و دستور موسسه‌ی شرقی شیکاگو شخصی موسوم به «دکتر اشمید»^۲ عملیات حفاری را تا سال ۱۹۳۷ م. ادامه داد و سپس ایادی داخلی آنان بیش از چهل سال کوشیدند اثبات کنند که فرهنگ ایران قبل از اسلام «فرهنگ پارسی و یهودی» بود و مسلمین – که اینان اغلب تازی و ترک می‌نامیدند – این فرهنگ کهن را از میان برداشته‌اند و جوانان امروز ایران باید با ترک‌ستیزی و عربی‌زدایی به آن فرهنگ اصیل و کهن ایران بازگردند.

ایادی استعمار، مراقب بودند که در بازی باستانشناسی مبادا از زبان و فرهنگ اصیل ترکی ملت ایران سخنی به میان آید و هر کتیبه و نشانه‌ای از این زبان و فرهنگ اصلی ملت ایران به دست می‌آوردند یا نابود می‌کردند و یا به زیرزمین موزه‌ی ایران باستان می‌فرستادند. چنان که اکنون بیش از یک‌هزار سنگ نبشته و کتیبه به گویش‌های مختلف ترکی باستان در این زیرزمین و مکان‌های دیگر موجود است و تا کنون قرائت و منتشر نشده است.

نمونه‌های ترکی‌ستیزی باستانشناسان شاهنشاهی

به برخی از یافته‌های ترکی باستان که از سوی بازیگران باستانشناسی ایران مسکوت نگهداشته شده اشاره می‌کنم:

۱- ظرف فلزی سنگین وزن مخروطی شکل که در سال ۱۳۳۳ ش. کشف گردید و اکنون در موزه‌ی ایران باستان است.

۲- یک رشته از آبروهای زیرزمینی در مشرق مدخل نیمه تمام گوشه‌ی شرقی تخت جمشید در سال ۱۳۳۳ که دارای سنگ نبشته‌های ترکی است.

^۱ Mercel Dioulafoy.

^۲ Dr. Eschmidt.

- ۳- کشف سه قمقمه‌ی سفالی مخصوص سواره نظام و پیاده نظام و دیزی سفالی در سال ۱۳۳۵ ش. که اکنون در موزه‌ی تخت جمشید است.
- ۴- کشف دو خم بزرگ سفالی به بلندی ۱/۳۰ و محیط ۴ متر و قطر دهانه‌ی ۲۸ سانتی متر در تخت جمشید که ظاهراً برای نگهداری غلات و آرد و حبوبات به کار می‌رفته است.
- ۵- کاوش‌های «گوئی تپه» در آذربایجان در سال ۱۹۴۸ به سرپرستی «ت. برتون براون»^۱ نماینده مکتب انگلیسی باستانشناسی در عراق.
- ۶- کشف یک صفحه برنزی با نوشته‌های ترکی باستان و با تصویر گیلگمش متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد.
- ۷- کشف چند غار با نقوش و حروف فرهنگ دیرسال ترکی در اطراف ارومیه از جمله غار «داور زاغاسی» و «غار تمتمه» در دره‌ی «نازلی» توسط «کارلتون کون»^۲ در سال ۱۹۴۹.
- ۸- کشف آرامگاه شاهزاده‌ی ترکان ماننایی در جنوب دریاچه‌ی ارومیه نزدیک «تاش تپه» مربوط به قرن نهم پیش از میلاد که کتیبه‌ای در روی سنگ به زبان ترکی باستان داشت و اکنون یک قطعه از آن در موزه‌ی بریتانیا قرار دارد.
- ۹- کشف چند ظرف منقوش با نوشته‌های ترکی باستان در طولش ایران که اکنون در موزه‌ی ملی ایران نگه داشته می‌شود.

رویکرد امروزی:

آنچه ذکر شد، جزیی از فرهنگ ملی ترکی ایران است که تشکیلات فراماسونری و صهیونیستی تلاش ورزیدند آن را انکار، افساد و امحاء سازند و تا حدودی نیز موفق شدند. امروزه نسل جوان آذربایجان، رویکردی عظیم به گذشته‌ی پربار اجداد و نیاکان دوران ساز و تاریخ‌پرداز و فرهنگینه‌ی خود دارند. هم از این روی، برای مدرساندن به این نهضت عظیم فرهنگ ملی ترکی ایرانی، در این کتاب (یادمانهای ترکی باستان) پیرامون سه کتیبه از صدها کتیبه‌ی بازمانده به زبان ترکی باستان، بحثی کوتاه پیش می‌کشم، باشد که خیزش مقدس فرهنگ ملی ترکی سرزمین مقدس ایران اسلامی را شتاب بخشد.

^۱ T. Burten Brown.

^۲ Carleton Coon.

به نظر نگارنده، هرگونه مطالعه و بررسی در آثار ادب فارسی در ایران، باید با عنایت به ادب گرانبهای ترکی انجام پذیرد. خواه در دوره‌ی پیش از اسلام و خواه پس از اسلام، این دو زبان در همدیگر تأثیر حیاتی و اساسی داشته‌اند. در گذشته، محققان ادب فارسی نظیر فرصت شیرازی، عبدالوهاب قزوینی، علی اکبر دهخدا، سعید نفیسی، علی پاشا صالح و جز آن چنین عمل می‌کردند. آنان برای تحقیق درست و به جا در تاریخ ادبیات فارسی، زبان و ادبیات ترکی را نیز فرا می‌گرفتند. حتی ادبیات ترکی عثمانی را هم برای درک بهتر روند تکاملی ادبیات فارسی می‌آموختند. اما به ضرس قاطع می‌توانم بگویم که اغلب استادان ادبیات فارسی هم‌روزگار من در دانشگاه‌های ایران، به لحاظ آن که بهره‌ای از ادب ترکی ندارند، در زمینه‌ی تخصص خود بی‌سواد هستند و جهالت آنان در گستره‌ی ادب ترکی موجب «احساس کهنتری» و این نیز منجر به شوونیسم و پان‌ایرانیسم و بی‌اعتنایی به مدنیت گرانبهای ترکی می‌شود. و این خود برای جامعه‌ی دانشگاهی نوین اسلامی ما مایه‌ی سرافکندگی است. سربلندی و سرافرازی برای پژوهندگان ادب فارسی در ایران، تنها با ترک «ترکی ستیزی» و روی آوردن به آموزش و بررسی در ظرائف و دقایق زبان و ادبیات ترکی حاصل خواهد گشت.



۱. مختصری از دستور زبان سه سنگیاد باستانی

زبان سه سنگیاد که در این کتاب معرفی می‌شود شیوهی کهن دوره‌ی آلتایی - آذی از زبان ترکی آذری معاصر است که به شیوهی «گوئی تورک» معروف شده است. دستور زبان گوئی تورک، جزئی از دستور زبان عمومی ترکی به حساب می‌آید. پیرامون تدوین اصول و قواعد این شیوهی کهن ترکی، تاکنون در جهان اثر مستقل علمی چاپ نشده است. آنچه می‌توان به آن مراجعه کرد، یادداشت‌های مرحوم پرفسور دکتر ارگین است و نیز کتاب «اسکی تۆرک یازبتلاری» اثر حسین نامیق اورکون (استانبول ۱۹۴۱ - ۱۹۳۶) در چهار جلد، که پژوهش‌های آغازین و اصلی بود. از میان تحقیقات اخیر کتاب «دستور زبان ترکی رونیک» اثر آ. کونونوف (لنینگراد، ۱۹۸۰)، رساله‌ی دکترای آقای رجبوف زیر عنوان «صرف زبان گوئی تورک» (باکو ۱۹۷۶) و کتاب علی عیسی شوکورلو با نام «قدیم تۆرک یازبلی آبیده‌لری نین دلی» (باکو ۱۹۹۳) و سه جلد کتاب «اؤرخون یازبتلاری»، «تۆرک دلیلری» و «اؤرخون تۆرکجه‌سی گرامری» از طلعت تکین (استانبول ۲۰۰۳) را می‌توان نام برد. ترکی آذری امروزی و همه شیوه‌های زبان ترکی که در ایران رایج است، ادامه‌ی منطقی شیوهی ترکی باستانی نامبردار به گوئی تورک است و نشانه‌های کهن آن در شیوهی گویش‌های ترکی ایرانی به چشم می‌خورد تا دیگر شیوه‌ها. نویسنده، چند سال است دستور زبان «گوئی تورک» را بر اساس سه سنگیاد باستانی در برخی از دانشگاه‌های کشورمان تدریس می‌کنم. امیدوارم دانشجویانی که با متون کتیبه‌های فوق آشنا می‌شوند، با اخذ قوت و الهام از دقایق و ظرایف خفته در شیوهی تکلم خود و با تکیه بر داده‌های دانشگاهی، بتوانند دستور زبان نسبتاً مدون و کامل ترکی باستان را یاد بگیرند. آنچه در اینجا می‌آید، نگاهی بسیار مختصر و گذرا به پژوهش‌های گوئی تورک پژوهان مذکور در فوق است که امیدوارم گامی هر چند ناچیز در این راه به شمار آید و علاقه‌مندان بتوانند از آن به عنوان خودآموز نیز استفاده کنند.

دکتر ح. م. صدیق

تهران - ۱۳۸۵

۲- ۱. آواشناسی

بنا به اصل سوسوری، در همه‌ی زبان‌ها خمیرمایه‌ی^۱ آوائی، یکسان است و از اندام آوائی همانندی تولید می‌شوند، ولی قالب‌های^۲ آن از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند. بررسی نظام آوائی ترکی باستان نشان می‌دهد که این زبان نخستین زبان فطری و طبیعی بشر بوده است.

در اینجا به بررسی نظام آوائی شیوه‌ی ترکی باستان، یعنی شیوه‌ی گوئی تورک از سه سنگیاد، می‌پردازیم.

کمی اختلاف قرائت آوائی: در تعیین ماهیت و کیفیت تلفظ فونم‌ها و آواهای نگاشته شده در سنگیادهای ترکی باستان، اهل فن همگی با تکیه به داده‌های زبانشناسی، با حدس و گمان و ظن‌های قریب به یقین عمل کرده‌اند. چرا که اکنون کسی بر جای نیست که به ترکی باستان سخن گوید. اما به هر انجام، شیوه‌های امروزی ترکی، بویژه ترکی اصیل ایرانی، ادامه‌ی منطقی ترکی باستان به شمار می‌رود. از این‌رو، ما ایرانیان بهتر می‌توانیم چپود فونم‌های ترکی باستان را تعیین کنیم.

الفبای باستانی ترکی که امروز به آن «الفبای گوئی تورک» اطلاق می‌کنیم، براساس قانون هماهنگی آوائی زبان ترکی اختراع شده است. بسیاری از ترکی پژوهان و متخصصان ترکی باستان، این الفبا را «شایسته‌ترین سیستم الفبائی برای زبان ترکی» می‌شناسند. این ویژگی خود، سبب شده است که پژوهندگان سنگیادهای ترکی باستان، لغات و واژه‌های این سنگیادها را به درستی قرائت کنند. به گونه‌ای که اختلاف قرائت میان آنان بسیار کم و اندک است.

اینجا آواهای ترکی باستان را در دو گونه‌ی واکه‌ها و آواک‌ها بررسی می‌کنیم: در این بررسی، در دادن امثله و شواهد برای واکه‌ها و آواک‌ها، در مقابل برخی از مثال‌ها به محل کاربرد آن‌ها در سنگیادها نیز اشاره کرده‌ایم و در نگاره‌نویسی الفبای کهن، سیستم آوانویسی برگزیده‌ایم. برای سهولت مراجعه، سه رمز زیر رانیز به کار بردیم:

^۱ Substance.

^۲ Forms.

ک ← سنگیاد کول تیگین (= گول تیگین).

ب ← سنگیاد بیلگه قاغان.

ت ← سنگیاد تان یوقوق.

واکه‌ها:

آ A

نشانه برای واکه‌ی پسین‌کامی باز و کوتاه «آ A» و پیشین‌کامی کوتاه «ا / آ - / ð - E» است. گاه در آغاز و همیشه در پایان واژه می‌آید.

اچ (در معنای گرسنه) ač در ترکی آذری: آج.

آداک (در معنای پا) adaq در ترکی آذری: آفاق.

بیلگه (نام و لقب در معنای دانشمند، دانا) Bilgə در ترکی آذری:

بیلیجی / بیلن.

ای i

واکه‌ی پیشین‌کامی «ای I» و پسین‌کامی «ئی I»، در آغاز، میان و پایان واژه می‌آید. در واژه‌های ثقیل الصامت ترکی «I» و در واژه‌های خفیف الصامت «آ» تلفظ می‌شود.

ایل il (در معنای ملت و ایل).

ایدی idi (در معنای صاحب در ترکی آذری معاصر^۱: ایه و یئیه).

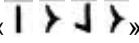
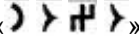
تانگری Tanrı (در معنای خدا در ترکی آذری: تانری).

اُ o

واکه‌ی پسین‌کامی ثقیل لبی و باز اُ (o = ضمه‌ی خفیفه) و واکه‌ی ثقیل او (u = ضمه‌ی ثقیله) که در آغاز، میان و پایان واژه می‌آید. در هجای نخست صدای o و یا u می‌دهد. ولی

^۱ در این کتاب، «ترکی آذری معاصر» را «ترکی ایرانی معاصر» نیز می‌نامیم.

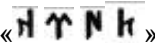
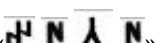
در هجا‌های بعدی صدایی مانند u دارد. این نشانه اگر در هجای نخست آید، در هجای بعدی حذف می‌شود.

« ol: اول در معنای او در ترکی آذری او (در متون کلاسیک: اول).
 « ulus: اولوس در معنای ملت، در ترکی آذری به همین تلفظ.
 « uzun: اوزون در معنای دراز، در ترکی آذری به همین تلفظ.
 « otuz: اوتوز در معنای سی، در ترکی آذری به همین تلفظ.
 « altun: آلتون در معنای طلا، در ترکی آذری آلتین altın.

واکه‌ی پیشین‌کامی خفیف لبی و بسته‌ی او (ü = ضمه‌ی ثقیله) و واکه‌ی پیشین‌کامی لبی و باز او (ö = ضمه‌ی بسته) در آغاز، میان و پایان واژه می‌آید. در نخستین هجای واژه صدای ö و در هجای باز پسین صدای ü می‌دهد.

مانند:

« öz: اؤز در معنای خود، در ترکی آذری به همین تلفظ.
 « tört: تورت در معنای چهار، در ترکی آذری: دورد.
 « türk: تۆرک
 « üçün: اوچون üçün اادات به معنای: برای، به خاطر، در ترکی آذری به همین تلفظ.

آواک‌ها:

آواک ثقیل پسین‌کامی دو لبی طنین دار «ب B» که در آغاز میان و پایان کلمه می‌آید.

«^د ^ب ^ت ^و ^د» بودن budun در معنای مَلّت و مردم، در ترکی آذری با تلفظ بۆتۆن bütün در معنای تمامی و در نام‌های جغرافیایی با تلفظ باتان batan مانند لۆک باتان، اکباتان، آسیاتان، و جز آن برجای است.

«^د ^س ^و ^د» سوب sub در معنای آب، در ترکی آذری با تلفظ سو su، در فارسی با حادثه ادغام و ابدال و اسقاط به صورت آب داخل شده و در زبان‌های اروپائی به گونه‌ی soap بر جای مانده است.

«^ب ^و ^د» بو bu در معنای «این»، در ترکی آذری به همین تلفظ. این نشانه در کلمات پیشین‌کامی خفیف الصامت به شکل (^ب) و (^و) و (^د) (ک - ب - ۴۱) می‌آید. مانند:

«^ب ^و ^د ^ب ^و ^د» bağ در ترکی آذری: بیگ.

«^ب ^و ^د ^ب ^و ^د ^ب ^و ^د» Bilgə بیلگه (ت - ۱).

«^ب ^و ^د ^ب ^و ^د» biz بیز (ک - ۱۹) ما.

چ ^د ^ب ^و ^د

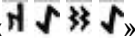
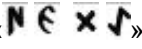
آواک گر پیوسته‌ی پیش زبانی «چ ^د» که در آغاز، میان و پایان کلمه می‌آید. مانند:

«^ب ^و ^د ^ب ^و ^د» چۆل çöl در معنای صحرا و بیابان، در ترکی آذری به همین تلفظ بر جای است.

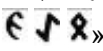
«^ب ^و ^د ^ب ^و ^د» کیچیک kiçig در معنای خرد و کوچک، متضاد و بزرگ، در ترکی آذری به همین تلفظ بر جای است، در فارسی دخیل و به صورت کۆچک kũçak تلفظ می‌شود.

د ^د ^ب ^و ^د

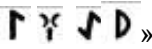
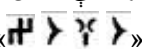
حرف «د ^د» با تلفظ پسین‌کامی ثقیل به صورت (^د) و با تلفظ پیشین‌کامی خفیف به صورت (^د) نوشته می‌شود. مانند:

«» adak در معنای پا، در ترکی آذری به تلفظ آیاق.
 «» katıgdi قاتبقدی در معنای محکم و سخت، در ترکی آذری به تلفظ قاتی، در ترکی خراسان به تلفظ کاتا kata اکنون بر جای است.
 «» adgü آدگو در معنای خوب، در ترکی آذری به تلفظ «ایی» بر جای است.
 «» bod (ت - ۴) در معنای بدن. در ترکی آذری: بود bud (ران) و بدن. دخیل در فارسی و عربی: بدن.

گ	G
---	---

صدای آواک طنین دار میان زبانی و میان کامی «گ G» است. گاه «ق Q» نیز خوانده می‌شود. در واژه‌های پیشین کامی صدای (گ) می‌دهد. اگر در آغاز هجای نخستین آید، پیش از آن واکه‌ی a / ɔ می‌آید. مانند:
 «» bilig (ک (ب) - ۷) بیلیگ: دانش. در ترکی آذری معاصر: بیلیک.
 «» kiçig (ک (ش) - ۳) کیچیک: کوچک. در ترکی آذری معاصر: کیچیک. دخیل در فارسی: کوچک.
 «» bağ (ت - ۴۳) بغ: سرور. در ترکی آذری معاصر: بیگ. دخیل در فارسی کهن: بغ.

غ	Ğ
---	---

نشانه‌ی صدای پسین کامی «غ Ğ» در آغاز، میان و پایان هجاها می‌آید. مانند:
 «» yağı یاغی (ک (ب) - ۲۵، (ب) - ۱) دشمن، در ترکی آذری معاصر: یاغی. دخیل در فارسی: یاغی.
 «» oğuz (ت - ۱۰) ک (ب) - ۱۴، ب - ۲۹.

اوغوز، نام ایلی از ترکان. در ترکی آذری معاصر: اوغوز. دخیل در فارسی: غز.

ک K

برای صدای آواک بی طنین پیشین زبانی و پیشین کامی «ک K» به کار می‌رود. در آغاز، میان و انجام هجاها می‌آید. مانند:

«کişi کیشی (ب - ۲۵) انسان. در ترکی آذری معاصر: کیشی. دخیل در فارسی: کیشی.

«kümüş کۆمۆش (ک (ش) - ۵) نقره. در ترکی آذری معاصر: گوموش. این نشانه گاه به صورت (h) و (y) نیز نوشته می‌شود.

ق Q

نشانه‌ی صدای آواک پسین کامی «ق Q» که در آغاز، میان و پایان هجاها می‌آید. این نشانه، صداها ی گوناگون (G / Q / K / K) را نیز می‌رسانیده است. مانند:

«qani قانی (ک (ب) - ۹) کو؟ در ترکی آذری معاصر: هانی؟
«qara قارا (ت - ۷، ک (ب) - ۳۸) سیاه، بزرگ، انبوه، در ترکی آذری معاصر: قارا. دخیل در فارسی: قره.

«qari قاری (ت - ۵۶۰) کهنه و پیر. در ترکی آذری معاصر: قاری.

ل L

در واژه‌هایی که آواک‌های پسین کامی دارند نشانه‌ی صدای زبانی - کامی و طنین دار «ل L» است. در میان و پایان هجاها می‌آید. در زبان گۆی تورک این صدا در آغاز واژه‌ها نمی‌آمده است. در سنگیادهای ترکی فقط در سه لغت دخیل در آغاز واژه دیده می‌شود. نخست کلمه‌ی lagzin در معنای خوک، دخیل از مغولی. و دوم کلمه liyu در معنای اژدها دخیل از چینی است که فقط به عنوان اصطلاحات نجومی - تقویمی به کار رفته‌اند. بدین گونه باید گفت که اگر صدای «ل» در آغاز کلمه بیاید، باید واکه‌ی «آ» بر آن افزوده شود. مانند:

«alp (ت - ۱۰) قهرمان شجاع. در ترکی آذری معاصر: آلپ. دخیل در فارسی: الب.

«qul (ک (ب) - ۷) برده و بنده. در ترکی آذری معاصر: قول. دخیل در عربی و فارسی: غلام (این کلمه از دو جزء qul و am ساخته شده است و در معنای «بنده‌ی من» است. از سوی ترکان ایرانی به تاجیکان و فارس‌هائی که در خدمت حکومت‌های ترک بودند، اطلاق می‌شده است. بعدها مورخان فارس، این گروه از فارس‌ها و تاجیکان را «غلامان ترک» نامیدند که معنائی وارونه هم پیدا کرد).

«yaşıl (ت (ب) - ۱۷) سبز. در ترکی آذری معاصر: یاشیل.

«ol (ک (ش) - ۷) او. در ترکی آذری معاصر: او. دخیل در فارسی: او (ضمیر سوم شخص مفرد).

این علامت اگر در واژه‌هائی همراه واکه‌ی پیشین کامی آید، به صورت (Y) نوشته می‌شود. مانند:

«bəğlər (ک (ش) - ۲) سروران. در ترکی آذری معاصر: بیگلر، دخیل در فارسی: بغ‌ها.

«bilgə (ت - ۱، ک (ش) - ۱، ب - ۱): دانشمند، دانشی مرد.

م M

نشانه‌ی آواک دو لیبی و طنین دار «M» که در آغاز، میان و پایان هجا می‌آید.

مانند:

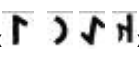
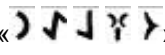
«mən (ک (ش) - ۱۱) من. ضمیر اول شخص مفرد. در ترکی آذری معاصر: من. دخیل در فارسی: من. در ترکی آناتولو، با حادثه‌ی ابدال مواجه شده و «بن» تلفظ شده است.

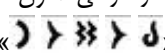
»  امتی amti (ک (ش) - ۳) اکنون. در ترکی آذری معاصر: ایندی. در ترکی آناتولو: ایمدی.

»  ایلیم ilim (ک (ب) - ۹) ایل من. در ترکی آذری معاصر: ائلیم.

N ن

نشانه برای صامت پسین کامی و طنین دار «N» که فقط در میان و پایان واژه می‌آید. مانند:

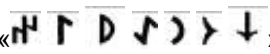
»  قانی qani (ک (ب) - ۹) کو؟ در ترکی آذری معاصر: هانی.
»  اوغلان oğlan (ک (ش) - ۱) پسر، سرباز. در ترکی آذری معاصر: اوغلان.

»  آلتون altun ((ش) - ۵) طلا، زر. در ترکی آذری معاصر: آلتین.
دخیل در فارسی: آلتون.
»  بؤدون bodun (ک (ش) - ۱) مردم، ملت. در ترکی آذری معاصر: بوتون. دخیل در فارسی: باتان (مثلاً در: اکباتان).

N ن

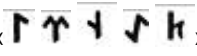
این نشانه اگر در واژه‌هائی با واکهای پیشین کامی بیاید به صورت () نوشته می‌شود و در آغاز کلمات دیده می‌شود. مانند:

»  اؤتۆکن ötükən (ک (ش) - ۳) نام مکان.
»  نه nə (ت - ۷، ک (ب) - ۹) چی؟ کدام؟ در ترکی ایرانی امروز: نه؟ نمئه؟
نمئه؟ گاهی نیز در واژه‌هائی که با واکهای پسین کامی ساخته شده‌اند، می‌آید.
مانند:

«»: قونایین qonayin (ک (ش) - ۷) فرود آئیم. در ترکی ایرانی امروز مصدر «قونماق» مصدری فعال است. از همین مصدر کلمه «قُنَاق» در فارسی در معنای مهمان دخیل از ترکی است.

۱ نگ η

نشانه برای آواک معروف به نون غنّه «نگ η» که اکنون هم در میان ترکمن‌ها و برخی ایلات شاهسون آذربایجان به کار می‌رود. آواک پسین‌کامی طنین دار است که به کاف صغیره نیز معروف بوده است. این نشانه، فقط در میان و پایان واژه‌ها آمده است. مانند:

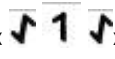
«»: تانگری Tanrı (ک (ش) - ۱، ۲، ب - ۱) خدا، الله، آسمان‌خدا، آسمان، پگاه. در ترکی آذری و معاصر: تارې و تانرې.

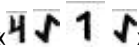
«»: اؤنگ öng (ت - ۷، ک (ب) - ۶) جلو، مقابل. در ترکی آذری معاصر: اؤن.

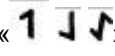
«»: بونگ bün (ک (ش) - ۳) غم و غصه.

۱ پ P

نشانه‌ی واکه‌ی دو لبی، انفجاری و بی طنین «پ P» که در میان و پایان هجاها می‌آید.

«»: آپا apa (ک (ب) - ۱) جد بزرگ، پدر بزرگ. در ترکی آذری معاصر: آبا، در معانی گوناگون از جد پدر بزرگ، مادر بزرگ، و جز آن به کار می‌رود. کلمه‌های «بابا» و «پاپا» از همین ریشه است. در فارسی گذشته از این اشکال، تلفظ «آپه» نیز موجود است. در فارسی دخیل است.

«»: آپار apar (ک (ب) - ۴) نام ایل آوار. دخیل در فارسی: آواره.

«»: آلف alp (ت - ۱۰، ک (ش) - ۶، ب - ۷) پهلوان، شجاع. در ترکی

آذری معاصر: آلف. دخیل در فارسی: الب.

𐭠	ر	R
---	---	---

این نشانه در واژه‌هایی که با واکه‌ی پیشین‌کامی ساخته شده برای نشان دادن صدای «R» نوشته می‌شود. مانند:

«𐭠𐭠𐭠𐭠»: تۆرک Türk (ک (ش) - ۱).

«𐭠𐭠𐭠»: بیر bir (ت - ۴) یک. در ترکی آذری معاصر: بیر.

«𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠»: تنگری Təŋri (ک (ش) - ۱) خدا، الله، در ترکی آذری معاصر: تانرې و تارې. دخیل در فارسی: تنگری.^۱

𐭡	ر	R
---	---	---

اگر این صدا در واژه‌هایی با واکه‌ی پسین‌کامی آید، در هجای میانی صدای «R» نوک زبانی و طنین دار را می‌دهد. این نشانه در آغاز کلمات نیامده است، در میان و پایان هجاها دیده می‌شود. و اگر در آغاز هجا باشد واکه بر آن مقدم خواهد بود. مانند:

«𐭡𐭡𐭡»: آرا ara (ک (ب) - ۱). فاصله. در ترکی آذری معاصر: آرا.

«𐭡𐭡𐭡»: بار bar (ک (ش) - ۹) دارائی. در ترکی آذری معاصر: وار. دخیل در فارسی: بار در معنای میوه و بر و بهره و سود و نیز آنچه حمل کنند. ریشه‌ی ترکی دارد.

«𐭡𐭠𐭡𐭡»: آریغ arıg (ک (ش) - ۸) لاغر، فقیر، ناتوان. در ترکی آذری معاصر: آریق.

𐭢	س	S
---	---	---

در واژه‌هایی که با واکه‌ی پسین‌کامی ساخته می‌شوند، صدای پیشین‌کامی، نوک زبانی و سایشی «S» را می‌دهد. در آغاز، میان و پایان هجاها می‌آید. مانند:

^۱ ترک عجمی ولی دری گوی،
یلواج شناس تنگری جوی. (خاقانی)

«» سوب sub (ک (ب) - ۲۴) آب. و در ترکی آذری معاصر: «سو»، دخیل در فارسی: آب.

در فارسی بسیاری از کلمات دخیل ترکی با حادثه‌ی اسقاط آواک مواجه شده‌اند و دلیل آن کشیده صائت بودن زبان فارسی است و می‌دانیم که کلمه «آب» در فارسی با صائت کشیده â تلفظ می‌شود و اسقاط حرف «s» در کلمه‌ی کوتاه واکه‌ی sub(p) طبیعی است.

«» ساب sab (ک (ش) - ۲) سخن، گفتار. در ترکی آذری معاصر: «ساو» در ترکیب «سوزساو». دخیل در فارسی: سخن.

«» تاس tas (ت - ۱۳) سنگ. در ترکی آذری معاصر: داش. دخیل در فارسی: طاس در معنای کاسه‌ی سنگی و سخت. به قیاس کلمه‌ی «کاس» و «کاسه» نیز ساخته شده است: «طاسات و کاسات» در معنای ظروف سنگی سخت و ظروف غیر سنگی و الواح فلزی آمده است.

اگر این آواک در واژه‌هایی که با واکه‌ی پیشین کامی ساخته می‌شوند بیاید، به صورت (ا) نوشته می‌شود. مانند:

«» سکیز sakiz (ب - ۲۴) هشت. در ترکی آذری معاصر: سکگیز. دخیل در فارسی «سکا» و «سقه» و «سق». نام ایلی بزرگ از ترکان که به فرهنگ و دانش نامبردار بودند. در ترکی آذری معاصر: واژه‌ی «سقه» saqqə نیز از نام این ایل مانده است. این کلمه غیر از «سقا»ی عربی است. این نام برروی برخی از کوچه‌های تبریز هنوز برجاست. خود کلمه‌ی sakiz (= سَقَز) نیز با توجه به نشانه‌ی جمع iz - در ترکی باستان اشاره به نام ایل دارد.

«» ایس is (ک (ب) - ۸) کار. در ترکی آذری معاصر: ایش.

¥ ش \$

نشانه‌ی آواک سایشی زبانی - دندانی، بی‌طنین «ش \$» است. در آغاز، میان و پایان هجاها می‌آید.

«» شات sat (ک (ب) - ۱۴، ت - ۵، ب - ۲۸) درجه نظامی و جنگی. دخیل در فارسی: شاه. در گویش کویری پهلوی «ساه» تلفظ شده به رئیس چند «ساه»، لفظ

«سا آن ساه» sâânsâh (شاهنشاه) اطلاق شده است. در اینکه کلمه «شاه» از لفظ «شات» ترکی آمده است، شکی نیست. از این رو، ما، در برگردان فارسی، همه جا این لغت را به «شاه» برگردانیدیم. می‌توان سیر زبانشناسی این واژه در فارسی را چنین ترسیم کرد:

شات ← شاد ← شاذ ← شای ← شاه

«اؤکۆش» üküş (ک (ب) - ۲۹) زیاد. ترکی دوره‌ی اسلامی ایرانی
«اؤکۆش» تلفظ شده است. اؤکۆش حمد: حمد فراوان.

«ياشېل» yaşıl (ک (ب) - ۱۷) سبز. در ترکی آذری معاصر:
ياشېل.

ت T k

در واژه‌هائی که با واکه‌های پیشین‌کامی تلفظ می‌شوند در هجاهای آغازی، میانی و پایانی می‌آید:

«تۆرك» Türk (ک. (ش) - ۱) در ترکی ایرانی امروز: تورک و ترک.
«اېدگۈيۈ» ədgüti (ک. (ش) - ۲) به خوبی، ترکی ایرانی امروز: اییجه،
یئییجه.

«تۈن» tün (ک. (ش) - ۲) گنجه. در ترکی ایرانی امروز به همین تلفظ.
این نشانه در واژه‌هائی که با واکه‌های پسین‌کامی تلفظ می‌شوند به صورت (ت) نوشته می‌شود و در هجاهای آغازی و پایانی می‌آیند. مانند:

ت T

در هجاهائی که با واکه‌ی پسین‌کامی تلفظ شوند، نوشته می‌شود و صدای تاین‌دار می‌دهد.

«کاتی» katı (ک. (ش) - ۴) در معنای محکم و سخت. در
ترکی ایرانی امروز: قاتی qatı و کاتا (خراسان).

» tokuz (ک. (ش - ۲) عدد نه، در ترکی ایرانی امروز دوققوز.
 » taluya (ک. (ش - ۳) دریا، در ترکی ایرانی امروز و دخیل
 در فارسی: دریا.

ی ی

در واژه‌هایی که با واکه‌های پیشین کامی تلفظ شوند در هجاهای آغازی میانی و پایانی می‌آید. مانند:

» yeti (ت - ۴۹). در ترکی ایرانی امروز: یئددی.
 » kayik (ت - ۸) آهو. در ترکی ایرانی امروز: گئیک.

ی ی

این نشانه در واژه‌هایی که با واکه‌های پسین کامی تلفظ می‌شوند، نوشته می‌شود و صدای پای طنین دار می‌دهد و در هجاهای آغازی، میانی و پایانی کلمات می‌آید. مانند:
 » yağ (ت - ۵۶، ک (غ - ۳۸) دشمن. در ترکی ایرانی امروز: یاغی.

» yol (ت - ۲۴، ک (غ - ۴۴) راه. در ترکی ایرانی امروز: یؤل.
 » buyurug (ک (ش - ۱) فرمان و فرمانده. در ترکی ایرانی امروز: بویروق.

ز Z

در همه‌ی واژه‌هایی که با واکه‌های پیشین کامی تلفظ می‌شود، صدای طنین دار دارد که حاصل تماس نوک زبان به انتهای دو دندان پیشین پائینی است و صدای «Z» می‌دهد. این نشانه اگر در آغاز لغات آید، با واکه‌ی â ، a ، e ، ə همراه خواهد بود.
 مانند:

» یüz (ت - ۵۲، ک (ب) - ۳۳) صد، در ترکی آذری امروزی: یüz.
 » boz (ک (ب) - ۳۲) خاکستری، در ترکی آذری امروزی: بوز.
 » üz (ک (ب) - ۱) روی: صورت، سمت. در ترکی آذری امروزی: اؤز.

۲-۱. کلمه شناسی

سنگیادهای جای گفتگو نشان می‌دهد که ترکی باستان، در آن عصر به لحاظ سنت کتابت و نگارش، به مرحله‌ی والائی رسیده بود و پیشینه‌ی پر بار ادبی داشته است. پیدائی فرم ادبی زبان ترکی، بحثی دراز آهنگ در دانش ترک شناسی است. دشمنان سیاه روی ما، ادعا می‌کنند که زبان ترکی فرم ادبی ندارد و مخلوطی از واژه‌های مغولی و فارسی و عربی و غیره است.^۱ اما ترکی پژوهان نشانه‌های شیوه‌ی مکتوب و مدروس و ادبی زبان ترکی را در قرن‌ها پیش از میلاد مسیح پی جویی می‌کنند. حماسه‌های زیبا و دلنشین «گول تیگین»، «آلپ ارتونقا»، «گیلگه میش»، «دده قورقود»، و ده‌ها سنگ نبشته و کتیبه‌ی بازمانده از اعماق قرون و اعصار، حکایت از فرم ادبی بهنجار و بسامانی از زبان ترکی باستان دارد. شیوه‌ی به کار رفته در سه سنگیاد مورد بحث کتاب حاضر نیز نشانگر تکامل شیوه‌ی مکتوب ترکی باستان در قرون اولیه‌ی میلادی است. کلمات در این سنگیادها، صورت مکتوب دارند که بررسی آن، موضوع بخش «کلمه شناسی» یا «ساختار شناسی»^۲ است. امروزه بحث کلمه شناسی و یا صرف، بحثی بسیار گسترده در دستور زبان ترکی است و ده‌ها کتاب پژوهشی در این زمینه تألیف شده است. در اینجا، ما فقط به برخی از مباحث صرف ترکی باستان اشاره می‌کنیم و البته هنوز ناگفته‌ها زیاد است که آن را مجال وسیع بایسته است.

^۱ نوچه‌های احمد کسروی بیشتر تأکید بر این ادعا دارند. این مدعیان اغلب فاقد دانش لازم در زبان‌شناسی نیز هستند. نگارنده در کتاب «نوچه‌های احمد کسروی» در این باب بحث کافی کرده‌ام.

^۲ Morphologie.

اسم

می‌دانیم که در زبان ترکی به لحاظ ساختاری با سه گونه اسم رو در رو هستیم:

۱. اسم‌هائی که یک هجائی‌اند و ریشه به حساب می‌آیند.
۲. اسم‌هائی که از یک ریشه و یک یا چند پی‌افزوده ساخته می‌شوند.
۳. اسم‌هایی که مرکب از دو یا چند تکواژ پدید می‌آیند.

در ترکی باستان، به نوع سوم برخورد نمی‌کنیم. اما دو نوع اولی و دومی، بویژه گونه‌ی نخست فراوان موجود است.

مثال برای گونه‌ی نخست: ساب sab (سخن، در ترکی آذری معاصر: ساو)، آت at (نام، در ترکی آذری معاصر: آد)، باش baş (سر، در ترکی آذری معاصر: باش)، بیر (زمین و خاک، در ترکی آذری معاصر: یئر).

مثال برای گونه‌ی دوم: یازی yazi، در معنای بیابان (یاز + ی). قاپیغ qapiğ، در معنای درب (قاپ + ایق)، آلتون altun، در معنای زر (آلت + اون) که هر سه در ترکی آذری معاصر هم با اندک اختلافی در تلفظ، رایج است.

پی‌افزوده‌های اسم‌ساز

به برخی از پی‌افزوده‌های به کار رفته در سنگیادها که اکنون نیز در زبان ترکی رایج است می‌توان چنین اشاره کرد:

۱. پی‌افزوده‌ی سه شکلی anç/ unç/ inç که از فعل، اسم مفاهیم مجرد می‌سازد. مانند: اوتونچ (خواهش)، اؤکونچ (غصه)، تارقانچ (آشفستگی).
۲. پی‌افزوده‌ی چهار شکلی iğ/ ig/ ug/ üğ که به ریشه‌ی فعل می‌چسبد و اسم‌های گوناگونی می‌سازد. مانند: بیلغ (دانش)، اؤتوگ (التماس)، اؤلؤگ (مرده)، بیتینگ (نوشته)، کئچیگ (گذرپل)، اریگ (تکیه گاه)، بؤلؤگ (سهم).
۳. پی‌افزوده‌ی چهار شکلی uş/ üş/ ış/ iş که اسم از فعل می‌سازد. مانند: اوروش (درگیری و نبرد)، تگیش (برخورد)، اؤکۆش (جمع کردن و یغما).
۴. پی‌افزوده‌ی چهار شکلی «چی» çı/ çu/ çü/ çı/ çu/ çü مثلاً در اسم‌های: آیغوچو (مشاور)، تامغاچی (مهردار)، یؤلچو (راهنما).

۵. پی افزوده‌ی یک شکلی «داش» *daş*، مثلاً در اسم‌های: آداش (دوست)، قاداش (خویشاوند).
۶. پی افزوده‌ی تک شکلی «دم» *dam* که اسم ساز است و از اسم، اسم جدید می‌سازد. مانند: اردم (شخصیت)، تانری‌دم (خداوندی، الوهیت).
۷. پی افزوده‌ی دو شکلی *mə/ am* که اسم از فعل می‌سازد. مانند: یالما (جامه)، تکمه (کامل).

تصریف اسم

تصریف اسم و ضمیر، ویژگی زبان ترکی و برخی دیگر از زبان‌های التصاقی کامل و گسترده‌ی جهان است. در زبان اوستایی نیز که تحت تأثیر و سیطره‌ی ترکی باستان شکل پذیرفته بود، اسم و ضمیر صرف می‌شد. در اوستائی، اسم و ضمیر در هشت حالت صرف می‌شد و مانند زبان ترکی پی‌افزوده‌هایی بر انتهای اسم و ضمیر می‌آمد و به آن‌ها حالت می‌داد. در زبان ترکی باستان اسم و ضمیر در حالت نه گانه صرف می‌شود. حالات نه گانه اسم و ضمیر در ترکی باستان و پی‌افزوده‌های هر حالت به شرح زیر است:

۱. *حالت فاعلی یا «حالت آزاد»*^۱: در این حالت کلمه به حال خود باقی می‌ماند و پی‌افزوده‌ای ندارد و در جمله اغلب در نقش «مبتدا» ظاهر می‌شود. مثلاً: «تورک بودند، اول بیرگه روبارسار، اولته‌چی سن!» (= ای ملت ترک اگر بدان سوی روی، نابود خواهی شد!). در این جمله، اسم مرکب «تورک بودند» حالت فاعلی یا آزاد دارد و مبتدای جمله است. در اوستائی هم، اسم در حالت آزاد علامت نداشت.
۲. *حالت مفعولی یا «حالت رائی»*^۲: در این حالت به فرجام اسم، دو پی‌افزوده‌ی چهار شکلی *ni/ nı/ nu/ nü* و *iğ/ ıg/ üğ/ ug* می‌چسبد و اسم را در حالت رائی قرار می‌دهد. مانند: «چیغان بودونیغ بای قبلدیم.» (= مردم فقیر را دارا و مال دار کردم). در این جمله «بودون» *budun* به صورت *budınıg* و در حالت رائی ظاهر شده است. امروزه در ترکی ما،

^۱ Nominative.

^۲ Accusative.

این حالت با پی افزوده‌ی چهار شکلی i / ɪ / u / ü ساخته می‌شود. در ترکی باستان، این حالت گاهی نیز با پی افزوده‌ی چهار شکلی ni / nɪ / nu / nü ساخته می‌شود و این علامت در زبان اوستا به صورت «ام» am - در آمده است مانند: «𐬨𐬀𐬢𐬵𐬀» (= دو پسر را).

۳. حالت مفعول بهی یا «حالت برایی»^۱: آن است که اسم در حالت گرایش به فعل قرار گیرد. در ترکی امروز نشانه‌ی آن â / a است و در ترکی باستان پی افزوده‌ی qâ / qa این حالت را می‌ساخت. مانند «قانغا» که امروزه می‌گوئیم: خانا (= به خان). در اوستائی هم تحت تأثیر ترکی باستان پی‌افزوده a و گاه ya این حالت را می‌ساخت. مانند: «𐬨𐬀𐬢𐬵𐬀» (= به پسر).

۴. حالت سوی و جهت یا «حالت سوئی»: همانند حالت پیشین است با این تفاوت که اسم در مسیر و سوی و جهت فعل حرکت می‌کند. این حالت اکنون در ترکی نشانه‌ی خاصی ندارد و باحالت «برائی» یکی است. در اوستائی نیز این حالت وجود نداشته است. در ترکی باستان نشانه‌ی این حالت arü / ərü و یا qarü / ğərü است. مانند: «تابغاچ قارو» (= به سوی تابغاچ). و یا: «منه‌ری» (= به سوی من).

۵. حالت مفعول عنهی یا مفعول منه و یا «حالت ازی»^۲: نشانه‌ی این حالت امروزه در ترکی ما، پی افزوده‌ی dən / dan است که در ترکی باستان به صورت tən / tan تلفظ می‌شده است. مانند: «اوغوزتان کورؤک کلدی» (= از اوغوز مشاوری در رسید). این پی‌افزوده در متن کتیبه‌های گوئی تۆرک به صورت nin / tin نیز آمده است و این شیوه تا دوره‌ی صفویه در ترکی ایران، به ویژه ایران شرقی و خراسان بزرگ رایج بوده است و در رسم الخط و املای کلاسیک و سنتی ترکی ایران پیوسته به صورت «دین» نوشته شده است. در اوستا نیز نشانه‌ی آن t است که بی‌گمان از ترکی باستان تأثیر پذیرفته است و باید تأکید کنیم که اساساً حالت مفعول عنهی یا حالت ازی از جدیدترین حالت‌های زبانی است و کهن‌ترین حالت، حالت مفعول فیهی است و احتمال دارد که نشانه‌ی tən / tan از نشانه‌ی مفعول فیهی tə / ta ساخته شده است. مثال در اوستا: «𐬨𐬀𐬢𐬵𐬀» (= از پسر).

^۱ Dative.

^۲ Ablative.

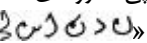
۶. *حالت اضافه و مالکیت یا «حالت اضافی»*^۱: نشانه‌ی این حالت در ترکی باستان دو پی افزوده‌ی دو شکلی in / ın و nin / nın بود. مانند «بیلگه قاغانین بودونو» (= مردم منسوب به بیلگه خان). امروزه نیز این نشانه در ترکی بر جای است. در اوستائی به صورت «هه» می‌آمده است. مانند: «**ن د د د س ف م**» (= مال پسر).

۷. *حالت مفعول فیهی یا حالت مکانی یا حالت «اندری»*^۲: حالتی است که در آن یک اسم داخل اسم دیگر قرار می‌گیرد. در ترکی امروز پی افزوده‌ی دو شکلی dā / da چنین حالتی می‌سازد. در ترکی باستان نیز همین پی‌افزوده و گاه tā / ta می‌آمده است مانند: «تانبدا بولموش تۆرک بیلگه قاغان» (= خان دانشور ترک که در آسمان فراز ایستاد). در اوستائی نیز علامت آن da و گاه a بوده است. مثال: «**ن د د د و ر د**» (= در پسر).

۸. *حالت مفعول معه یا «حالت بائی»*^۳: حالتی است که اسم همراه اسم دیگری در جمله نقش پیدا می‌کند. نشانه‌ی آن در ترکی باستان پی افزوده‌ی چهار شکلی in/ ın/ ün/ ün بود. در ترکی معاصر، اسم در این حالت با ادات «ایله» صرف می‌شود. در لهجه‌ی تبریز، امروزه شکل کهن این نشانه حفظ شده است و به صورت nən / nan در آمده است. مانند: «حسن [ای] نن گتتدیم.» (= با حسن رفتم). نشانه‌ی این حالت در اوستائی به صورت فتحه بود و به صورت «لا/ له» خوانده می‌شده که از ترکی باستان گرفته شده است. مانند: «**ن د د د س**» (= با پسر). مثال از متن ترکی باستان: «کۆزین کۆرمه‌دین، قولقاقین ائشیتمدین» (= به چشم ندید و به گوش نشنید).

۹. *حالت برائی خاص*: این حالت را امروزه در ترکی با ادات «اۆچۆن» ادا می‌کنیم. در ترکی باستان نشانه‌ی آن سه پی افزوده‌ی rı / ri و ra / ar و معنای «برای، به خاطر، از جهت» می‌داد. مانند: «آنقار آنهنگ چیغ برک یاراتوردوم.» (= از برای او بارگاهی ویژه پیرداختند). امروزه این نشانه در ترکی معاصر برافتاده است. اما در کلماتی نظیر: ایچری içəri، ایلری iləri، دیشاری dışarı، اوزره üzrə و غیره به صورت جوش خورده و مرکب بر جای است. این حالت در اوستائی نشانه نداشته و با نشانه‌ی مفعول بهی اداء می‌شده است.

^۱ Genitive..^۲ Locative.^۳ Instrumenta.

۱۰. حالت ندائی^۱: حالتی است که اسم یا ضمیر مورد خطاب واقع می‌شود. در ترکی باستان و در ترکی میانه نشانه‌ی چهار شکلی im/ ım/ um/ ün به فرجام اسم و ضمیر می‌چسبید و این حالت را نشان می‌داد. در حماسه‌های دده قورقود ترکیب «خانیم، هی!» که فراوان تکرار می‌شود، دارای این حالت است و در متون کلاسیک ترکی میانه اصطلاحات «سلطانیم! بیگوم! شاهیم!» نیز اسم را در حالت ندائی نشان می‌دهند. امروزه در کتابت ترکی، بویژه در قطعات زیبای ادبی، همین اشکال و صورت ندائی کاربرد دارند، اما نمی‌توان گفت که حالت ندائی، مانند حالت‌های دیگر اسم، فعال و شایع است. هر چه هست، این که در ترکی باستان نیز این حالت برای اسم وجود داشته است. مانند: «قاغانیم، آیتدی.» qağanım ayıtdı (= گفت: ای خان من!). در اوستائی به فرجام اسم پی افزوده‌ی «هو» (ho) اضافه می‌شده و اسم را در حالت ندائی قرار می‌داده است. مانند: «» (= ای پسر).

تصریف اسم و ضمیر در ترکی باستانی

حالت‌ها	پی افزوده‌های ترکی باستان	پی افزوده‌های ترکی معاصر ایران
۱. آزاد	---	---
۲. اضافه	ın/ ıñ/ nın/ nıñ	in / ın / un/ ün
۳. برائی	a/ə - ya /ye -ka / kə	a /ə
۴. برائی خاص	rı / ri - ra / rə - ar / ər	---
۵. سوئی	karu/kərü - aru/ ərū -qaru	---
۶. رائی	iğ/ığ/uğ/üğ - ın/ in - nı/ ni	ı / i / u /ü
۷. اندری	ta/tə - da/ də	da / də
۸. ازی	tan/tən - dən/dan - dın/ din	dan / dən
۹. بائی	ın/in - n	ile
۱۰. ندائی	ım/ ım / um / ün	---

^۱ Vocative .

ضمیر

ضمیرها در سنگیادهای ترکی باستان را می‌توان به چهار نوع تقسیم کرد:

۱. ضمائر شخصی
۲. ضمائر پرسشی
۳. ضمائر اشاره
۴. ضمائر رجعی

۱. ضمائر شخصی: انواع ضمیرها در ترکی باستان مانند اسم در حالات ده گانه حذف می‌شود. ضمیرهای شخصی در ترکی باستان چنین است:

بن / من bən/mən	بیز biz
سن / سین sən/sin	سیز siz
اول ol	- [اولیز oliz]

ضمیر سوم شخص جمع در سنگیادها، به صورت مفرد به کار رفته است. اما می‌دانیم که پس از برافتادن نشانه‌ی جمع iz - در ترکی میانه و رواج یافتن نشانه‌ی جمع «لار / لِر»، ضمیر سوم شخص جمع به صورت اوللار (ollar) به کار رفته و به قیاس باید در ترکی باستان به صورت oliz (به قیاس: biz = bən + iz و siz = sən + iz) می‌بود. در اوستائی نیز ضمیر شخصی سوم مفرد و سوم شخص جمع یک گونه تلفظ می‌شود و آن «» he است که در آن، گاه صامت h تبدیل به t شده و به صورت «» نوشته می‌شود.

صرف ضمیر، مانند صرف اسم است. تنها دگرگونی و تغییر آوایی در ضمیر سوم شخص مفرد (ol) است که صامت دوم در تصریف تبدیل به (n) شده است. ظاهراً ضمیر سوم شخص مفرد «او» و «آن» در فارسی نیز تحت تأثیر ترکی باستان ایجاد شده است. زیرا در کتیبه‌های بیستون که به ادعای برخی پژوهشگران غرق در احساسات شوونیستی، به زبانی بانام فرضی و جعلی «پارسی باستان» حک شده، ضمیر سوم شخص مفرد «اوهه و اوم» (uhavaom) است که نمی‌تواند ریشه‌ی ضمیر سوم شخص مفرد در فارسی کنونی باشد. باید گفت در گویش‌های فارسی کنونی همه‌ی ضمیرهای شخصی تحت تأثیر زبان ترکی باستان قوام یافته است نه اوستائی یا به اصطلاح پارسی باستان (!) که باستان‌شناسان شاهنشاهی و برخی از اساتید ادبیات فارسی که ترکی مدان هستند، چنین ادعای پوچی دارند

و در مسأله‌ی بررسی تأثیر زبان ترکی در فارسی، جاهلانیه و ناآگاهانه به اظهار نظر می‌پردازند و جهالت خود را با تحریف‌ها و توجیهات مضحک پرده‌پوشی می‌کنند. در اوستائی ضمیر اول شخص مفرد «ازم» (azam) و ضمیر سوم شخص مفرد «ته» (ta) است و ضمیر اول شخص جمع «وهائیم» (vaem) است که پیوستگی و ارتباطی با تلفظ‌های فارسی کنونی ندارد.

تصریف ضمایر شخصی در ترکی باستان:

نام حالت	دوم شخص مفرد	اول شخص مفرد	سوم شخص مفرد
۱. حالت آزاد	san	man	ol
۲. حالت مالکیت	sanin	manin	anın
۳. حالت برائی	sana	mana	ana
۴. حالت سوئی	sanaru	manaru	anar
۵. حالت رایی	sin	mini	ani
۶. حالت ازی	santin	mantin	antin
۷. حالت اندری	santa	manta	anta
۸. حالت بایی	sanar	manar	annar
۹. حالت برایی	sanri	mi[n]ri	anni
خاص			

۲. ضمایر پرسشی یا استفهامی: ضمایر استفهامی یا پرسشی در ترکی باستان na و kem هستند. ضمیر kem درباره‌ی کسی به کار می‌رود که از او صحبت می‌شود و ضمیر na جاندار و بی جان، هر دو را در بر می‌گیرد.

مانند: «تورک بودن! ایلینی، تورونونو کیم آراتاتی؟» Türk budun! ilini törününü kim aratatı? (= ای ملت ترک! ایل و تبارت را کدامین کس نابود ساخت؟) و یا «نه قاغانقا اېسېق - گوجیگ بئرومن؟» nə qağanqa ısıq-güçik berürmən? (= به کدامین خان زندگی ارزانی داریم؟)

گذشته از این ضمیر، ضمیرهای قانی qanı (= کو؟)، قانتان qantan (= کجا؟) نیز در سنگیادها به کار می‌رود. مانند: «ایلیم بودون آرتسبیم، ایلیم ایمی قانی؟» ilim budun artsım, ilim imti qanı? (= دولتی با ایل و تبار بودم، ایل و تبارم را چه شد؟). ضمائر پرسشی، مفاهیم استفهامی یکسانی را در بردارند و معنایی مانند کدام کس؟ چه چیز؟ کدام مکان؟ و غیره را بیان می‌کنند.

زبان ترکی به لحاظ کوتاه آوا بودن، در هر هجا حداکثر آواک و ستاک‌ها را می‌تواند جمع کند، اما در گویش اوستائی از آنجا که مانند فارسی، زبانی کشیده آوا، و به قول عوام جماعت، زبان شل و ولی است، آواک‌ها در تلفظ، اغلب اسقاط می‌شوند. از این رو، ضمیر پرسشی «کم» در ترکی باستان وقتی به زبان اوستائی وارد شده، با حادثه‌ی اسقاط آواک پایانی مواجه گردیده و به صورت (ka) درآمده است که امروزه در فارسی کنونی «کی» و «که» تلفظ می‌شود.

۳. ضمائر اشاره: در ترکی باستان دو ضمیر اشاره «بو» «bu» و «اول» «ol» وجود داشت که در ترکی معاصر نیز به کار می‌رود. مانند: «بو اؤچه‌گو قابییر» bu üçgü qabıyır (= این سه باهم در نبردند). امروز، در برخی از شیوه‌های زبان ترکی سه ضمیر اشاره وجود دارد:

۱. بو

۲. شو

۳. او

ضمیر «بو» به نزدیک، ضمیر «شو» به مکان مبهمی که خیلی دور نباشد و ضمیر «او» به دور دلالت می‌کند.

۴. ضمائر مشترک: در ترکی باستان «اؤز» و «کنتو»، هر دو گونه‌ی ضمیر مشترک، کاربرد داشته است. امروزه ضمیر مشترک «اؤز» در ترکی آذری و ایرانی و ضمیر مشترک «کندی» در ترکی استانبولی به کار می‌رود. مانند: «اؤزیم قوتوم بار اؤچون، قاغان اؤتوردوم.» özüm qutum bar üçün, qağan oturdum. (= خود که بخت یارم بود، خان شدم).

و یا:

«توقوز اؤغوز بودون کنتو بودونیم ارتی»

toquz oğuz budun kəntü budunım erti.

(= مَلّت دوققوز اوغوز، مَلّت خودم است).

صفت

صفت نیز مانند اسم، در ترکی باستان به لحاظ ساختاری، دارای دوگونه بوده است:

۱. صفت ساده: که یک هجا داشت و ریشه‌ی کلمه محسوب می‌شد. مانند: «ییگ» yig (= خوب، که امروزه «ئی» تلفظ می‌شود)، «آلپ» alp (= تنومند)، «بای» bay (= دارا و برازنده)، «برک» bərk (= سخت).
۲. صفت پیوندی: که از یک ریشه و یا دو پی‌افزوده ساخته می‌شد.

پی‌افزوده‌های صفت‌ساز

برخی از پی‌افزوده‌های صفت‌ساز ترکی باستان چنین است.

۱. پی‌افزوده‌ی چهار شکلی iğ / ıg / ug / üğ مانند «قَاتِیق» qatıq (= سخت و ستبر از مصدر «قَاتِمَاق» که امروزه در ترکی خراسان هم رواج دارد)، «سُوجِیق» suçig (در معنی شیرین، از ریشه‌ی «سُوجِمَک» یعنی: لذت بردن).
۲. پی‌افزوده‌ی دو شکلی siz / sız که از اسم، صفت می‌سازد. مانند: «آش‌سِیز» aşız (= بی غذا)، «تون‌سوز» tonsuz (= بی لباس)، «یاغِی‌سِیز» yağısız (= بی دشمن)، «توز‌سوز» tuzsuz (یعنی: دروغگو و نادرست).
۳. پی‌افزوده‌ی یک شکلی «قان»، از کهن‌ترین پی‌افزوده‌های ترکی که در نام مکان‌ها (مانند: گرگان) هنوز بر جای مانده است. در سنگیادهای ترکی باستان به ترکیب «تائِرْقان» taırıqan برمی‌خوریم که معنای «خدائی و منسوب به خداوند» می‌دهد.
- پی‌افزوده‌ی دو شکلی ki / kı به فرجام اسم در حالت اندری و گاه حالت ازی می‌آید و صفت می‌سازد. مانند: «آچونداکی» acundaki (= دنیوی)، «بیر دانکی» birdanki (یعنی: راست‌گزين)، «باشدېنکې» başdınkı (= نخستین)، «تاغداکې» tağdaki (= کوه نشین).
۴. پی‌افزوده‌ی تک شکلی «گه» که در دو کلمه‌ی «بیلگه» bilga (= دانشمند) و «اؤگه» ögə (= خردمند) در سنگیادها دیده می‌شود.
۵. پی‌افزوده‌ی چهار شکلی liğ / lıg / lug / lüğ که امروزه در زبان توانمند ترکی، با اسقاط صامت پایانی کاربرد وسیعی دارد. مثال در ترکی باستان: «تونلوگ» tonlug (=

جامه‌دار و ملبس)، «شن لیگ» şənlig (= نامدار و معروف)، «بیلینگ لیگ» bilinlig (= دانشمند و دانا).

اعداد

در مبحث اعداد در ترکی باستان به دو گونه‌ی اعداد اصلی و اعداد ترتیبی اشاره می‌کنیم:

۱. اعداد اصلی: تلفظ اعداد، در ترکی باستان، از یک تا ده با تلفظ امروزی آن‌ها هیچ فرقی نکرده است. مگر آن که آواک «د» در اعداد «دورد» و «دوققوز» امروزه بدل از «ت» در ترکی باستان است.

اعداد از یازده تا نوزده ترتیب خاصی داشته که امروز تغییر یافته است. در جدول زیر این تغییرها را نشان می‌دهیم.

جدول تطبیقی تلفظ اعداد ترکی باستان با ترکی معاصر:

اعداد	ترکی باستان	تلفظ امروزی
۱۱	bir yigirmi	اؤن بیر
۱۲	iki yigirmi	اؤن ایکی
۱۳	üç yigirmi	اؤن اوچ
۱۴	tört yigirmi	اؤن دورد
۱۵	biş yigirmi	اؤن بئش
۱۶	alti yigirmi	اؤن آلتی
۱۷	yeti yigirmi	اؤن یئددی
۱۸	sakiz yigitmi	اؤن سکگیز
۱۹	tokuz yigirmi	اؤن دوققوز

همین روش برای اعداد دیگر تا صد ادامه می‌یابد. این اعداد مرکب، امروزه در تلفظ، قاعده‌ی ترکی نوین را دارد و در ترکی باستان به گونه‌ای دیگر تلفظ می‌شد که به برخی از آن‌ها در جدول زیر اشاره می‌کنیم:

اعداد	ترکی باستان	تلفظ امروزی
۲۱	bir otuz	ایگیرمی بیر
۲۷	yeti otuz	ایگیرمی یئددی
۳۱	bir qırq	اوتوز بیر
۶۵	beş yetmiş	آتمیش بئش
۶۸	sakiz yetmiş	آتمیش سگیز

در میان اعداد، فقط تلفظ دو عدد ۸۰ و ۹۰ امروزه فرق کرده است که «سکسن» و «دوخسان» تلفظ می‌کنیم ولی در سنگیادها به صورت زیر آمده است:

اعداد	ترکی باستان	تلفظ امروزی
۸۰	sakiz on	سکسن
۹۰	tokuz on	دوخسان

در مقابل عدد ده هزار که امروزه «اؤن مین» گفته می‌شود، «تۆمن» tūmən رایج بود و عدد «مین»، هم «بین» bin تلفظ می‌شده است. در اعداد مرکب صدگان و هزارگان لفظ artuki افزوده می‌شده است. مثلاً به جای «اؤن یئددی مین» on yedi min (= هفده هزار)، ترکیب «بیر تۆمن آرتوکی یئتی مین» bir tūmən artuki yeti min. می‌آمده است.

۲. اعداد ترتیبی: در ترکی باستان برای نشان دادن مفهوم اعداد ترتیبی، پی‌افزوده‌ی چهار شکلی ünç / ümç / inç / inç به فرجام عدد می‌چسبید. مانند: «بیرینچ» birinç و «تۆرتۆنچ» tōrtünç (= اولین و چهارمین).

قید

قید، امروزه در دستور زبان ترکی، بحثی مستوفی و گسترده دارد و به لحاظ ساختاری، زبان ترکی دارای غنی‌ترین بخش قید است.

در ترکی باستان، قید از نظر شکل و صورت دارای دو گونه بود:

۱. قید ساده. مانند: «تون» tun (= شب)، «آنتا» anta (= آنجا).

۲. قید پیوندی که به کمک پی افزوده‌ها ساخته می‌شد که به برخی از آن‌ها می‌توان چنین اشاره کرد:

پی‌افزوده‌های قید ساز

۱. پی‌افزوده‌ی دو شکلی $\text{ça} / \text{çə}$: در دو کلمه «سوبچا» subça و «تاغچا» tağça در این جمله: «قانبین سوبچا، یوگورتی، سونوگون، تاغچا پالیدی» qanın subça yügürti, sunugün, tağça paldı (= خونت چون آب روان شده و استخوانت چون کوه برافراشت).

۲. پی‌افزوده‌ی دو شکلی $\text{ti} / \text{tı}$ و $\text{di} / \text{dı}$: که از اسم قید می‌ساخت. مانند «ادگوتی» (= به خوبی) مرکب از لفظ «ادگو» – که امروزه «ایی» iyi تلفظ می‌شود – و پی افزوده‌ی ti.

دو گونه قید: در ترکی باستان، به موجب سنگیادهای مورد بحث، به لحاظ مفهوم، دو گونه قید وجود داشته است. نخست قیدهایی خاص یا قیدهایی که بر اثر صورت‌های مشخص حالات در اسامی غنی شده‌اند و اصولاً معنی و مفهوم قید را دارا می‌باشند. دسته دوم قیود صفت گونه که از لحاظ مفهوم با صفت تفاوتی ندارند. گروه نخست در این جدول دیده می‌شود:

قیدهایی خاص

معنی فارسی	ترکی باستان	تلفظ امروزی
شب	kiça	گنجه
روز	küntüz	گوندوز
اکنون	amti	ایندی
فردا	yarın	یارین
نیمه شب	tün	-

اۆزره	üza	بالا، دربالا، بروی
بورادا	bunta	اینجا
اؤرادا	anta	آنجا
ایچه‌ری	icra	درون
دیشاری	təşrə	بیرون
یئنه	yanırtı	بازهم

از قیود گروه دوم می‌توان به کلمات «اچوغین» açuğın (= روشن، به روشنی) «تزکین» tezkin (= به سرعت و فوری)، «کئچیک سیزین» keçiksizin (= بی‌گذر، بی‌چاره) اشاره کرد.

فعل

در دستور زبان تاریخی ترکی، مبحث فعل، شیرین‌ترین و گسترده‌ترین گفتار است. از آنجا که فعل‌ها، در گذر زمان و در اقلیم‌های گوناگون کمتر در معرض آسیب و هجوم زبان‌های بیگانه بوده است، این است که به لحاظ تلفظ و کاربرد، تفاوت‌چندانی میان دستور زبان امروزی ترکی با دستور زبان ترکی باستان وجود ندارد.

در ترکی باستان، فعل به لحاظ ساختار دارای سه نوع است:

۱. **فعل ساده:** که گونه‌های کهن تلفظ افعال امروزی را نیز به دست می‌دهد. مانند «بیرمک» birmək (= دادن)، بارماق barmaq (= رفتن)، ایتمک itmək (= کردن)، آلماتق almaq (= گرفتن)، کۆرمک körmək (= دیدن) و غیره.
۲. **فعل مرکب:** گونه‌ای از فعل مرکب که عبارت از ترکیب دو فعل باشد، در ترکی باستان رایج بوده است. مانند: توتابیلیمک tutabilmək (= محافظت)، ایت‌بیرمک itbirmək (= سازمان دادن).

و همچنین در متون سنگیادها گونه‌های نخستین افعال مرکب از یک اسم و یک فعل نیز دیده می‌شود. مانند: آب آبلاماق ab ablamaq (= شکار کردن)، بیتیک بیتیمک bitig bitimək (= کتیبه نگاشتن)، امگک کۆرمک əmgək körmək (= عذاب کشیدن) و غیره.

۳. فعل پیوندی: که با آمدن پی افزوده‌ها به فرجام کلمات ساخته می‌شود. مهم‌ترین پی‌افزوده‌های فعل ساز در ترکی باستان را می‌توان از متون سنگیادها استخراج کرد.

پی‌افزوده‌های فعل ساز

۱. پی افزوده‌ی دو شکلی ad / əd که بر انجام اسم می‌چسبد. مانند: یوقادماق yuqadmaq (= نابود ساختن)، باشادماق başadmaq (= سرپرستی کردن)، بونادماق bunadmaq (= غمگین کردن).
۲. پی افزوده‌ی دو شکلی a / ə بر انجام اسم آمده، فعل می‌سازد. مانند: توشاماق tuşamaq (= خواب دیدن)، بوشاماق boşamaq (= آزاد ساختن).
۳. پی افزوده‌ی دو شکلی la / lə از اسم، فعل می‌سازد. مانند: سؤلهمک süləmək (= لشکرکشی کردن)، قیشلاماق qışlamaq (= زمستان را سپری کردن)، بیرله‌مک^۱ yirləmək (= شعر گفتن و سرود ساختن)، اؤتله‌مک ötləmək (= مشورت کردن).
۴. پی افزوده‌ی دو شکلی lan / lən که از اسم، فعل می‌سازد. مانند: قاغانلانماق qağanlanmaq (= دارای خان شدی)، بوغوزلانماق boğuzlanmaq (= سربریده شدن).
۵. پی افزوده‌ی دو شکلی ik / ık که از اسم، فعل ناگذرا و لازم می‌سازد. مانند: تاغبقماق tağıqmaq (= کوه نوردی)، تاشبقماق taşıqmaq (= بیرون رفتن)، ایچیکمک içikmək (= تابع شدن).
۶. پی افزوده‌ی دو شکلی sa / sə از اسم، افعالی یا معانی آرزو و طلب می‌سازد. مانند: سومساماق sumsamaq (= طلب آب کردن)، کؤرؤکسه‌مک körüksəmək (= طلب دیدار).

زمان‌های افعال

برخی از زمان‌های موجود در افعال متون جای گفتگو را می‌توان بدین‌گونه بازشناسی کرد:
 ۱. زمان گذشته که مانند ترکی معاصر در دو وجه گذشته‌ی ساده و گذشته‌ی نقلی به کار می‌رود.

^۱ این مصدر هنوز در ترکی قشقائی فعال است. در ترکی قشقائی به شعر، «بیر» و به شاعر، «بیرچی» گفته می‌شود.

الف. نشانه‌ی گذشته‌ی ساده مانند همه‌ی شیوه‌های ترکی معاصر di / dı بوده که به صورت ti / tı می‌آمده است. مانند: «شانتون یاز بقا تگی سؤله‌دیم» şantun yazığa tēgi sülədim (= تا پهنه‌ی شانتون لشکر کشیدم.) و یا: «ار ارمینده بؤکم‌ه‌دیم» ər ərdəmində bökmədim (= از مردانگی خود به ستوه نیامدم.). در دو جمله‌ی فوق، فعل‌های sülədim و bökmədim دو صیغه‌ی اول شخص مفرد گذشته ساده است.

ب. گذشته‌ی نقلی که نشانه‌ی آن مانند ترکی امروز، miş / mış بوده است. مانند: «ایکی آرا کیشی اوغلو قهلبنمیش» iki ara kişi oğlu qılınmış (= در میان آن دو فرزند انسان آفریده شد.) و یا: «ایل توتسقی بیر اؤتوکن ارمیش» il tutsıq bir ötükən ərmiş (= مکانی که مردم بگرفت، اؤتوکن بوده است.).

۲. زمان آینده با پی افزوه‌ی دو شکلی daçı / dəçi که گاه به صورت taçı / təçi نیز می‌آید، ساخته می‌شده است. مانند فعل öltəçisən در جمله‌ی اول «بیرگرؤ بارسار، تۆرک بودون اۆلته‌چی سن» yirgerü barsar Türk budun öltəçisən (= ای ملت ترک، اگر بدان سوی گام گذاری، نابود خواهی شد.).

گاهی پی افزوده‌ی زمان آینده به صورت ç1 / ç1 نیز آمده است. مانند این جمله‌ی: «قارا بودونوم ... اۆلمه‌چی، بیتماچی سان ...» (= ای ملت بزرگ من ... ، نخواهی مرد، نابود نخواهی شد ...). ظاهراً این پی‌افزوده، برای ساختن صیغه‌های زمان آینده غیر قطعی به کار می‌رفته است.

همان گونه که گفتیم بحث فعل در دستور زبان ترکی بسیار گسترده است، چرا که هیچ یک از زبان‌های مرده و زنده‌ی دنیا مانند زبان ترکی دارای مفاهیم گسترده‌ی زمان و انواع متعدد فعل نبوده‌اند و زبان ترکی از این لحاظ، از همه‌ی زبان‌های جهانی غنی‌تر است. این غنا و گسترش، ریشه در اعماق قرون و اعصار دارد و حتی در ترکی باستان وجوه افعال، نسبت به ترکی معاصر از گستردگی و شیاع بیشتری برخوردار بود و به بسیاری از زبان‌های جهان و گویش‌های محلی منطقه نظیر زبان اوستائی و پهلوی نیز تأثیر گذاشته است. برای بحث مستوفی در این زمینه به تألیف مستقلی نیاز است. در اینجا قصد ما، دادن چشم اندازی از برخی ویژگی‌های دستوری ترکی باستان بود که امیدواریم به پژوهشی مستقل در این باب بیانجامد.



۲. آشنایی با سه سنگیاد باستانی

سنگیادها در دشت اورخون از دوران دولت «گؤی تورک» بر جای مانده است. دولت گؤی تورک را ترکان هون در سده‌ی ششم میلادی تشکیل دادند و در فاصله‌ی قرن ششم تا هشتم، در آسیا به عنوان امپراطوری بزرگ ترک حکومت کردند. در نیمه‌ی نخست قرن ششم، «آوارها» بدنه‌ی اصلی تشکیلات اداری و حکومتی حکومت ترکان را تشکیل می‌دادند. در تاریخ ۵۵۲ م. «بومین قاغان»، خاندان «گؤی تورک» را جای‌گزین خاندان «آوارها» ساخت. در آن روزگار، مرکز حکومت این دولت، در بخش شرقی استقرار داشت و بخش غربی توسط خاقان‌نشینی تابع بخش شرقی اداره می‌شده است. «ایستمی قاغان» که خود برادر «بومین قاغان» بود، تا سال ۵۷۶ م. بر بخش غربی حکومت می‌راند.

بومین قاغان، در نخستین سال تشکیل حکومت گؤی تورک چشم از جهان فروبست و به ترتیب سه فرزندش حکومت کردند. نخستین فرزندش در سال ۵۵۳ م.، دیگری از ۵۵۴ الی ۵۷۲ و سومی از ۵۷۲ تا ۵۸۱ به فرمانروائی رسیدند. در عصر «موغان» دومین فرزند بومین قاغان، دولت گؤی تورک‌ها در شرق با «منچوری» هم مرز بود و در غرب تا قلب فلات ایران فرمانروائی داشت.

این دولت، در اواخر سده‌ی ششم، به لحاظ کشمکش داخلی سران حکومت و فرماندهان، معروض حیل و دسایس حکومت چینی‌ها گردیدند. و در سال ۶۳۰ م. دولت چین موفق شد بخش عظیمی از شرق سرزمین‌های امپراطوری گؤی تورکان را به تسلط درآورد و به تدریج به بخش‌های غربی نیز تجاوز کند.

در سال ۶۸۰ م. «قوتلوق قاغان» که بیشتر با نام دوم یعنی «ائلداریز قاغان» معروف است، توانست مردم و سرزمین خود را از اسارت دولت چین برهاند و تا سال ۶۹۱ حکومت کند.

پس از او، برادش «قایغان قاغان» در سال ۶۹۱ م. به حکومت رسید و شوکت و عظمت دولت گذشته را بازگردانید.

ائلداریز قاغان، دو پسر به اسمی «بیلگه قاغان» و «گول تیگین» داشت. هنگام مرگ وی در سال ۶۹۱ م. این دو برادر ۸ و ۷ ساله بودند. هنگام مرگ قایغان قاغان در سال ۷۱۶ م.، فرزندان او به حکومت رسیدند. ولی بیلگه قاغان و گول تیگین مانع این کار شدند و بر عمو زادگان خود چیره گشتند و جانشین باز پسین پدر خود شدند.

در این کار، وزیر کاردان پدر و عموی آنان یعنی «تان یوقوق»، به یاری‌شان شتافت و بیلگه قاغان و گول تیگین توانستند به کمک وی، دولت گوئی تورک را به عزت و شوکت تاریخی خود برسانند و به اوج عظمت در آن عصر سوق دهند.

گول تیگین در سال ۷۳۱ م.، و بیلگه قاغان در ۷۳۴ م. چشم از جهان فرو بستند. و در سال ۷۴۴ م. خاندانی از ترکان ایل اوغور به حکومت گوئی تورک‌ها پایان دادند و در سال ۷۴۵ م. حکومت اوغورها تشکیل گردید.

سه سنگیاد معروف «گول تیگین»، «بیلگه قاغان» و «تان یوقوق» محصول دوران حکومت بیلگه قاغان است.

نخستین سنگیاد را بیلگه قاغان در سال ۷۳۲ م. امر به حک کرده و دومین را فرزندش یک سال پس از فوت او در سال ۷۳۵ م. ساخته است و سومی در فاصله‌ی سال‌های ۷۲۰ تا ۷۲۵ برپا گشته است که به سنگیاد «تاق یوقوق» معروف است.

کشف سنگیادهای ترکی باستان، یکی از موفقیت‌های باستانشناسی جهان بشریت بشمار می‌رود.^۱ به نخستین اشاره‌ها پیرامون معابد سنگیادهای ترکی باستان در «تاریخ جهانگشای جوینی» برمی‌خوریم. در منابع چینی نیز اشارات فراوانی به مجموعه‌های گول تیگین و بیلگه قاغان شده است. ولاکن جهان علم تا اواخر سده ۱۸ میلادی از وجود این کتیبه‌ها بی‌خبر بود. نخستین بار در سال ۱۷۲۱ م. بود که «مسرشمیدت»^۲ گیاه شناس آن عصر به چند سنگ نبشته با الفبای باستانی یثنی سئی برخورد و سپس «استرالنبرگ»^۳ توانست توجه دانشمندان را به وجود و اهمیت سنگیادهای اورخونی جلب کند.

^۱Ergin, Muharram. Orhun Abideleri, Ist. ۱۹۸۳, s. II.

^۲ Messerschmidt .

^۳ Strahlenberg.

این افسر سوئیسی که در سال ۱۷۰۹ م. در جنگ پولتاوا اسیر روس‌ها شد، به سیبری تبعید گردید. وی در مدت سیزده سال که در تبعید به سر می‌برد به «مسر شمیدت» در بررسی گیاهان داروئی کمک می‌کرد.

در سال ۱۷۲۲ م. دوران اسارت وی به پایان رسید و به کشورش برگشت و در سال ۱۷۳۰ نتیجه‌ی تحقیقات خود را منتشر ساخت و در اثر منتشره‌ی خود، از سنگیادهای یئنی سئی بحث کرد. پس از انتشار کتاب وی، توجه گروه پژوهشگران به منطقه جلب شد و سنگ نبشته‌های متعددی با الفبای یئنی سئی کشف گردید. در سال ۱۸۹۹ دانشمند روسی «یادرینتسوف»^۱ توانست سنگیادهای گول تیگین و بیلگه قاغان را کشف کند.

به دنبال این کشف، در سال ۱۸۹۰ یک هیئت علمی باستان‌شناسی فنلاندی به سرپرستی «هئیکل»^۲ و در سال ۱۸۹۱ یک گروه دیرین‌شناس روسی به رهبری «رادلف»^۳ به منطقه اعزام شدند.

هر دو گروه از نزدیک سنگیادها را بررسی کردند و تصویر و کپی آن‌ها را به مراکز علمی کشور خود بردند. و هر دو هیئت، تصاویر سنگیادها را به صورت دو اطلس بزرگ به چاپ رسانیدند، این اطلس‌ها در سال ۱۸۹۲ به گونه‌ی چاپ عکسی و بدون آوا نوشت و ترجمه چاپ شد.

پس از نشر اطلس‌ها، دیرین‌شناسان آغاز به تلاش برای قرائت متون سنگیادها کردند. سرانجام دانشمند بزرگ دانمارکی «تامسن»^۴ در سال ۱۸۹۳ توانست گره‌های موجود را بگشاید و متون سنگیادها را بخواند.

او، نخست کلمات تنگری (tengri)، تۆرک (türk) و گۆل تیگین (gültigin) را که در متون کتیبه‌ها فراوان به کار رفته بود، توانست بخواند و سپس با استفاده از حروف به کار رفته در این سه کلمه، موفق به قرائت سرتاسر متون کتیبه‌ها شد و افتخار کسب اسرار کتیبه‌های نخستین سنگیادهای ترکی باستان را از آن خود ساخت. در سال ۱۸۹۴ نیز

^۱ Yadruntsev.

^۲ Heigkel .

^۳ Radloff.

^۴ Thomsen.

«رادلف» توانست ترجمه‌ی آلمانی این آثار را چاپ کند و این اثر در مدت کوتاهی چهار بار چاپ شد.^۱ سنگیاد گول تیگین به قرائت و ترجمه‌ی «تامسن» نیز چند بار چاپ شد. پس از حل معمای حروف، «تامسن» و «رادلف» در قرائت کلمات کتیبه‌ها به رقابت پرداختند و دیگر ترکی پژوهان نیز همراه گروه کاشفان، به کشف رموز نخستین الفبای ترکی پرداختند. در آمریکا و ژاپن و اروپا، دانشمندانی پدید آمدند که عمر خود را وقف بحث و بررسی سیستم آوایی، ساختار صرف و نحو زبان ترکی باستان و شکف و قرائت کلمات و جملات سنگیادهای متعدد گوئی تورک کردند و هر سال بر تعداد کتیبه‌های کشف شده افزودند.

فرجامین اثر پژوهشی در باب دستور زبان ترکی باستان که در این سنگیادها به کار رفته، از آن پروفسور طلعت تکین بود که در آمریکا به زبان انگلیسی چاپ شد^۲ و نشر متون تنقیدی و علمی نصیب «حسین نامیق اورکون»^۳ و مرحوم پرفسور دکتر محرم ارگین شد.^۴ نخستین چاپ متن حسین اورکون در سال ۱۹۴۰ و چاپ دوم آن در سال ۱۹۸۷ منتشر شد. و متون تهیه شده از سوی مرحوم پرفسور دکتر محرم ارگین بارها چاپ شده است و به عنوان درس متن در دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود. کتیبه‌های این سنگیاد، در سال ۱۸۹۹ نیز از سوی میلی اورانسکی^۵ به روسی ترجمه و نشر شد. ترجمه‌ی کامل روسی آن نیز در سال ۱۹۵۱ از طرف مالوف^۶ عضو آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی منتشر گردید.

در ایران به قلم اینجانب، برگردان ترکی آذری این سه سنگیاد در سال ۱۳۶۱ در مجله‌ی «یئنی یول»^۷ و ترجمه‌ی فارسی آن در سال ۱۳۷۸ به دستیاری «کنگره‌ی جهانگیرخان

^۱ ۱۸۹۴/ ۱۸۹۵ / ۱۸۹۷.

^۲ Tekin, Talat. A Grammar of Orlhon Turkic, Indiana University Publications, ۱۹۶۸.

^۳ Orkun, Hüseyin Namik. Eski Türk Yazıtları, Ist. ۱۹۴۰.

^۴ Ergin, Muharram. Orhun Abideleri, Ist. ۱۹۸۳.

^۵ Melioranski P. M.

^۶ Malov C. J.

^۷ دوزگون، حسین. دیل و ادبیاتیمیز، مجله یئنی یول، ش ۳، تهران، ۱۳۶۱.

قشقای» با نام «یادمان‌های ترکی باستان» انتشار یافت.^۱ در جمهوری آذربایجان نخستین بار آقای آ. م. محرم اوف در سال ۱۹۶۷ کتابی به نام «قدیم تۆرک رونیک یازبلی آییده‌لر» چاپ کرد. سپس در سال ۱۹۷۶ همراه «علی عیسی شوکورلو» کتاب «قدیم تورک یازیلی آییده‌لری نین دیلی» را منتشر ساخت. علی عیسی شوکورلو با همین نام کتاب مستقلاً در بیش از ۳۰۰ صفحه در سال ۱۹۹۳ بیرون داد که در آن ضمن دادن نمونه‌هایی از متون سنگیادها، تلاش گسترده‌ی علمی در تدوین قواعد املا و صرف و نحو زبان ترکی باستان کرده است. در همان سال در شهر باکو کتاب دیگری تحت نام «اورخون - یئنی سئی آییده‌لری» از سوی دو مؤلف: ابوالفضل رجیوف و یونس محمودوف در چهارصد صفحه منتشر شد. اینان ضمن برگرفتن متون هر سه سنگیاد از نشر مرحوم پرفسور دکتر محرم ارگین و با بهره‌گیری از زحمات و پژوهش‌های آن استاد فقید، بیشتر یافته‌ها و سنگ نبشته‌های اورخون و یئنی سئی را با دادن لیست لغات و قواعد دستوری منتشر کردند. تنها ضعف کارشان اخذ متون آوانویسی^۲ از چاپ حسین اورکون و مالوف و بی‌اعتنائی به قرائت دقیق مرحوم ارگین است که تحلیل ریشه‌شناسی^۳ واژه‌ها را دشوار می‌سازد. مرحوم پرفسور دکتر محرم ارگین از آنجا که خود زاده‌ی ایلاتی بوده است^۴ و با گویش ترکی آذری از کودکی آشنا شده بود، و سال‌ها متون اورخونی و اوغوری تدریس کرده و با زبان‌های آلمانی، فرانسه، انگلیسی، روسی، عربی و فارسی نیز آشنائی داشت، بهتر توانسته است دقایق این سه سنگیاد را کشف کند و قرائت ایشان بیشتر مقرون به صحت است. و ما هم در این کتاب قرائت ایشان را اساس قرار دادیم.^۵

یک اثر با ارزش دیگری در سال ۱۹۸۰ م. از سوی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه استانبول با نام «اسکی تورکجه ده اسم - فعللر» اثر پروفیسور دکتر کمال اراسلان، آسیستان استاد

^۱ محمدزاده صدیق، حسین. یادمان‌های ترکی باستان، قم، نخل‌های سرخ، ۱۳۷۹.

^۲ Transcription.

^۳ Etimologie.

^۴ آن مرحوم در شهر «موش» در شرق ترکیه در میان ایل «تره کمه» به دنیا آمده است.

^۵ نگارنده‌ی این سطور، متون سنگیادها را هنگام تحصیل در دوره‌ی دکتری در دانشگاه استانبول، نخستین بار در محضر آن مرحوم در سال‌های ۵۹-۱۳۵۸ آموخته و تحصیل کرده‌ام.

فقیدمان منتشر شد که گام بلندی در تدوین دستور زبان ترکی باستان «گوئی تورک» و شکافتن واژگان متون اورخونی و ایغوری است.^۱

برخی از پژوهشگران این سنگیادها حدس می‌زنند که متون کتیبه‌ها در آن عصر منظوم بوده است، حتی یکی از دانشمندان روسی، اشکال شعری و اوزان این نتها را کشف کرده و به چاپ رسانیده است. ولی به نظر می‌رسد که این برداشت درست نباشد و ناشی از وجود ریتم و آهنگ و قوافی داخلی در جملات سنگیادهاست که در زبان ترکی ذاتی و فطری است و برخی را به چنین شبهه‌ای واداشته است. مرحوم ارگین نیز اعتقاد براین دارد که متون کتیبه‌ها به نثری خوش آهنگ و ریتمیک نگاشته شده است.^۲

همان گونه که گفتیم در کنار دشت اورخون، سنگیادها و کتیبه‌های فراوانی کشف شده است که از آن میان، سه سنگیاد زیر را در این کتاب معرفی می‌کنیم:

۱- ۲. سنگیاد گول تیگین

این سنگیاد در واقع تأثرات و عشق و علاقه‌ی کم نظیر بیلگه قاغان به برادر خود را در بر دارد که برای تشکیل حکومت، جان فشانی کرد و در تحکیم و تعظیم وی، نقش عظیمی داشته است. بیلگه قاغان با چنین روحیه‌ای ستایش انگیز، به برپائی سنگیاد امر کرده است. در واقع نویسنده، سراینده و سخنگوی اصلی کتیبه‌های این سنگیاد خود «بیلگه قاغان» است.

سنگیاد گول تیگین بر روی پایه‌ای سنگی به شکل لاک پشت برقرار شده است. هنگام کشف، از روی قاعده به کناری افتاده بود. در اثر باد و باران و طوفان بخش‌هایی از نوشته‌های نقر شده، پاک شده است. ارتفاع آن ۳/۷۵ متر است. جنس سنگ از نوع مرمر ناصاف است که در قسمت‌های بالائی پهنای آن کمتر می‌شود. دارای چهار سوی است. سوی‌های شرقی و غربی در پائین ۱۳۲ و در بالا ۱۲۲ سانتی متر است. و سوی‌های شمالی و جنوبی در پائین ۴۶ و در بالا ۴۴ سانتی متر است.

^۱ Eraslan, kemal. Eski Türkçede İsim Fiiller, İÜ, İst, ۱۹۸۰

^۲ Ergin. s. ۱۳.

رأس سنگیاد و قسمت فوقانی آن به پنج سوی و پنج کتیبه تقسیم شده است. و مانند ستاره‌ای پنج ضلعی است که در هر ضلع یک تصویر اژدها دارد. در رأس سوی راست علامت قاغان حک شده است که به شکل بز کوهی است و در سوی چپ مطالبی به خط و زبان چینی نوشته شده است و معروف به «کتیبه‌ی چینی» است. سه سوی دیگر، به خط و الفبای ترکی باستان و دارای چند کتیبه است. در کناره‌های هر سه سوی و نیز در کناره‌ی سوی چینی، نوشته‌های اورخونی ترکی وجود دارد. طول سطرها ۲ متر و ۳۵ سانتی متر است. در سوی‌ها و کتیبه‌ی راست، ۴۰ سطر و در سوی‌ها و کتیبه‌های جنوب و شمال، ۱۳ سطر وجود دارد. سطرها از بالا به پائین و از راست به چپ حک شده است. طول سطرها بطور متوسط ۲۳۵ سانتی متر است. حرف‌ها بسیار با نظم و ترتیب حک شده است و با سلیقه‌ی خاص و نظم ترکی ترتیب یافته است، به گونه‌ای که در نظر اول شبیه جدول می‌نماید.

در کتیبه‌ی چینی سنگیاد، از دوستی ترکان و چینیان، از عزت امپراطوری ترک و حشمت بیلگه قاغان سخن رفته است. در پایان مطالب چینی، جملاتی نظیر: «این سنگیاد را برای عبرت آیندگان برپا ساختیم.» و «این سنگیاد را چون کوه به یاد این بزرگان برای آیندگان بر جای نهادیم.» و تاریخ کتابت حک شده است.

در کنار این سنگیاد، راهی به طول ۵ - ۴ کیلومتر وجود دارد که طول راه پر از سنگیادها و پیکره‌های کوچک و بزرگ و مجسمه‌های سنگی است و در همین مسیر سر پیکر سنگی گول تیگین و تنه‌ی پیکر همسر او و بخشی از صورت وی کشف شده است. پیکره‌ها، طبق سنت کهن ترکی در فاصله‌های ۵ - ۴ متری و رو در روی هم چیده شده‌اند و معروف به «بالبال» اند. بالبال عبارت از مجسمه‌های خشن و بد هیئت دشمنانی بود که قهرمانان در طول زندگی خود آنان را نابود می‌کردند، و اغلب از سنگ سیاه ساخته می‌شد. در حماسه‌های کهن ترکی، «بالبال» به روسیاهی و دل‌سیاهی وصف شده است و حيله و نیرنگ صفت اصلی صاحبان بالبال‌هاست که فقط با این حيله، گاه می‌توانند قهرمانان ترک را از پای درآورند. در غمنامه‌ی آلپ ارتونقا (= افراسیاب) نیز دشمن سیاه چرده، بالبال نامیده شده است. سنگیادها را در اصل فرهیختگان و هنرمندان با استعداد ترک برپا کرده‌اند و در ساختن و برپائی آن، بویژه در بخش چینی از غلامان چین نیز استفاده شده است. کتیبه‌های این

سنگیاد از زبان «بیلگه قاغان» و «یوللوق تیگین» برادرزاده‌ی «گول تیگین» بیان شده است.

گول تیگین سردار بزرگ، برادر کوچک بیلگه قاغان، بسیار جسور و شجاع بوده است. بیلگه قاغان پس از آن که بر تخت امپراطوری جلوس می‌کند، او را به فرماندهی سپاه بر می‌گزیند. وی در مدت فرماندهی تا مرگ خود در ۷۳۱ م. چندین سرزمین را در شرق و غرب فتح می‌کند و قلمرو امپراطوری گوئی ترکان را گسترش می‌دهد و در جنگ‌هایی که در پنج سال آخر عمر خود (۷۲۶ - ۷۳۱) شرکت می‌کند، هیچ گاه شکست نمی‌خورد.

همان‌گونه که گفتیم متن سنگ نبشته‌ی سنگیاد گول تیگین از زبان بیلگه قاغان بیان شده است. بیلگه قاغان در این متون از زحماتی که برادرش و نیز خودش برای حفظ عزت مردم کشیده‌اند و نیز از پیروزی‌ها و شجاعت سران سپاه سخن می‌گوید و از مرگ برادر اظهار تأسف می‌کند.

به گفته‌ی فراهم آورندگان «اورخون یئنی سئی آبیده‌لری»: «در جهان تاکنون هیچ پادشاهی این گونه درباره‌ی برادر کوچک خود با صمیمیت سخن نگفته است.^۱ بیلگه قاغان برای دفن جسد برادرش، مراسمی بسیار با شکوه برپا می‌سازد و حتی دولت چین برای شرکت در این مراسم، هیئت سیاسی عالی رتبه اعزام می‌کند.

سنگیاد گول تیگین را بیلگه قاغان در تابستان ۷۳۲ م. برپا ساخته و کار نقر و حک کتیبه‌های آن در زمستان سال ۷۳۳ م. به فرجام رسیده است. این سنگیاد در واقع در مرکز معبد و مجموعه‌ای قرار داشته است که در دیوارهای سنگی معبد، صحنه‌های نبرد گول تیگین به تصویر درآمده بوده است.

کول تیگین «kültigin» یا کول تگین «kültegin» و النهایه گول تیگین «Gültigin» «سردار بزرگ گوئی تورک در سال ۶۸۴ م. چشم به جهان گشوده و در ۲۷ شباط ۷۳۱ م. در «ماگاکورگان» در آسیای میانه چشم از جهان فرو بسته است.

چنان که گفتیم او، فرزند ائلداریز قاغان و برادر بیلگه قاغان بود. در کودکی پدر خود را از دست داد و از سال ۶۹۸ م. همراه برادرش بیلگه قاغان و عمویش قاپغان قاغان (حکومت

^۱ رجوف، ابوالفضل - و - محمدوف، یونس. اورخون یئنی سئی آبیده‌لری، باکو، ۱۹۹۳، ص ۵۸.

۶۹۲ - ۷۱۶ م. (جنگید و در سال‌های ۷۰۴ - ۷۰۵ م. با دولت چین نبرد کرد و پیروز شد و در سال ۷۱۰ دامنه‌های کوه «کوگمن»^۱ و استپ‌های سونقا^۲ را به تصرف خود درآورد. همان گونه که گفتیم، نخستین ترجمه‌ی ترکی این سنگیاد از آن «حسین نامیق اورکون» است که در سال ۱۹۴۰ انتشار یافت. وی ویرایش جدید آن را در سال ۱۹۸۷ منتشر ساخت. اما پژوهش نهایی و برگردان علمی آن را مرحوم پروفسور ارگین به فرجام رسانید. نشرها و ترجمه‌های دیگر که در باکو و جاهای دیگر انجام پذیرفته، متکی بر تحقیقات آن مرحوم است.

۲-۲. سنگیاد بیلگه قاغان

این سنگیاد در همان مکان و یک کیلومتر دورتر از سنگیاد گول تیگین قرار دارد. شکل و ترتیب و ساخت آن، کاملاً شبیه سنگیاد گول تیگین است. در این سنگیاد در کتیبه‌های سوی شرقی حداکثر ۴۱ سطر و حداقل ۱۵ سطر وجود دارد. در کتیبه‌های سوی چپ سنگیاد یک کتیبه به خط و زبان چینی موجود است که تقریباً محو شده است و بر صدر آن کتیبه‌ای ترکی نقش بسته است. بقیه کتیبه‌های سنگیاد، همگی به خط و زبان ترکی باستان است. سنگیاد بیلگه قاغان در سال ۷۳۵ م. یک سال پس از مرگ او از سوی فرزندش برپا شده است. در کتیبه‌های این سنگیاد نیز بیلگه قاغان است که سخن می‌گوید. نخستین ۸ سطر از سوی شمالی سنگیاد، شبیه سوی جنوبی سنگیاد گول تیگین و نیز سطرهای ۳۴ - ۲ از سوی راست، شبیه سطرهای روبروی جبهه‌ی راست سنگیاد گول تیگین است که دنبال آن‌ها، شرح وقایع پس از مرگ گول تیگین افزوده شده است. این سنگیاد سرنگون شده است و به صورت شکسته و چند قطعه کشف شده است. پاک شدگی و سائیدگی و خراب شدگی آن بیشتر است. این سنگیاد را یوللوق تیگین برادرزاده‌ی بیلگه قاغان نگاشته و حک کرده است.

^۱ Kögmen.

^۲ Songa.

در هر دو سنگیاد، گذشته از سخنان بیلگه قاغان، افزوده‌ها و نگاشته‌های یوللوق تیگین آمده است. در اطراف این سنگیاد نیز تعدادی کثیر از سنگ‌های تراشیده شده و پیکرها و بالبال‌ها موجود است.

این سنگیاد در سال ۱۸۸۹ از سوی محقق روسی ن. م. یادرنیتسوف یافت شد. آن را نخستین بار و. و. رادلف و سپس و. تامسن و بعدها س. ی. مالوف به روسی ترجمه کردند و نخستین ترجمه‌ی ترکی همانند سنگیاد پیشین، از آن «حسین نامیق اورکون» است و برگردان نهایی را در ترکیه مرحوم پرفسور ارگین انجام داد.

۳-۲. سنگیاد تان یوقوق

در آن سوتر از دو سنگیاد گول تیگین و بیلگه قاغان، سنگیاد تان یوقوق قرار گرفته است. این سنگیاد، در فراز رود «یازاولا» و نزدیک «باین چوققوا» برپا شده است. به خلاف دو سنگیاد یاد شده در بالا، هنوز پابرجاست و بر زمین نیفتاده است. این سنگیاد از دو سنگ نبشته با چهار سو تشکیل می‌شود. یکی از سنگ نبشته‌ها یک متر و نیم بلند دارد. اطراف این سنگیاد را سنگ‌های مزار و پیکره‌های شکسته و بالبال‌ها فراگرفته است. در این میان از حوادث مهم دولت گوئی تورک شرقی سخن می‌رود.

تان یوقوق خود، وزیر سه خاقان بزرگ ترک: ائلداریز، قاپاغان (= قاپغان) و بیلگه قاغان بود. او نخستین وزیر دانشمند تاریخ حکومت‌های ترک است. در جوانی در دربار چین به شاهزادگان تعلیم می‌داده است و بعدها در سیاست خارجی خاقان نشین ترک خدمات شایانی انجام داد. به گفته‌ی تامسن، این سنگیاد در سال ۷۲۵ م. برپا شده است.

این سنگیاد در سال ۱۸۹۷ م. از سوی ی. ن. کلمنتس کشف شد و در سال ۱۸۹۸ م. چاپ شد. نخستین قرائت، از آن رادلف است و سپس گ. رامستد در سال ۱۹۰۹، ب. ی. ولادیمیر تشنف در سال ۱۹۲۵ و پ. لاتو در سال ۱۹۵۷ ترجمه‌های روسی آن را بیرون دادند. در ترکیه نیز، مانند دو سنگیاد فوق، نخست از سوی حسین نامیق اورکون و سپس به دست پرفسور ارگین ترجمه و نشر شد.



۳. متون اصلی سه سنگیاد باستانی

۱-۳. متن سنگیاد گول تیگین

سوی نیمروزان

[illegible][illegible]

: >14D0T9: >4Y4T9: *XYNI: Fek: JHY1HT*H: JAZ (c)
 : *B34D: Fek: J3T9: J>>J: *XYNI: Fek: JHT9
 RHM: T9: HX3: BYT: HT: JDTX: ET9: J3Y9: HHH
 : JYT9: >>>J: AY3: 14J: JXT9>J: YHTY9: H

: HX 110 : D 6 > L : F H E I F : X * M Q : J > G : * H Y # M H (9)
: H X * P : F I F : E A M I : F J Y : J > J : A F J G : T M T T A J
Y D J : X J J O H Y : 14 : H F Y : H X * Q : J Y : E A M I : I * T

[illegible]

ت لئ : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۰)
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

د : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۱)
 * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

* * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۲)
 * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

ق د : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۳)
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

ق : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۴)
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

ج د : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۵)
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

ق د : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۶)
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

ق د : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۷)
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

ق د : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * (۱۰۸)
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *
 : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * * : * * * * *

XYMI : ICEH : JNYIHT*H : >HYH>↓ : H*XYMI : ICEHMI
 Iq : JY : H*EMQ : H*

YI : H*XYMI : IHTEQAM : H*XYMI : H*YIYI : IYH (10)
 : EYHMI : H*H*HYIYI : YIYIYH : H*XYMIYI : EY
 TMH : >YH : IETMH : H*HTOMH : YIYIYI : H*HTMI
 H*

D>J : IHYM : IYH : H*AM : H*ITJID : JYHMI : H*AM (11)
 : IHTMI : ICEH : >H>↓ : IHYM : JY : IYIYI : IY
 IH : >H>↓ : H*MI : >YIYI : I*H>↓ : H*JY : H*AM
 HD : IHT : YIYIYI : H*

: H*YIYI : H*HTMI : H*MI : IYH : ICEH : EYH (12)
 : IYH>↓ : IHYM : IYH : IYHMI : H*HTMI : YIYIYI
 IYH>↓ : H*MI : >YIYI : H*EMQ : IYH>↓ : IYHMI
 H*YIYIYI : H*MIYIYI : H*

JY : YIYIYI : JY : YIYI : IYHMI : IYIYI : H*HTMI : JY (13)
 : ICEH : IYHMIYI : >HYH>↓ : H*XYMI : H*H*YIYI
 ↓ : IYHMI : H*XYMI : H*H*YIYI : YIYIYI : IYHMI
 HT : IYH>↓ : YIYIYI : JY

YI : IYHMI : IYH : H*HTMI : H*YI : IYHMI : IYHMIYI (14)
 : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 : IYHMIYI : H*HTMI : H*YI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 T : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : H*HTMI : H*HTMIYI : H*HTMIYI (15)
 H*HTMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 TM : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 (YIYI) : H*HTMIYI : IYHMIYI

EX : JYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI (16)
 D : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 (H*HTMIYI) : IYHMIYI

: YIYIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI (17)
 : YIYIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI : IYHMIYI
 (IYHMIYI) : IYHMIYI

DTW: ENLD: #HTTYT2D4: TYE2: BTM: #TXEN (M)
 >JYD: #HTTYD: >140JY9: 1TITJW: 4#HT44

- [illegible]

ԿՊՊՊ : ԲՄՆՆ : ԵԽԻՊՅԻՂ : *ԵՄԻՂ : ԿՄԻՂ : ԵԽԻՊՅԻՂ
 : ԽՊՏՊԽ : ԲՄԵՄՆ : ԴՆԴ : ԲՋԿՆԻՐՅ : ԿԿԴ : ԲԿԿԽՊ : *ԵԽ
 : ԶԿԻ : ԲԿԿԻՂ : ԲՊԻԽ : ԿԿԿԿԴ : ԲՊՊՅ : *ԵԽ : ԲՊ
 Բ : ԴԴԴ : ԶԿԻ : *ԵԽ : ԲԿԿԽ : *ԵԽ : ԿԿԴ : ԿԿԿ
 : ԽԴԴ : ԲԿԽԻՂ : *ԴԴԴ : *ԿԿԿ : *ԴԴԴ : *ԽԽԽԽԽ
 Դ : ԲԴԴ : ԶԿԴ : ԲԿԿԿԻ : ԲԿԿԴ : *ԵԽ : ԽԽԽԽԽ
 : ԴԴԴ : ԴԴ
 Զ : ԲԿԿ : ԿԿԿ : ԲԿԿ : ԵԽԽԽԽԽ : ԲԿԿ : ԽԽԽԽԽ (11)
 : ԽԽԽԽ : ԲԽԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԿԿԽԽ : ԿԽԽԽԽԽ : ԲԽԽԽԽԽ
 ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽ : ԽԽԽ : ԲԿԿ : ԽԽԽ : ԵԽ
 : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԵԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ :
 : ԲԿԿ
 Զ : ԽԽ : ԲԿԽԽ : ԽԽԽ : ԵԽԽ : ԽԽԽ : *ԽԽ : ԴԴ : (12)
 ԽԽԽ : ԿԽԽԽ : ԵԽԽ : ԽԽԽԽ : ԲԿԿ : ԲԿԽԽ : ԵԽԽ
 ԿԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽ : ԲԿԿ : ԽԽ
 : ԲԿԿ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽ : ԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽ :

سوی خاوران شمال

: ԴԽԽԽ : ԲԽԽ : ԲԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ
 ԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽԽԽ
 *ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ... ԿԽԽ
 Խ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ... ԽԽ : ԽԽԽ... Խ : ԽԽԽԽԽ : Խ
 : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽ... Խ

سوی نیمروزان خاوران

ԽԽԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽ
 : ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ
 : ԽԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽԽ : ԽԽ
 : ԽԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽ : ԽԽԽԽԽԽԽ
 : ԽԽԽԽԽԽԽ : ԽԽԽ

سوی نیمروزان اباختران

.....
.....
.....

سوی اباختران

.....
.....
.....

[illegible]

6MI: 4R2R97. F1 34. 4*HHTF2: FIMI: YJ3: AYJ3
 1>1: HNR3703: HPIMI: Y8D: *HTYMN: HNR: F3YF
 843: 1Y....
 : F133364:)YF4: J*YD: 431: F1 3443>: *XYMI: FJ>D
 ...: *XYMI: F13: FJ33:)4D: J*Y... *XYMI
 ... H*43: HPIHJ: 43>D: HPIY>: *HTYMN... H*
 ... *MFIHJ: HPI43>D...)3>J
 ... HPIHJ... *XYMI
 : J*YDEY: *HT2: >JH: J3J3: 1TYN: HPIF1J: *HT2
 : JHY3: T34... H... YH3: 133364:)3>J: FJ33
 : J3Y3: T34MH: FHY3MI: H*MH: HTMH: >3Y3: HPIY>H
 ... TIT... F2: *H... 6MI: H*MHAN: *3YH>3: F2H
 FJ33: *H3N
 : J3J3: 6HPIY>J: F1J>J1D: 14Y: *JY>: YJ3: FHTYMN
 *34J>: 3Y: JF9: F*TE9: 4H>3: H* *HTF2: F3FH
 *3>3YF: *34J>:)YH: JF9: F*TEF9: 4>J3
 ... TF2: F1 3443>
 : F3>J: *HTF2: >)Y4HJ3: H*9: F*3>3>: J*RTMH (10)
 : F1J>: JH43>F3J: D3>: JF93F:)YH: *4H: 1Y4H
 *HTMH: Y>D: JH43>: FHT9: D3F2: JF9: HPIYJ: F34J
 ... J3>3: YH>J
 : HJH>J: FHY3: HPIHPIYF2: >3Y3: HPIHJ3: HPIY: J*
 YF4F9: Y>D: FHTMY3: 4H3ET3: 1*3: >3J... H
 ... F4D4H: 1TYN: AYF:)YF1: FHTF2: F3FH: 1TYN
 FEX: F3AF... D: HPIHJ>J: HPIY: >3>J: F3>J (12)
 : 1TYN: 4Y3Y: HPIYH: 3N3: HPIY: F4H: HPI3YH
 : F3>J: D>J
 : *JY: >YH: JFYF2: RTMH: *34D: FTH: 6HFT4H (13)
 : F2*: RTMH: FJF134J>: >YH: JFYF2: RTMH: *4H
 >J>: >DJ3: 4>AYN3: TYE2: 3>343: JTHF3: TYE2
 ... H43J1: TYE2: IYMH: JTH: TYE2: 3F13Y
 : J1D>3: >H43>*3... TYE2: 3F13Y: >DJ>: >DJ3 (14)
 : YNF2: F14D>JAF... 14D>J: >DJ>: >H43JYJ3J1D>J
 : JHJYH: *4H: TYE2: F3*: F3>J: 14D>J: >DJ3: HPIH
 : HPIH

سوی اباختران

- (1) ... ٲٲٲ ...
- (2) ... (ٲٲٲٲٲٲٲ) : ٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲ
- (3) ... ٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲٲ
- (4) ... ٲ : ٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲ
- (5) ... ٲٲٲ : ٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲ
- (6) ... ٲٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲٲ
- (7) ٲٲٲ : ٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲ

سوی نیمروزان اباختران

ٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲٲٲٲٲٲٲٲٲٲ : ٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲ
 : ٲٲٲٲٲ : ٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲ
 ... : ٲٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲ : ٲٲٲٲ : ٲٲٲٲٲٲٲٲ

سوی نیمروزان

- [illegible]

[illegible]

- (4) : 4*834 : 4*414MI : 1077h : 11MI : 12MI : 4*8A : 4*4MI
 h4B9 : 124Y : 128>J : 44444 : 44444 : 4*4TYM : 44444
 : 4*4Y3 : 444 : 44444*444 : 4*44 : 1
- (5) M : 44444 : 44444TYM : 44444TYM : 4*44 : 44444444
 44444444 : 44444444 : 44444444 : 4444444444 : 4444444444
 44444444 : 44444444 : 44444444 : 44444444 : 44444444
- (6) >> : 44444444 : 44444444 : 4444444444 : 44444444 : 44444444
 44444444 : 44444444 : 44444444 : 4444444444 : 4444444444
 : 4444444444 : 44444444 : 44444444 : 44444444 : 44444444
- (7) 44 : 4444 : 444444 : 44444444444444 : 444444444444 : 44444444
 444444 : 44444444 : 44444444 : 44444444 : 4444444444 : 4444444444
 : 4444444444 : 44444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444
- (8) : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444 : 4444444444
 44444444 : 4444444444 : 44444444 : 44444444 : 4444444444 : 4444444444
 : 4444444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444 : 4444444444
- (9) : 44444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444 : 44444444444444
 44444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444444444
 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444
- (10) 44 : 4444 : 444444 : 444444 : 444444 : 4444444444 : 44444444
 4444 : 444444444444 : 444444444444 : 444444444444 : 444444444444 : 444444444444
 4444 : 44444444 : 44444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444
- (11) >> 44 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444444444
 44444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444
 : 44444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444

(سنگ نبشته ی دوم)

سوی اباختران

- (1) : 44444444 : 44444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444444444
 44444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444
- (2) 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444 : 44444444444444 : 44444444444444
 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444 : 44444444444444



۴. آوانگاری سه سنگیاد باستانی

در آوانویسی سنگیادها، بعضی اختلافات میان قرائت‌های ماولوف و ارگین وجود دارد. در این کتاب بر اساس قرائت ارگین، برخی مواردی را که در قرائت ماولوف معقول به نظر می‌رسید، تغییر دادیم.

۱- ۴. آوانگاری سنگیاد گول تیگین

سوی نیمروزان

(۱) Tenri teg Tenride bolmış Tütük Bilge Qağan bu ödke olurtum. Sabımın tüketi eşidgil, ulayu iniyigünüm oğlanım birki oğuşum budunum birye Şadapıt begler yırya Tarqat buyruq begler Otuz [Tatar] (۲) Toquz Oğuz begleri budunı bu sabımın edgüti eşid qatıǵdı tıǵla :

İlgerü kün toǵsıq[qa] birigerü kün ortusınaru qurıǵaru kün batskırqa tırıǵaru tün ortusınaru anta içreki budun [qop]m[an]ja k[örür Bunça] budun (۳) qop itdim. Ol amtı anıǵ yoq. Türk qağan Ötüken yış olursar ilte buǵ yok.

İlgerü Şantun yazıqa teǵi süledim, taluyqa kiçig teǵmedim. Birigerü Toquz Ersinke teǵi süledim, Tüpütke kiçig [teǵ] medim. Qurıǵaru Yinçü öǵlüz] (۴) keçe Temir Qapıǵqa tegi süledim. Yırıǵaru Yir Bayırqu uiriçe tegi süledim. Bunça yirke tegi yoritdım. Ötüken yışda yig idi yoq ermiş. İl tutsıq yir Ötüken yış ermiş.

Bu yirde olurup Tabǵaç budun birle (۵) tüzültüm. Altun, kümüş işgiti qutay buǵsuz ança birür. Tabǵaç budun sabı süçig aǵısı yımşaq ermiş. Süçig sabın yımşaq aǵın arıp ıraǵ budunuǵ ança yaǵutır ermiş. Yaǵuru qonduqda kisre anyıǵ bilig anda öyür ermiş. (۶) Edgü bilge kişig edgü alp kişig yoritmaz ermiş. Bir kişi yaǵılsar oǵuşı budunı bişükiçe tegi qıdmaz ermiş. Süçig sabına yımşaq aǵısına arturup öküş Türk budun öltüg. Türk

budun ölsikiñ. Biriye Çoğay yış Tögültün (۷) yazı qonayın tiser Türk budun ölsikiğ .

Anda anyiağ kişi ança boşğurur ermiş: İraq erser yablaq ağı birür, yağüq erser edgü ağı birür tip ança boşğurur ermiş. Bilig bilmez kişi ol sabığ alıp yağuru barıp öküş kişi öltüg. (۸) Ol yirgerü barsar Türk budun ölteçi sen. Ötüken yir olurup arqış tirkış ısar neñ bunıyğ yok. ötüken yış olursar beñgü il tuta olurtaçı sen .

Türk budun toqurqaq sen. Açsıq tosqı ömez sen. Bir todsar açsıq ömaz sen. Antağın (۹) üçün igidmiş qağanın sabın almatın yir sayu bardığ. Qop anda alqıntığ, arılığ. Anda qalmış yir sayu qop toru ölü yoriyur ertig. Teñri yarlıqaduqın üçün [ö]züm qutum bar üçün qağan olurtum. Qağan olurup (۱۰) yoq çığany budunuğ qop qubratdim. Çığany budunuğ bay qıldım. Az budunuğ öküş qıldım. Azu bu sabımda igid bar ğu ?

Türk begler budun bunı eşidiñ. Türk [budun ti]rip il tutsıqın bunda urtum. Yañılıp ölsikiñin yime (۱۱) bunda urtum. Neñ neñ sabım erser beñgü taşqa urtum. Añar körü bilñ. Türk amtı budun begler bödke körügme begler gü yañıltaçı siz ?

Men b[enğü taş toqıtdım Tabğ] aç qağanda bedizçi kelürtüm, bedizet [t]im. Meniñ sabımın simadı. (۱۲) Tabğaç qağanın içreki bedizçiğ itı. Añar adınçığ barq yaralurtum. İçin taşın adınçığ bediz urturtum. Taş toqıtdım. köñülteki sabımın U[rturtum On Ok oğlın]a tatiña tegi bunı körü bilñ. Beñgü taş ۱۳ toqıtdım. b [u il] erser, ança taqı erig yirte irser, ança erig yirte beñgü taş toqıtdım, bitid[d]im. Anı körüp ança bilñ. Ol taş [.....] dım. Bu bitig bitigme atısı Yol[l]uğ T[iğin].

سوی خاوران

(۱) Üze kök tñri asra yağız yir qılınudqda ikin ara kişi oğlı qılınmış. kişi oğlında üze eçüm apam Bumın Qağan İştemi Qağan olurmuş. Olurupan Türk budunuñ ilin törüsün tuta birmiş. iti birmiş. (۲) Tört bulun qop yağı ermiş. Sü sülepen tört bulundağı budunuğ qop almış. qop baz qılmış. Başlığığ yükündürmiş. tizligig sökürmiş. İlgerü Qadırqan yışqa tegi, kirü Temir Qapığqa tegi qondurmuş. İkin ara (۳) idi oqsuz Kök Türk ança olurur ermiş. Bilge qağan ermiş. alp qağan ermiş. Buyruqı yime bilge ermiş erinç, alp ermiş erinç. Begleri yime budunı yime tüz ermiş. Anı üçün ilig ança tutmış erinç. İlig tutup törüg etmiş. Özi ança (۴) kergek

bolmuş. Yoğçı sığıtçı öñre kün toğsıqda Bökli çöl[l]üg il, Tabğaç, Tüpüt, Apar, purum, Qırqız, Üç Qırıqan, Otuz Tatar, Qıtany, Tatabı bunça budun kelipen sığlamış yoğlamış. Anlağ külüg qağan ermiş .

Anda kisre inisi qağan (Δ) bolmuş erinç, oğlıtı Qağan bolmuş erinç. Anda kisre inisi eçisin teg qılınmaduq erinç, oğlı qağanın teg qılınmaduq erinç. Biligsiz qağan olurmuş erinç, yablaq qağan olurmuş erinç. Buyruqı yime biligsiz erinç, yablaq ermiş erinç. (ϵ) Begleri budunı tüzüz üçün, Tabğaç budun tebligın kürlüg üçün armaqçısın üçün inili eçilli kınşürtükün üçün begli budunlıg yonşurtuqın üçün Türk budun illedük ilin içğını idmiş : (ν) qağanladuq qağanın yitürü idmiş. Tabğaç budunqa beglik urı oğlın qul boldı, işilik qız oğlın küñ boldı. Türk begler Türk atın ıtı. Tabğaçğı begler Tabğaç atın tutupan Tabğaç qağanqa (Λ) körmüş. Elig yıl işig küçüg birmiş. İlgerü kün toğsıqda Bökli qağanqa tegi süleyü birmiş. Qırığaru Temir Qapığqa tegi süleyü birmiş. Tabğaç qağanqa ilin törüsün alı birmiş .

Türk qara qamağ (ϑ) budun ança timiş: İllig budun ertim, ilim amtı qanı, kimke ilig qazğanur men tir ermiş. Qağanlıg budun ertim, qağanım qanı, ne qağanqa işig küçüg birür men tir ermiş. Ança tip Tabğaç qağanqa yağı bolmış. (۱۰) Yağı bolup itinü yaratunu umaduq yana içikmiş .

Bunça işig küçüg birtükgerü saqınmatı Türk budun ölüreyin uruğsıratayın tir ermiş. Yoqadu barır ermiş .

Üze Türk Teñrisi, Türk ıduq yiri (۱۱) subı ança itmiş. Türk budun yoq bolmazun tiyin budun bolçun tiyin qağanım İltiriş Qağanıg ögüm İlbilge Qatunuğ teñri töpüsünde tutup yügerü kötürmüş erinç. kağanım qağan yiti yigirmi erin taşıqmış. Taşra (۱۲) yorıyur tiyin kü eşidip balıqdağı tağıqmış, tağdağı inmiş tirilip yitmiş er bolmuş. Teñri küç birtük üçün qağan süsi böri teg ermiş, yağısı qony teg ermiş. İlgerü qırığaru sülep ti[r]m[iş] qubrat[mış] [Q]amağ (۱۳) yiti yüz er bolmuş .

Yiti yüz er bolup ilsiremiş qağansıramış budunuğ, küñedmiş quladmış budunuğ. Türk törüsün içğınmış budunuğ eçüm apam törüsınca yaratmış, boşğurmuş. Tölis Tarduş [budunuğ anda itmiş.] (۱۴) Yabğuğ şadıg anda birmiş. Biriye Tabğaç budun yağı ermiş. Yırıya Baz qağan Toquz Oğuz budun yağı ermiş. Qırqız Qırıqan Otuz Tatar Qıtany Tatabı qop yağı ermiş. Qağanım qağan bunça (۱۵) Qırq artuqı yiti yolı sülemiş, yigirmi sünüş sünüşmiş. Teñri yarlıqaduq üçün illigig ilsiretmış, qağanlıgıg qağansıratmış, yağıg baz qılmış, tizligig sökürmiş, başlıgıg yükündü[rmiş]. Qağanım qağan ança ilig] (۱۶) törüg qazğanıp uça barmış .

Kaŋım qağanqa başlayu Baz qağanıǵ balbal tikmiş. Ol törüde üze eçim qağan olurtı. Eçim qağan olurupan Türk budunuǵ yıçe itdi, igit[t]i. Çıǵanyǵ[bay qıldı, azıǵ öküs, qıldı].

(۱۷) Eçim qağan olurtuqda özüm Tarduş budun üze şad ertim. Eçim qağan birle ilgerü Yaşıl Ögüz Şantuŋ yazıqa tegi süledimiz. Qurıǵaru Temir Qapıǵqa tegi süledimiz. Kögmen aşa Qı[rqız yiriŋe tegi süledimiz] (۱۸) Qamaǵı biş otuz süledimiz, üç yigirmi süñüşdümüz. İlligil ilsiretdimiz, qağanlıǵı qağansıratdımız. Tizligil sökürtümüz, başlıǵı yükündürtümüz.

Türǵış qağan Türkümüz [budunumuz erti. Bilmedükün] (۱۹) üçün biziŋe yaŋıl[d] uqın üçün qağanı ölti. Buyruqı begleri yime ölti. On Oq budun emgek körti .

Eçümüz apamız tutmış yir sub idisiz bolmazun tiyin Az budnunǵ itip yar[atıp].

(۲۰) Bars beg erti. Qağan at bunda biz birtimiz. Siñilim qunçuyuǵ birtimiz. Özi yaŋıldı, qağanı ölti, budunı küñ qul boldı .

Kögmen yir sub idisiz qalmazun tiyin Az, Qırqız budunuǵ yarat [ıp keltimiz, süñüş dümüz ilin] (۲۱) yana birtimiz .

İlgerü Qadırcan yıǵıǵ aşa budunuǵ ança qondurtumuz, ança itdimiz. Qurıǵaru kenü Tarmanqa tegi Türk budunuǵ ança qondurtumuz, ança itdimiz .

Ol ödke qul qulluǵ bolmış erti, [küñ küñlüğ bolmış erti. İnisi eçisin bilmez erti. oǵlı qaŋın bilmez erti.] (۲۲) Ança qazǵanmış itmiş ilimiz törümüz erti .

Türk Oǵuz begleri budun eşıdın: Üzi teŋri basmasar, asra yir telinmeser, Türk budun. ilinjin törünin kim artatı [udaçı erti]? Türk budun ertin, (۲۳) ökün küregünün üçün igidmiş bilge qağanın ermiş barmış edǵı ilin kentü yaŋıldıǵ, yablaq kigürtüǵ .

Yaraqlıǵ qandın kelip yanya iltı. Süñüglüğ qandın kelipen süre iltı? Iduq Ötüken y[ış budun bardıǵ. İlgerü bariǵma] (۲۴) bardıǵ, qurıǵaru bariǵma bardıǵ Barduq yirde edǵü ol erinç: Qanıŋ subça yügürti, süñükün taǵça yatdı. Beglik urı oǵluŋ qul boldı, işilik qız oǵluŋ küñ boldı. Bilmedük üçün [yablaqın üçün eçim qağan uça bardı .]

(۲۵) Başlayu Qırqız qağanıǵ balbal tikdim. Türk budunuǵ atı küsi yoq bolmazun tiyin qaŋım qağanıǵ ögüm katunuǵ kötürmiş teŋri il birigme

tenri Türk budun atı küsi yoq bolmazun [tiyin özümün ol tenri] (۲۶) kağan olurtdı erinç .

Neñ yılsıǵ budunqa olurmıdım. İçre aqsız taşra tonsuz yabız yablaq budunda üze olurtum. İnım Kül Tigin birle sözleşdimiz. Qañımız eçimiz qaz[ǵanmış budun atı küsi yoq bolmazun] (۲۷) tiyin Türk budun üçün tün udımadım, küntüz olurmıdım. İnım kül Tigin birle iki şad birle ölü yitü qazǵandım. Ança qazǵanıp biriki budunuǵ ot sub qılmadım .

Men[özüm qağan olurtuquma yir sayu] (۲۸) barmış budun ölü yitü yadaǵın yalıñın yana kelti. Budunuǵ igideyin tiyin yırıǵaru Oǵuz budun tapa ilgerü Qıtany Tatabí budun tapa birigerü Tabǵaç tapa uluǵ sü iki yigir[mi süledim süñüşdü. m. Anda] (۲۹) kisre tenri yarlıqazu qutum bar üçün ülügüm bar üçün ölteçi budunuǵ tırgürü igit[t]im. Yalıñ budunuǵ tonluǵ çıǵany budunuǵ bay qıldım. Az budunuǵ öküş qıltım. Iǵar illigde [ıǵar qaǵanlıǵda yig qıldım. Tört bulunǵdaqı] (۳۰) budunuǵ qop baz qıldım, yaǵısız qıldım. Qop maña körti. İşig küçüg birür. Bunça törüg qazǵanıp inım kül Tigin özi ança kergek boldı .

Qañım qağan uçduqda inım Kül Tigin yi[ti yaşda qaltı] (۳۱) Umay teg ögüm qatun qutıña inım Kül Tigin er at buldı. Altı yigirmi yaşıña eçim qağan ilin törüsin ança qazǵandı. Altı çub Soǵdaq tapa süledimiz, bozdumuz. Tabǵaç Oñ tutuq biş t[ümen sü kelti, süñüşdümüz?] (۳۲) Kül Tigin yadaǵın oplayu tegdi, Oñ tutuq yurçın yaraqlıǵ eligin tutdı, yaraqlıǵdı qaǵanqa ançuladı. Ol süg anda yoq qıldımız^۱ .

Bir otuz yaşıña Çaça señünke süñüşdümüz. Añ ilki Tadıǵın Çoruñ boz [atıǵ binip tegdi. Ol at anda] (۳۳) ölti. İkinti İşbara Yamtar boz atıǵ binip tegdi. Ol at anda ölti. Üçünç Yigen Silig begin kedimlig toruǵ at binip tegdi. Ol at anda ölti. Yarıqında yalmasında yüz artuq oqun urtı, yüzine başıña bir t[egürmedi] (۳۴) Tegdükin Türk begler qop bilir siz. Ol süg anda yoq qıldımız.

Anda kisre Yir Bayırqu Uluǵ İrkin yaǵı boldı .

Anı yanyıp Türgi Yargun költe bozdumuz. Uluǵ İrkin azqınya erin tezip bardı .

Kül Tigin [altı otuz] (۳۵) yaşıña Qırqız tapa süledimiz. Süñüg batımı qarıǵ söküpken Kögmen yıǵıǵ toǵa yorıp Qırqız budunuǵ uda basdımız.

^۱ qışdımız

Qağanın birle Soņa yışda süñüşdümüz. Kül Tigin Bayırqun[un aq adğı]r[ığ] (۳۶) binip oplayu tegdi. Bir erig oqun urtı, iki erig udu aşuru sançdı. Ol tegdükde Bayırqunun aq adğırığ udluqın sıyu urtı. Qırqız qağanın ölürtümüz, ilin altımız .

Ol yılqa Tü[rgiş tapa Altun yışığ] (۳۷) toğa İrtiş ögüzüg keçe yorıdımız. Türgiş budunuğ uda basdımız. Türgiş qağan süsi Bolçuda otça borça kelti. Süñüşdümüz. Kül Tigin başğu boz at binip tegdi. Başğu boz k[..... (۳۸)] tutuzt[ı] İkinin özi aldudı. Anda yana kirip Türgiş qağan buyruqı Az tutuquğ eligin tutdı. Qağanın anda ölürtümüz, ilin altımız. Qara Türgiş budun qop içikdi. Ol budunuğ Tabarda qo[nturtumuz?.....]

(۳۹) Soğdaq budun iteyin tiyin Yinçü ögüzüg keçe Temir Qapığqa tegi süledimiz. Anda kisre qara Türgiş budun yağı bolmış. Keñeris tapa bardı. Bizniñ sü atı toruq azuqı yoq erti. Yablaq kişi er [.....] (۴۰) alp er biziñe tegmiş erti. Antağ ödke ökünüp Kül Tigin az erin irtürü ıtımız. Uluğ süñüş süñüşmiş. Alp — Şalçı aq atın binip tegmiş. Qara Türgiş budunuğ anda ölürmüş, almış. Yana yorıp

سوئ شمال

(۱) birle Qoşu tutuq birle süñüşmiş. Erin qop ölürmüş. Ebin barımın [qalı] siz qop kelürti .

Kül Tigin yiti otuz yaşına Qarluq budun erür barur erkli yağı boldı. Tamağ ıduq Başda süñüşdümüz. (۲) [Kül] Tigin ol süñüşde otuz yaşayur erti. Alp Şalçı [aq]ın binip oplayu tegdi. İki erig udu aşuru sançdı Qarluquğ ölürtümüz, altımız .

Az budun yağı boldı. Qara Költe süñüşdümüz. Kül Tigin bir qırk yaşayur erti. Alp Şalçı aqın (۳) binip oplayu tegdi. Az ilteberig tutdı. Az budun anda yoq boldı .

Eçim qağan ili qamşaq boltuqında budun ilig ikegü boltuqında İzgil budun birle süñüşdümüz. Kül Tigin Alp Şalçı aqın binip (۴) o[playu tegdi]. Ol at anda tüş[di.] İzgil [budun] ölti .

Toquz Oğuz budun kentü budunum erti. Teñri yir bulğaqın üçün yağı boldı. Bir yılqa biş yolu süñüşdümüz .

Añ ilk Toğu Balıqda süñüşdümüz. (۵) Kül Tigin Azman aqıq binip oplayu tegdi. Altı erig sançdı. Sü[t] egişinde yitinç erig qılıçladı .

İkinti Kuşalğuqda Ediz birle süñüşdümüz. Kül Tigin Az yağızın binip oplayu tegip bir erig sançdı. (۶) Toquz erig egire toqıdı. Ediz budun anda ölti .

Üçünç Bo[ıçu]da Oğuz birle süñüşdümüz. Kül Tigin Azman aqıǵ binip tegdi, sançdı Süsin sançdıımız, ilin altımız .

Törtünç Çuş başında süñüşdümüz. Türk (۷) budun adaq qamşatdı. Yablaq bo[ıdaç]ı erti. Oza [k]elmiş süsin Kül Tigin ağıtıp Toñra bir oğuş alpaǵu on erig Toña Tigin yoǵında egirip ölürtümüz .

Bişinç Ezginti Qadııda Oğuz birle süñüşdümüz. Kül Tigin (۸) Az yağızın binip tegdi. İki erig sançdı, b[alıqq]a b[as]ııdı. Ol sü anda ö[lti].

Amǵa qorǵan qışlap yazıña Oğuzǵaru sü taşıqdımız. Kül Tigin ebig başlayu qıt[t]ımız. Oğuz yaǵı orduǵ basdı. Kül Tigin (۹) ögsüz aqın binip toquz eren sançdı. orduǵ birmedi. Ögüm qalun ulayu öglerim ekelerim keliñünüm qunçuyılarım bunça yime tirigi küñ boldaçı erti, ölügi yurtıda yolta yatu qaldaçı ertigiz. (۱۰) Kül Tigin yoq erser, qop ölteçi ertigiz .

İnim Kül Tigin kergek boldı. Özüm saqındım.^۱ Körür közüm körmez teg, bigir biligim bilmez teg boldı. Özüm saqındım. Öd teñri yaşar. Kişi oǵlı qop ölgeli törümiş. (۱۱) Ança saqındım. Közde yaş kelser tıda köñülte sıǵıt kelser yanduru saqındım. Qalıǵdı saqındım. İki şad ulayu ini yigünüm oǵlanım beglerim budunum közi qaşı yablaq boldaçı tip saqındım .

Yoǵçı sıǵıtçı Qıtany Tataıı budun başlayu (۱۲) Udar señün kelti Tabǵaç qaǵanda İsiyi Likeñ kelti. Bir tümen aǵı altun kümüş kergeksiz kelürtı. Tüpüt qaǵanda bölün kelti. Qırıya kün batsıqdaı Soǵd Berçik er Buqaraq uluş budunda Enik señün Oǵul Tarqan kelti. (۱۳) On Oq oǵlum Türgiş qaǵanda maqaraç tamǵaçı Oğuz Bilge tamǵaçı kelti. qırqız qaǵanda Tarduş Inançu Çor kelti. Barq itgüçi bediz yaratıǵma bitig taş itgüçi Tabǵaç qaǵan çıqanı Çañ señün kelti .

سوی خاوران شمال

Kül Tigin qoyn yılqa yiti yigirike uçdı. Toquzunç ay yiti otuzka yoǵ ertürtümüz. Barqın bedizin bitig taş[ın] biçin yılka yitinç ay yiti otuzqa qop

^۱ قرائت دیگر: saqındım

alqd[ımn]z. K l Tigin  [zi?] qırk artuq[ıy]iti yaşı[n]a] bultı bust[adı]
 bunça bedizçig Tuyğut ilteber kel [r]ti .

سوی نیمروزان خاوران

Bunça bitig bitigme K l Tigin atısı Yol[l]uğ Tigin bitidim. Yigirmi k n olurup bu taška bu tamqa qop Yol[l]uğ Tigin bitidim. İğar oğlanı[n]ızda tayğunu[n]uzda yigdi igid r ertigiz. Uça bardığız. Te r[ide] tirigdekiçe

سوی نیمروزان اباختران

K l Tiginin altunun k m şin ağışın barımın t r[t bing?] y lk [ıS]ın ayığma Tuyğut bu begim tigin y ger  te [ri] taş bitidim. Yol[l]uğ Tigin.

سوی اباختران

Qurıdn [S]oğud  rti. İnim k l Tigin    n  l[  yit ?] i ig k   g birt k    n T rk Bilge Qağan ayuqıqa inim k l Tiginig k zed  olurtum. İnan u Apa Yarğan Tarqan atığ [b]irtim. [An]ı  gt rt[ m] .

۲-۴. آوانگاری سنگیاد بیلگه قاغان

سوی خاوران

(۱) Teŋri teg Teŋri yaratmış Türk Bilge Qağan sabım: Kañım Türk Bilge [Qaga.....] ti Sir Toquz Oğuz İki Ediz kerekülüg begleri buduni [..... Tü]rk teŋ[ri] (۲) üze qağan olurtum. Olurtuquma ölteçiçe saqınığma Türk begler budun ögirip sebinip toñtamış közi yügerü körti. Bödke özüm olurop bunça aǵar törüg tört bulundaqı [.....] dim.

Üze kök teŋri as[ra yaǵız yir qılınudqda ikin ara kişi oǵlı qılınmış] (۳) Kişi oǵlında üze eçüm spam Bumın Qağan İstemi Qağan olurmış. Olurupan Türk budunuñ ilin törüsin tuta birmiş, iti birmiş. Tört bulun qop yaǵı ermiş. Sü sülepen tört bulundaqı budunuğ [qop almış, qop baz kılmış] Başlıǵıǵ [yü]kündürmiş, tizliglig sökürmüş. İlgerü qakırqan yışqa tegi kirtü] (۴) Temir Qapıǵqa tegi qadurmuş. İkin ara idi oqsuz Kök Türk iti ança olurur ermiş. Bilge qağan ermiş, alp qağan ermiş. Buyruqı bilge ermiş erinç, alp ermiş erinç. Begleri yime budunı [yime tüz ermiş. Anı] üçün ilig ança tutmış erinç. İlig tutup törü[g itmiş. Özi ança kergek bolmış] (۵) Yoǵçı sıǵıtçı öñre kün toǵsıqda Bökli çöl[l]üg il Tabǵaç Tüpüt Apar purum Qırqız Üç Qırıqan Otuz Tatar Qıtany Tatabı bunça budun kelipen sıǵtamış, yoǵlamış. Antaǵ külüg qaǵn er[mış.

Anda kisre inisi qağan bolmış eri]nç. Oǵlıtı qağan bolmış erin]ç. Anda [kisre inisi eçısın teg] (۶) qılınmaduq erinç, oǵlı qañın teg qılınmaduq erinç. Biligsiz qağan olurmış erinç yablaq qağan olurmış erinç. Buyruqı yime biligsiz ermiş erinç, yablaq ermiş erinç. Begleri budunı tüz süz üçün Tabǵaç budun tebligın kürlüğün [üçün armaqçıs]ın üçün inili [eçili kinşürtükün üçün begli budunliǵ] (۷) yonşurtuqın üçün Türk budun illedük ilin içǵını ıdmış qağanladuq qağanın yitürü ıdmış. Tabǵaç budunqa beglik urı oǵlın qul qıltı, işilik qız oǵlın küñ qıldı. Türk begler Türk atın ıtı. Tab [ǵaçǵı] begler Tabǵaç at[ın tutupan Tabǵaç qağanqa körmüş. Elig yıl] (۸) işig küçiig birmiş İlgerü kün toǵsıq[q]a Bökli qağanqa tegi süleyü birmiş.

Qurıǵaru Temir Qapıǵka süleyü birmiş. Tabǵaç qaǵanqa ilin törüsın alı birmiş .

Türk qara qamaǵ budun ança timiş: İlig budun [ertim, ilim amtı qanı, kimke ilig qazǵanur men, tir ermiş] (۹) Qaǵanlıǵ budun ertim, qaǵanım qanı. ne qaǵanqa işig küçüg birür men tir ermiş. Ança tip Tabǵaç qaǵanqa yaǵı bolmış. Yaǵı bolup itinü yaratunu umaduq yana içikmiş .

Bunça işig küçüg birtükgerü saqınmatı Türk budunuǵ ölür [eyin, uruǵsıratayın tir ermiş. Yoqadu barır ermiş .

Üze (۱۰) Türk teñrısı ıduq yiri subı ança itmiş erinç. Türk budun yoq bolmazun tiyin budun bolçuntiyin kañım İltiriş Qaǵanıǵ ögüm İlbilge Qatunuǵ teñri töpüsinde tutup yügerü kötürti erinç. Qañım qaǵan yiti yigirmi erin [taşıqmış. Taşra yoriyur tiyin kü eşidip balıqdağı taǵıkmiş, taǵdağı] (۱۱) inmiş. Tirilip yitmiş er bolmış. Teñri küç birtük üçün qañım qaǵan süsi böri leg ermiş. yaǵısı qoyn teg ermiş. İlgerü qurıǵaru sülep timiş. qubratmış Qamaǵı yiti yüz er bolmış .

Yiti yüz er bolup [ilsiremiş qaǵansıramış budunuǵ küñedmiş quladmış budu]nuǵ Tü[rk tö]rüsın [ıçǵınmış] (۱۲) budunuǵ eçüm apam törüsınçe yaratınış boşǵurmış. Tölis Tarbuş budunuǵ anda itmiş. Yabǵuǵ şadıǵ anda birmiş .

Biriye Tabǵaç budun yaǵı ermiş. Yırıya Baz Qaǵan Toquz Oǵuz budun yaǵı ermiş. Qı[rkız Qurıqan Otuz Tatar Qıtany Tatabí qop yaǵı ermiş. Qalñım [qaǵan bunça qırq artuqı] (۱۳) yiti yolı sülemiş, yigirmi sünüş sünüşmiş. Teñri yarlıqaduq üdün illigig ilsiretmış, qaǵanlıǵıǵ qaǵansıratmış, yaǵıǵ baz qılmış, tizligig sökürmiş. başlıǵıǵ yükündürmiş. Qañım qaǵan [ança ilig törüg qazǵanıp uça barmış].

Qañım [qaǵanqa] baş[lay] u Baz Qaǵanıǵ balbal [tikmiş] [Qañım] (۱۴) qaǵan uçduqda özüm sekiz yaşda qaltım. Ol törüde üze eçim qaǵan olurtı. Olurupan Türk budunuǵ yiçe itdi, yiçe igit[t]i. Çıǵanyıǵ bay qıldı, azıǵ öküş qıldı.

Eçim qaǵan olurtuq[d]a özüm tigin erk[.....] iy [.....] teñri [yarlıqaduq üçün] (۱۵) tört yigirmi yaşımqa Tarduş budun üze şad lourtum. Eçim qaǵan birle ilgerü Yaşıl ögüz Şantun yazıqa tegi suiedimiz. Qurıǵaru Temir Qapıǵqa tegi süledimiz. Kögmen aşa Qırqız yiriñe tegi s[ü]ledimiz, Qamaǵı biş] otuz s[ü]ledimiz, üç yigirmi sünüşdümüz. İlligig ilsiretdimiz.

qağanlığığ qağansıratdımız. Tizligig] (۱۶) sökürtümüz, başlığığ yükündürtümüz.

Türgiş qağan Türk[üm] budunum erti. Bilmedükin üçün biziñe yañıldıqın yazındıqın üçün qağanı ölti, buyruqı begleri yime ölti. On Oq budun emgek körti.

Eç[ümüz apamız tutmış yir sub idi]siz qalmazun [tiyin Az budunuğ itip yaratıp Bars beg] (۱۷) erti Qağan atıg bunda biz birtimiz, Siñilim qunçuyuğ birtimiz. Özi yazındı qağanı ölti, budunı küñ qul boldı.

Köğmen yir sub idisiz qalmazun tiyin Az Qırqız budunuğ i[tip] yaratıp keltimiz. Sünüşdümüz, [..... ilin yana birtimiz.

İlgerü] Qadırgan y[ışığ aşa] b[udunu]ğ ança [qondurtumuz, ança itdimiz, Qırıǵaru] (۱۸) Kenü Tarbanqa tegi Türk budunuğ ança qondurtumuz, ança itdimiz.

Ol ödke qul qulluğ küñ küñlüg bolmış erti. İnisi eçisin bilmez erti, oğlı qağın bilmez erti. Ança qazğanmış ança itmiş ilim[iz törümüz erti.

Türk Oğuz begleri bud[un eşid: Üze teñri basma[sar asra] yir telinmeser (۱۹) Türk budun ilin törügün kim artatı udaçı [ert]i? Türk budun ertin, ökün ! Küregünün üçün igidmiş qağanıña ermiş [barmış edgü] ilin kentü yañıldıǵ, yablaq kigürtü.

Yaraqlıǵ qandın kelip yanya iltıdi? Sünüglüg qandın [kelipen] süre [iltıdi? Iduq Ötüken yıış budun bardıǵ. İlgerü [barıǵma] bardıǵ. Qırıǵaru (۲۰) barıǵma bardıǵ, Barduq yirde edgüg ol erinç: [Qanı]ñ ögüzçe yügürti. Sünüküg tağça yatdı. Beglik urı oǵlın qol qıldıǵ. [İşilik qız oǵlun] küñ qıldıǵ Ol bilmedükügün üçün yablaqın üçün eçim qağan uça bardı.

Başlayu Qırqız qağan[ıǵ balbal tikdim] Türk budun atı küsi yoq bolmazun tiyin qağın qağanıǵ (۲۱) ögüm qatunuğ kötürügme teñri il birig[mi te]ñri, Türk budun atı küsi yoq bolmazun tiyin özümün ol teñri qağan olurt[ıdı erinç.

Neñ] yılsıǵ budunda üze olurmıdım. İçre aşsız taşra tonsuz yabız yablaq budunda [üze olurtum] [İnim Kül Ti]gin iki şad inim Kül Tigin [birle] sözleşdimiz. [Qañımız] (۲۲) eçimiz qazğanmıs atı küsi yok bo[lmaz]un tiyin, türk budun üçün tün udımadım, küntüz olurmıdım. İnim [Kül Tigin birle iki şad] birle ölü yitü qazǵandım. Ança qazğanıp biriki budunuğ ot sub kılmadım.

Men [özüm qağan olurtuquma] yir sayu barmış bu [dun yadağın yalıñın?] ölü yitü [yana] (۲۳) kelti. Budunuğ igideyin tiyin yırığaru Oğuz budun tapa ilgerü Qıtany Tatabı [bu] dun tapa birigerü Tabğaç tapa iki yigir [mi süledım] süñüşdüm. Anda kisre teñri yarlıqaduq üçün qutum ülügüm bar üçün ölteçi budunuğ [tirgür]ü igit[t]im. Yalıñ budunuğ tonluğ qıldım. Çığany bud[unuğ] bay qı[ldım] (۲۴) Az budunuğ öküş qıldım. İğar illigde i[ğar] qağanlığda yig qıldım. Törk bulunğadı budunuğ qop baz qıldım, yağısız qıldım. Qop maña körti.

Yiti yigirmi yaşım Tañut tapa süledim. Tañut budunuğ bozdum. Oğlın yo[tuz]ın yılqısın barımın anda altım.

Sekiz yigirmi yaşım Altı Ç[ub Soğdaq] (۲۵) tapa süledim. Budunuğ anda bozdum.

Tab [ğaç O]ñ tutuq biş tümen sü kelti. Iduq Başda süñüşdüm. Ol süğ anda yoq qıldım^۱

Yigirmi yaşım Basmıl Iduq [Qu]t oğuşum budun erti, arqış ıdmaz tiyin süledim. Q[.....] m içgertim, qalıñ [ın] ebirü kelürtüm.

İki otuz yaşım Tabğaç (۲۶) tapa süledim. Çaça señün sekiz tümen [sü] birle süñüşdüm. Süsin anda ölürtüm.

Altı otuz yaşım Çik budun Qırqız birle yağı bolı. Kem keçe çik tapa süledim. Örpente süñüşdüm. Süsin sançdım. Az [b]u[dunuğ altı]m. [..... iç] gertim.

Yiti o[tuz yaşım]a Qırqız tapa süledim. süñüg batımı ۲۷ qarış söküpen Kögmen yışığ toğa yo[rıp] Qırqız budunuğ uda basdım. Qağanı birle Soña yışda süñüşdüm. Qağanın ölürtüm, ilin anda altım.

Ol yılqa Türgiş tapa Altun yışığ aşa [İr]tiş ögüzüg keçe yorı[dım]. Türgiş budunuğ uda] basdım. Türgiş qağan süsi otça borça kelti. (۲۸) Bolçuda süñüşdümüz. Qağanın yabğu[sı]n şadın anda ölürtüm. İlin anda altım.

Otuz yaşım Bış Balıq tapa süledim. Altı yolu süñüşdüm [..... sü]sin qop ö[lü]rtüm Anda içreki ne kişi tin [.....]i yoq [bolda]çı er[ti] ja oqığalı kelti. Bış Balıq anı üçün ozdı.

^۱ qışdım نیز خوانده می شود.

Otuz artuqı (۲۹) bir yaşıma Qarluq budun buñsuz [er]ür barur erkli yağı boldı. Tamağ Iduq Başda süñüşdüm Qarluq budunuğ ölürtüm, anda altım [..... Bas]mıl qara [..... bud. .] Qarluq budun tir[i]lip kelti [.....]m ö[lürtüm].

T[oquz Oğuz]z meniñ budunum erti. Teñri yir bulğaqın üçün ödiñ[e] (۳۰) küni tegdük üçün yağı boldı. Bir yılqa tört yolu süñüşdüm.

Añ ilki Toğu Balıqda süñüşdüm. Toğla ögüzüñ yüzüti keçip süsi [.....].

İkinti Andırğuda süñüşdüm. Süsin sançdım. [.....]

Üçünç Çuş başında sü]ñüşdüm. Türk budun adaq qamşat[t], yablaq (۳۱) boldaçı erti. Oza yanya keligme süsin ağıt[t]ım. öküş ölteçi anda tirilti. Anda Toñra yılpağutı bir oğuşuğ Toña Tigin yoğ[ında] egire toqıdım.

Törtünç Ezginti Qadılda süñüşdüm. Süsin anda sançdım, yabırdım [.....] yabıt [.....] yaşı [ma Amğı qorğan qışladuqda yut boldı. Yazıña (۳۲) Oğuz tapa süledim. İlki sü taşıqmış erti, ikin sü ebde erti. Üç Oğuz süsi basa kelti. Yadağ yabız boldı tip alğalı kelti. [Sıñ]ar süsi ebig barqığ yulığalı bardı, sıñar süsi süñüşgeli kelti. Biz az ertimiz, yabız ertimiz. Oğ [uz]t yağı [.....] teñri [küç birtük üçün anda sançdım, (۳۳) yanydım. Teñri] yarlıqaduq üçün men qazğanduq üçün Türk budun kazğ[anmış eri]nç. Men inil gü bunça başlayı qazğanm[asa]r Türk budun ölteçi erti. yoq [bolda]çı erti. [Türk] begler [budun anç]a saqınıñ, ança bilinç.

Oğuz bu[dun]d idmayın tiyin süle[dim] (۳۴) Ebin barqın bozdum. O[ğuz] budun Toquz Tatar birle tirilip kelti. Ağuda iki uluğ süñüş süñüşdüm. Süsin [boz]dum. İlin anda altım. Ança qazğan [ıp]

..teñri] yarlıqaduq üçün ö[züm] otuz artuqı üç yaşıma]uq erti. Ödsig ötülg küç (۳۵) igidmiş alıp qağanına yañıldı. Üze Teñri ıduq yir sub [eçim qağ]an qutı taplamadı erinç. Toquz Oğuz budun yirin subın ıdıp Tabğaçğaru bardı. Tabğaç [.....] bu yirde kelti. İgideyin tiyin saq[ınıp] budun [.....] (۳۶) yazuqla [.....] bi]riye Tabğaçda atı küsi yoq boldı. Bu yirde maña qul boldı.

Men özüm qağan olurtuqum üçün Türk budunuğ [.....] ı qılmadım. [İlig] törüg yigdi qazğandım. Id[.....]tirilip yi[.....] (۳۷) [anda süñüş]düm. Süsin sançdım. İçikigme içikdi, budun boldı. Öñme öldi.

Seleŋe qodı yorıpan Qarğan qısıltı ebin barqın anda bozdum. [.....]
 yışqa ağıdı. Uyğur il[t]eber yüzçe erin ilg[er]ü t[ezip bardı?] (۳۸) [.....]
 ti. Türk budun aç erti. Ol yıldıǵ alıp igit[t]im.

Otuz artuqı tört yaşıma Oğuz tezip Tabğaçqa kirti. Okünüp süledim.
 Suqun [..... Oğ]lın yotuzın anda altım. İki ilteberlig budun [.....]
 (۳۹) [.....].

Ta[tab]ı budun Tabğaç qağanqa körti. Yalabaçı edgü sabı ötügi kelmez
 tiyin yayın süledim. Budunuğ anda bozdum. Yılqı[sın] süsi tirilip
 kelti. Qadırgan yış qon [.....] (۴۰) [.....] ğakıña yiriñerü subıñaru
 qontı.

Biriye Qarluq budun tapa süle lip Tudun Yamtariğ ıtım, bardı.
 [..... Qarluq il]teber yoq bolmış, inisi bir qorğ[an qa] (41) [.....
 ar]qışı yelmedi. Anı anyıtayın tip süledim. Qoriğu iki üç kişiligü tezip
 bardı. Qara budun qağanım kelti tip ög[di] qa at birtim. Kiçig atlıǵ
 [.....].

سوی نیمروزان خاوران

[..... Kök] öñüg yoğuru sü yorıp tünli künli yiti ödüške subsuz
 keçdim. Çoraqqa tegip yulıǵçı [eri]lg q[.....]s Keçinke tegi [.....]

سوی نیمروزان

(۱) [..... Tab] ğaç atlıǵ süsi bir tümen artuqı yiti biñ süg ilki kün
 ölürtüm. Yadağ süsin ikinti kün qop [ölür]tüm. Bi [.....] aşıp bard [.....]
 (۲) [..... y]olı süledim .

Otuz artuqı sekiz yaşıma qışın Qıtany tapa süledim. [.....]

Otuz artuqı toquz yaşı]ma yazın Tatabı tapa sü]ledim] (۳) [.....]
 men [.....] ölürtüm. Oğlın yotuz[ın yı]lqısın barımın [.....]
 ra qo [.....] (۴) bud[un yo]tuzın yoq qı]ldım
] (۵) yor [.....] (۶) süñ]üşdüm?] (۷) [bir]tim. Alp erin
 ölürup [bal] bal qılu birtim .

Elig yaşıma Tatabı budun Qıtanyda ad[rılı]tı] İqer tağqa [.....]
 (۸) Qu señün başadu tört tümen sü kelti. Töñkes tağda tegip

toqidım. Üç tümen süg[ölürtü]m. B[ir tümen?]rser [.....] öktüm. Tatabí [.....] (۹) ö[lü]rti. Uluğ oğlum ağrıp yoq bolça Quğ señünüg balbal tike birtim .

Men toquz yigirmi yol şad olurtum, to[quz yigir]mi yıl [qağan olu]rtum, il tutdum. Otuz artuqı bir [.....] (۱۰) Türküme budunuma [y]igin ança qazğanu birtim .

Bunça qazğanıp [kañım qağan ı]t yıl onunç ay altı otuzqa uça bardı. Lağzın yıl bişinç ay yiti otuzqa yağ ertürtüm. Buqağ tutuq [.....] (۱۱) qañı Lisün Tay señün başad[u] biş yüz eren kelti. qoquluq ö[.....] altun kümüş kergeksiz kelürti. Yoğ yıparığ kelürüp tike birti Çından ığaç kelürüp öz yar [.....] (۱۲) bunça budun saçın qulqaqın [.....] b]ıçdı, Edgü özlük atın kara kişin kök teyeñin sansız kelürüp qop qotı.

(۱۳) Teñri teg teñri yaratmış Türk Bilge [Qağan s]abım: Qañım Türk Bilge Qağan olurtuqında Türk amtı begler kisre Tarduş begler Kül Çor başlayı ulayı şadpıt begler öñre Tölis begler Apa Tarqa [n] (۱۴) başlayı ulayı şad[pıt] begler bu [.....] Taman Tarqa Tonyuquq Boyla Bağa Tarqa ulayı buyruq [.....] iç buyruq Sebig Kül İrkin başlayı ulayı buyruq bunça amtı begler kañım qağanqa ertinü (۱۵) ertinü ti umuğ i[tdi? T]ürk beglerin budunun ertingü ti umuğ itdi ögd[i qañım] qağan [.....]ça ağar taşığ yoğun ığ Türk begler budun i [.....] irti. Özüme bunça [.....].

سوی شمال

(۱) Teñri teg teñride bolmış Türk Bilge Qağan bödke olurtum. Sabımın tüketi eşid. Ulayı ini yigünüm oğlanım biriki oğuşum [budunum biriye şadpıt begler yıria tarqat buyruq begler Otuz Tatar Toquz Oğuz begleri budunı bu sabımın edgüti eşid, qatığdı tıñla:

İlgerü kün] (۲) toğsıqıña birigerü kün ortusıñaru qurığaru kün batsıqıña yıriğaru tün ortusıñaru anda içreki budun qop maña körür. [Bunça budun qop itdim.] Ol amtı anyığ yoq. Türk qağan Ötüken [yış olursar il]te [buñ yoq] .

İlg[erü Şa]ntuñ [yazıqa tegi süledim, taluyqa kiçig tegmedim. Birigerü Toquz] (۳) Ersinke tegi süledim, Tüpütke kiçig tegmedim. Qurığaru yinçü

öğüz keçe Temir Qapıǵqa tegi süledim. Yırıǵaru Yir Bayırqu yiriñe tegi süledim. Bunça yike tegi yorıtdım. Öt] üken [yış]da yig i]di ermiş. İl [tutsıq yir Ö]tük[en] yış ermiş.

[Bu yirde olurup Tabǵaç budun] birle tüz[ültüm Al]tun kümüş işgi [ti] (۴) qutay buñsuz ança birür.

Tabǵaç budun sabı süçig aǵısı yımşaq ermiş. Süçig sabın yımşaq aǵın arıp ıraq [budunuǵ ança] yaǵutir ermiş. [Yaǵuru] qond [uqda] kisre anyıǵ biligin anda ö] yür ermiş. Edgü bil] ge] kişig edgü alp kişig yo[rıtmaz] ermiş Bir kişi yañıls[ar, oǵuşı budunı biş] ükiñe tegi qı[dmaz] (Δ) ermiş. Süçig sabına yımşaq aǵısına arturup öküş Türk budun öltüg, Türk budun ölsikiñ. Biriye [Çoǵa]y yış Tögültün yazı [qonay] ın [tiser] Türk budun ölsikiñ.

Anda anyıǵ kişi ança boş [ǵurur] ermiş: İraq erser yablaq aǵı birür, yaǵuq erser edgü aǵı birür tip ança boşǵurur ermiş. Bi[lig] (ε) bilmez kişi ol sabıǵ alıp yaǵuru barıp öküş kişi öltüg. Ol yir[ger]ü barsar, Türk [budun] ölteçi sen. Ötüken [yir olurup arqış] tirkış ısar, neñ b[uñuǵ] yoq. Ötüken y]ış olursar, beñgü [il tuta olrutaç]ı sen.

Türk budun toqurqaq sen. Açasar tosiq ömez sen, bir todsar açsıq ömez sen. Andaǵıñın üçün igidmiş qa [ǵanıñın] (v) sabın almatın yir sayu bardıǵ. Qop anda alqındıǵ arı[tıǵ] Anda [qa]lm[ışı] yir [sa]yu qop toru ö[lü yorıy]ur ertig. Teñri yar[lıqaduqın üçün özüm] qutum bar üçün qa[ǵan olurtu]m. Qaǵan olurup yoq çıǵany budunuǵ qop qubratdım. Çıǵany budunuǵ bay qıldım. Az budunuǵ öküş qıldım. [Azu bu] (Λ) sabımda igid bar ǵu ?

Türk begler budun bunı eşidiñ. Türk bunud [uǵ tirip i]l tutsıqıñın bunda urtum. Yañılıp ölsikiñin yime bu[nda urtu]m. Neñ neñ sab[ım erse]r beñgü taşka urtum. Añar körü biliñ. Türk amtı budun begler bödke körügme [begler gü yañıldaçı siz].

[Qañım] (۹) qaǵan eçim qaǵan olurtuqında tört bulundaqı budunuǵ nençe itm[iş] Teñri yarlıqaduq [üçün ö]züm olurtuquma [tört bulundaqı] budunuǵ itdim, yaratdım i[.....] qıldım.

[..... T]ürgiş qaǵanqa qızım [ın] ertinü [uluǵ] törün alı birtim. Tür[giş qaǵan] (۱۰) qızın ertinü uluǵ törün oǵluma alı birtim. [..... ertinü u] uǵ [törün alı] birtim, ya[.....]t ertü[rtü] m[.....]

..... başlıǵıǵ yükündürtüm, tizligiǵ sökürtüm. Üze teñri asra yir yarlıqaduq üç[ün ...] (۱۱) közün körmedük qulqaqın eşidmedük budunumun ilgerü kün toǵsıqıǵa? birigerü [.....] qa qruǵaru [..... sarıǵ altunı]n ürün kümüşin qırǵaǵlıǵ qutayın kinlig işg[itis] in özlük atın adǵırın qara k[işin] (۱۲) kök teyeñin Türküme budunuma qazǵanu birtim, iti birtim. [.....]n buqsuz kıltım. Üz[e teñ]ri erklig [.....] ümen oǵ[.....]n [..... begle]rig budun [.....] (۱۳) [.....] igidiñ, emgetmeñ, tolǵatmañ.

[.....]m Türk begler Türk budunum [.....]at [.....]rtim [.....]qa ta [.....]ǵ [.....]ür [.....]qazǵanıp yañ [.....]ı bu [.....]a bu qaǵanıǵda bu beglerig [de su] buñda adrılmasar?] Tü[rk budun] (۱۴) özün edgü körteçi sen, ebiñe [ki] rteçi sen, buqsuz boldaçı s[en]

..... anda] kisre [Tabǵaç Qaǵand] a bedizçig qop k[elürtüm. Meniñ s[abımın sımadı, içreçi bedizçig ıtı. Añar adınçıǵ barq yaratıd [d]ım. İçin taşın adınçıǵ bediz [urturtum. Taş toqıtdım. Köñülteki sabımın urturtum] (۱۵) On Oq oǵlıǵa tatıǵa tegi bunı körü bigiñ. Beñgü taş [toqıtdım] toqıtdım, bitid[d]ım. [.....]ol taş barqın[.....]

سوی اباختران

- ۱ [....] üze [....]
 ۲ Bilge Qaǵan u[çdı?]
 ۳ yay bolsar, üze t[en]ri]
 ۴ köbürgesi öterçe anç[a taqı?]
 ۵ taǵda sıǵun ötser [ançā?]
 ۶ saqınur^۱ men. Kañım qa[ǵan]
 ۷ taşın özüm qaǵan [...]
 [.....]
 [.....]

^۱ saqınur هم خوانده می‌شود.

سوی نیمروزان اباختران

[... Bilge] Qağan b[itigin] Yol[l]uğ Tigin bitidim. Bunça barqıǵ bedizig
uzuǵ [..... q] aǵan atısı Yol[l]uğ Tigin men ay artuqı tōrt kün [olu]rup
bitidim, bedizetim. Yaǵ [.....].

۳-۴. آوانگاری سنگیاد تان یوقوق

(سنگ نبشته نخست)

سوی اباخران

(۱) Bilge Tonyuquq ben özüm Tabğaç ilige qılındım. Türk budun Tabğaçqa körür erti. (۲) Türk budun qanın bulmayın Tabğaçda adrıldı qanlandı. Qanın qodup Tabğaçqa yana içikdi. Teñri ança timiş erinç: Qan birtim, (۳) qanıñın içikdiñ .

İçikdük üçün Teñri ölütmüş erinç. Türk budun ölti, alqındı, yoq boldı. Türk Sir budun yirinte (۴) bod qalmadı.

İda taşda qalmış qubranıp yiti yüz boldı. İki ülügi atlıg erti, bir ülügi yadağ erti. Yiti yüz kişig (۵) uduzuğma uluğı şad erti. Yağ[ğ]ıl tidi. Yağmış ben ertim. Bilge Tonyuquq.

Qağan mu qılayın^۱ tidim. Saqındım. Toruq buqalı semiz buqalı arqada (۶) bönser,^۲ semiz buqa toruq buqa tiyin bilmez ermiş tiyin ança saqındım. Anda kisre teñri bilig birtük üçün özüm ök kağan kıldım.^۳

Bilge Tonyuquq Boyla Bağa Tarqan (۷) birle İltiriş Qağan boluyın biriye Tabğaçıg öñre Qıtanyıg yırya Oğuzuğ öküş ök ölürti. Bilgesi çabış ben ök ertim. Çoğay quzın qara Kumuğ olurur ertimiz.

سوی نیمروزان

(۱) Kiyik yiyü tabışğan yiyü olurur ertimiz. Budun boğuzı toq erti. Yağımız tegre oçuq teg erti, biz isig ertimiz.

^۱ qısayın.

^۲ به این سه صورت نیز می‌توان خواند: ıraqda bünser / arqada bilser, waqda bilser

^۳ qısdım

Ança olurur erkli Oğuzdindin körüg kelti. (۲) Körüg sabı antağ: Toquz Oğuz budun üze qağan olurtı tir. Tabğaçğaru Qunı seğünüg idmiş. Qıtanygaru Toñra Esimig idmiş. Sab ança idmiş: Azqınya Türk [budun?] (۳) yoriyur ermiş, qağanı alp ermiş, ayğuçısı bilge ermiş, ol iki bar erser sini Tabğaçığ ölürteçi tir men, öñre Qıtanyığ ölürteçi tir men, bini Oğuzuğ (۴) ölürteçi ök tir men, Tabğaç biridin yan teg Qıtany öñdin yan teg. ben yırıda yan tegeyin, Türk Sir budun yirinte idi yorımazun, usar idi yoq qılalım' (۵) tir men.

Ol sabığ eşidip tün udısıqım kelmedi, күntüz olursıqım kelmedi. Anda ötrü qağanıma ötüntüm. Ança ötüntüm: Tabğaç Oğuz Qıtany bu üçegü qabış[ş]ar (۶) qaltaçı biz. Öz içi taşın tutmış teg biz. Yuyqa erkli tupulğalı uçuz ermiş, yinçege erklig üzgeli uçuz. Yuyqa qalın bolsar tupulğuluq alp ermiş. Yinçege (۷) yoğun bolsar üzgülük alp ermiş. Öñre Qıtanyda biriye Tabğaçda qırıya qurıdında yırıya Oğuzda iki üç biñ sümüz kelteçimiz bar mu ne? Anşa ötüntüm. (۸) qağanım [ben] özüm Bilge Tonyuquq ötüntük ötünçümün eşidü birti. Köñlünçe uduz tidi. Kok Öñüg yoğuru Ötüken yışğaru uduztum. İngek kölükün toğlada Oğuz kelti. (۹) [Süsi üç biñ] ermiş. Biz iki biñ ertimiz Sünüşdümüz. Teñri yarlıqadı. yanydımız. Ögüzke tüşdi. Yanyduq yolta yime ölti kök.

Anda ötrü Oğuz qopun kelti. (۱۰) Türk budunuğ Ötüken yirke ben özüm bilge Tonyuquq Ötüken yirig qonmış tiyin eşidip biriye ki budun qırıyaqı yırıyaqı öñre ki budun kelti.

سوی خاوران

(۱) İki biñ ertimiz. [İki] süm[üz b]oldı. Türk budun q[ılınğal]ı Türk kağan olurğalı Şantun balıq[q]a taluy ögüzke tegmiş yoq ermiş. Qağanıma ötünüp sü iltidim. (۲) Şantun b[alıqqa] taluy [ögüzke] tegürtüm. Üç otuz balıq sıdı. Usın bunda itu yurtda yatu qalur erti.

Tabğaç qağan yağımız erti. On Oq kağanı yağımız erti. (۳) Art [uqı Qırqız] küç[lüg qağan yağımız] boldı. Ol üç qağan ögleşip Altun yış üze qabısalım timiş. Ança ögleşmiş: Öñre Türk qanğaru sülelim timiş. Añaru sülemeser qağan [n]eñ erser ol bizni, (۴) [qağanı alp ermiş] ayğuçısı bilge ermiş, qağan [n]eñ erser ölürteçi kök. Üçegün qabışıp sülelim, idi yoq

' qısalım.

qılalım^۱ timiş. Türgiş qağan ança timiş: Beniñ budunum anda erür timiş.
(۵) [Türk budunı yime] bulğanç [o]l [timi]ş, Oğuzı yime tarqınç ol timiş.

Ol sabın eşidip tün yime udısıqım kelmez erti, kün yime olursıqım kelmez erti. Anda saqındıma. (۶) [İlk Qırqızq]a sü[les]er [yig er]miş tidim. Kögmen yolu bir ermiş. Tumuş tiyin eşidip bu yolun yorisar yaramaçı tidim . Yırçı tiledim. çölgi Az eri bultum. (۷) Eşit[t]im: Az yir y[olı?] Anı b[irle] er]miş. bir at oruqı ermiş, anın barmış. Añar aytıp bir atlığ barmış tiyin ol yolun yorisar unç tidim. Saqındım. Qağanıma.

سوی شمال

(۱) ötüntüm. Sü yorıtdım. At altın tidim. Aq Termil keçe oğurqalatdım. At üze bintüre qarıǵ sökdüm. Yoqaru at yete yadağın ıǵaç tutunu aǵturtum . Öñreki er (۲) yoğuru [ıdıp]ı bar baş aşdıımız. Yubulu intimiz. On tünke yantaqı tuǵeberü bardımız. Yırçı yir yañılıp boğuzlandı. Buñadıp qağan yelü kör timiş. (۳) Anı subq[a] bard[ımız]. Ol sub qodı bardımız. Aşanǵalı tüşürtümüz. Atıǵ ıqa bayur ertimiz.

Kün yime tün yime yelü bardımız. Qırqızıǵ uqa basdıımız. (۴) [Usın] süñügün açdıımız. Qanı süsi tirilmiş. Süñüşdümüz, sançdıımız. Qanın ölürtümüz. Qağanqa Qırqız budunı içikdi, yükünti. Yandıımız, Kögmen yıǵıǵ ebirü keltimiz.

(۵) Qırqızda yandıımız. Türgiş qağanda körüg kelti. Sabı anteg: Öñdin qağanǵaru sü yorılıım timiş, yorımasar bizni, qağanı alp ermiş, ayǵuçısı bilge ermiş. qačan [n]eñ erser (۶) bizni ölüртеçi kök timiş. Türgiş qağanı taşıqmış tidi. On Oq budunı qalısız taşıqmış tir. Tabǵaç süsi bar ermiş.

Ol sabıǵ eşidip qağanım ben ebgerü tüşeyin tidi. (۷) Qatun yoq bolmış erti. Anı yoǵlatayın tidi. Sü barıñ tidi, Altun yıǵda oluruñ tidi. Sü başı İnel Kağan Tarduş şad barzun tidi. Bilge Tonyuquq[q]a baña aydı: (۸) Bu süg ilt tidi. Qıyınıǵ köñlünğçe ay. Ben saña ne ayayın tidi. Kelir erser kür ökütür, kelmez erser tılıǵ sabıǵ alı olur tidi.

Altun yıǵda olurtumuz. (۹) Üç körüg kişi kelti. Sabı bir: Qağan sü taşıqdı, On Oq süsi qalısız taşıqdı tir. Yarış yazıda tirilelim timiş. Ol sabıǵ eşidip qağanǵaru ol sabıǵ ıtım. Qanda yan sabıǵ yana (۱۰) kelti. Oluruñ tiyin timiş. Yelme qarǵu edǵüti urǵıl, basıtma timiş.

^۱ qısalım.

Bög[ü] Qağan baŋaru ança yıdımış Apa tarqanğaru içre sab ıdımış: Bilge Tonyuquq anyıǵ ol, üz ol. aŋılur. (۱۱) Sü yorılım tideçi, unamaŋ.

Ol sabıǵ eşidip sü yorıtdım. Altun yışıǵ yolsuzun aşdıımız. İrtiş ögüzüg keçıgsızın keçdıımız. Tün qatdıımız. Bolçuqa taŋ öntürü tegdıımız.

(سنگ نبشته‌ی دوم)

سوی اباختران

(۱) Tılığ kelürti. Sabı antağ: Yarış yazıda on tümen sü tirilti tir. Ol sabığ eşidip begler qop [un] (۲) yanalım, arığ ubutı yig tidi. Ben ança tir men. ben bilge Tonyuquq: Altun yıışğ aş keltimiz. İrtiş ögüzüg (۳) keç kegtimiz. Kegmişi alp tidi. tuymadı. Teñri Umay ıduq yir sub basa birtierinç. Neke tezer biz? (۴) öküş tiyin neke qoqur biz? Az tiyin ne basınnım? Tegelim tidim.

Tegdimiz, yulıdımız.

İkinti kün (۵) örtçe qızıp kelti. Sünüşdümüz. Bizinte iki uçı sınaçça artuq erti. teñri yarlıqaduq üçün öküş tiyin (۶) qorqmadımız, sünüşdümüz. Tarduş şadra udı yanydımız. qağanın tutdumuz. Yabğusın şadın (۷) anda ölürti. Eligçe er tutdumuz.

Ol oq tün budunun sayu ıtımız. Ol sabığ eşidip On Oq begleri budunı qop (۸) keti, yükünti. Keligme beglerin budunun itip yığıp, azça budun tezmiş erti, On Oq süsin süleldim. (۹) Biz yime süledimiz. Anı ert[t]imiz. Yinçü ögüzüg keç Tinsi Oğlı aytığma beñilig Ek tağığ ertü[rtüm].

سوی نیمروزان

(۱) Temir qapığqa tegi irtimiz. Anda yandurtumuz. İnel Qağanqa [anyıp t saqa?] Tezik Toqar[s . . in] (۲) anda berüki Suq başıq Soğdaq budun qop kelti. yükünti [.....].

Türk budun Temir Qapığqa Tinsi Oğlı (۳) Tinsi Oğlı aytığma tağqa tegmiş idi yoq ermiş. Ol yirte ben bilge Tonyuquq tegürtük üçün (۴) sarığ altun ürün kümüz qız quduz egri tebi ağı buñsuz kelürti. İltiriş Qağan bilgesin üçün (۵) alpın üçün Tabğaçqa yiti yigirmi sünüşdi, Qıtanyqa yiti sünüşdi oğuzqa biş sünüşdi Anda ayguçı[sı] (۶) yime ben ök ertim, yağıçısı yime ben ök ertim. İltiriş Qağanqa Türk Böğü Qağanqa Türk Bilge Qağanqa.

سوی خاوران

(۱) Qapğan Qağan [yiti] otuz yaşqa [..... Anda erti]
 Qapğan Qağan olurtı. Tün udımatı, (۲) küntüz oturmatı. Kızıl qanım
 töküti qara terim yügürti işig küçüg birtim ök. Uzun yelmeg yime ittim oq.
 (۳) Arkuy qarğu ulğartdım oq. Yanıǵma yağıǵ kelürir ertim. Qağanımın
 sü iltimiz. Teñri yarlıqazu (۴) bu Türk budun ara yaraqlıǵ yağıǵ
 yeltürmedim, tögünlüg atıǵ yügürtmedim. İltiriş Qağan qazǵanmasar (۵)
 udu ben özüm qazǵanmasar, il yime budun yime yoq erteçi erti.
 Qazǵantuqın üçün udu özüm qazǵantuqum üçün (۶) il yime il boldı,
 budun yime budun boldı.

Özüm qarı boldum, uluǵ boldum. Neñ yirdeki qağanlıǵ budunqa (۷)
 büntegi bar erser ne buñı bar erteçi ermiş.

(۸) Türk Bilge Qağan ilıne bititdim. Ben bilge Tonyuquq.

سوی شمال

(۱) İltiriş Qağan qazǵanmasar, yoq erti erser, ben özüm Bilge
 Tonyuquq qazǵanmasar, ben yoq ertim erser (۲) Qapğan Qağan Türk Sir
 budun yirinte bod yime budun yime kişi yime idi yoq erteçi erti. (۳) İltiriş
 Qağan Bilge Tonyuquq qazǵanduq üçün Qapğan Qağan Türk Sir budun
 yorıduqı bu. (۴) Türk Bilge Qağan Türk Sir budunuǵ Oǵuz budunuǵ igidü
 olurur.



۵. برگردان فارسی سه سنگیاد باستانی

۱. در برگردان فارسی، کوشیدم که فهم متن برای فارسی زبان ترکی مدان، آسان تر باشد. از این رو، برخی نام‌واژه‌های اصیل ترکی را به تلفظ رایج برادران و خواهران فارسی زبان نگاشتم. مانند «قاغان» که همه جا «خاقان» آوردم، و «شات» که همه جا «شاه» نوشتم و ...
۲. بی گمان فارسی زبانان ترکی ستا، میل به شناخت گذشته‌های پربار سروران ترک ایرانی دارند. هم از این رو، در برگردان این سنگیادها، میزان فهم آنان را در نظر آوردم و گرچه گستره‌ی فهم ترکی در برگردان فارسی، بیوسان نیست، امیدوار به توفیق در انتقال مفهوم هستم.
۳. هر جا که برای درک مطلب نیاز به افزودن کلمه‌ای بود، از دو قلاب [] استفاده کردم.
۴. چند نقطه، نشانه‌ی افتادگی در متن ترکی است.
۵. شماره‌های داخل ابروان () اشاره به بندهای متون اصلی دارد.
۶. از آنجا که متون ترکی سنگیادها به نثر حماسی بسیار زیبایی فراهم آمده، سعی کردم این روح بیان را به برگردان فارسی نیز انتقال دهم.
۷. متأسفانه اکنون قادر به افزودن برگردان ترکی آذری این سنگیادها را - که پیش از این در مجله‌ی «یئنی یول» انتشار داده‌ام - به کتاب حاضر نشدم. این زمان بگذار تا وقت دگر!

۱- ۵. برگردان سنگیاد گول تیگین

سوی نیمروزان

(۱). [من] بیلگه خاقان ترک، بسان آسمان خدای، هم اینک [بر تخت] نشستم. سخنم را تا پایان فراگوش دار، باز پسینیان من: برادر کهترم، خویشانم، فرزندانم، تمامی ایلیم، مردمم، سروران راست گزین شاه آپیت^۱ و فرمانروایان و ترخان‌های^۲ چپ‌نشین سی تاتار... (۲). سروران نه‌گانه‌ی اوغوز، مردم [اوغوز]، این سخنم را نیک بنیوش، سخت فراگوش دار! در خاوران تا خورشید زایان، در جنوب تا نیمروزان، در اباخران تا غروبگان‌ها [و] در شمال تا نیم شبان [و] مردمان اندرونه‌شان بتمامی از آن من‌اند. این همه مردم را... (۳). سامان دادم. هم اکنون در آسایش‌اند. اگر خاقان ترک برگستره‌ی «اؤتوکن» سایه زند، غمی نیست.

در خاوران، تا صحرای «شان تونگ» اردو تاختم، تا اندک فاصله‌ای با دریا. در نیمروزان تا «دوققوز ارسن» قشون کشیدم، تا اندک فاصله‌ای با بت. در اباخران از رود «اینجی» (۴). گذشتم و تا «دمیرقابی» سپاه بردم. در شمال تا مکان «ییرباییرکو» تاختم. این همه سرزمین گشودم، بهتر از گستره‌ی «اؤتوکون» نیافتم. گستره‌ی «اؤتوکن» سزاوار ایل [من] است. بر این سرزمین جلوس کردم و با خاقان «تبغاچ» (۵) سازش کردم. دولت تبغاچ زر و سیم، غلات و ابریشم فراوان می‌دهد، سخن دلنشین و هدایای ظریف دارد. با سخن دل انگیز و هدایای ظریف، دور دیاران را فرا می‌خواند و نزدیک می‌سازد و سپس پتیارگی می‌آموزد.

^۱ رتبه‌ای است.

^۲ رتبه‌ای است.

(۶) انسان‌های هوشمند و دانش‌ورز و آدمیان بی‌باک و شجاع را به خود فرا می‌خواند. اگر شخصی همراه شود، ایل و مردم او تا فرجامین تن بر جای نمی‌ماند. [ای] مردم ترک! فریب سخن دلنشین و هدیه‌ی ظریف او را خوردی و فراوان مُردی. مردم ترک، اگر در جنوب گستره‌ی «چوغای» را (۷) در اندیشه فرا داری و یا به «توگولتو» بروی، خواهی مرد. مردم ترک!

در آنجا، پتیارگان چنین اندیشند: «به دور دیاران هدایای ناچیز و به نزدیکان تحف گرانبها دهید.» و چنین گویند و فریب دهند. [آوخ] نادان که به این سخن باور آورد، نزدیک رفتید و فراوان نابود شدید. (۸) مردم ترک! اگر بدان سوی بروی، خواهی مرد. اگر بر «اوتوکن» مُقام کنی و کاروان‌ها روان سازی، ترا غمی نیاید. اگر بر «اوتوکن» مقام کنی، ایلی جاودانه فراز خواهی داشت، خواهی ماند.

مردم ترک! بهای سیری [را] نشناسی. سیری و گرسنگی ندانی. به هنگام سیری، از گرسنگی یاد نیاری. هم از این روی (۹) سخن خاقان سرافراز را نشنیدی، به هر جا که گام نهادی، همان جا نابود شدی. آنچه در آنجا از تو بر جای ماند، ضعیف و ناتوان گشت. به فرمان و اراده‌ی آسمان خدا و با بخت بلند خود، به خاقانی جلوس کردم. خاقان شدم، (۱۰) مردم گرسنه و بی چیز را فراهم آوردم. بی چیزان را دارا کردم، اندک مردم را بسیار ساختم. آیا در این سختم دروغی است؟

سروران ترک! مردم! این را فراگوش دارید، همین جا [سبب] گشایش و فراهم آمدن ترک و نیز گمراهی و نابودی آنان را (۱۱). [بر سنگ] حک کردم. هرگونه سخن خود را بر سنگ نگاشتم. بر آن بنگرید و بدانید. مردم امروزین و سروران ترک! سروران سخن نیوش امروزین! آیا در اشتباه خواهید افتاد؟

من بر سنگ جاودانه حک کردم... من از سوی خاقان تبغاچ سنگ نگار بیاوردم. سخن مرا بپذیرفت. (۱۲) خاقان تبغاچ سنگ نگاران دربار [خود] را بفرستاد. برای او کاخی بر پا داشتم. [دیواره‌های] درونی و بیرونی آن، نگارینه کردم. سخن دل بر آن بنگاشتم... فرزندان «اون اوخ» و نیز «تات‌ها»^۱ بنگرید و بدانید. (۱۳) سنگیاد سنگی جاودانه برپا داشتم... در چنین جایگاه فرخنده‌ای، در این جایگاه، سنگیاد سنگی جاودانه فراز آوردم، بر

^۱ «تات» در معنای فارسی زبان و غیر ترک و عجم آمده است.

آن، نگارینه بفرمودم. بنگرید و بدانید این سنگ [را بپرداختم] نگارنده‌ی این سنگ نگارینه، «یولوق تیگین»، خویش آن شادروان است.

سوی خاوران

(۱) چون بر فراز، آسمان آبی و بر فرود، زمین خاکستری بر ایستاد، بر میان آن دو، فرزند آدمی پدید آمد. برفراز فرزند آدمی، نیایم «بومین خاقان» و «ایستمی خاقان» [بر تخت] نشستند. به خاقانی خود، برای مردم ترک حکومت و قانون ارزانی داشتند. (۲) چهارسوی، همگی [با ما] دشمنی کردند. قشون کشیدند و هر چهار سوی را به فرمان خویش درآوردند و همگی را به صلح واداشتند. سرکشان را سرخم کردند و برپا ایستندگان را به زانو درآوردند. در خاوران تا گستره «قادرقان» و در اباخترانان تا «دمیرقایی» فرمان راندند. در این میان (۳) مردم گوئی تورک [در این گستره] فراز ایستادند. [خاقان آنان] دانشی مرد بود، جوان مرد بود. سروران و مردمان آنان نیز راست [سخن] می‌بودند هم از این روی، یکپارچگی مردمی را نگه داشت و رسم قانون برنهاد. سپس خود، (۴) چشم بر جهان بست. بر او، بسیار بگریستند. از خاوران از گسترده‌ی «بؤکلوچولو»، از «تبغاچ»، از «تبت»، از «آوار»، از «روم»، از «قرغیز»، از «اوچ کوریگان»، از «اوتوزتاتار»، از «ختای»، از «تاتابی» این همه آمدند، بر او گریستند، به خاک سپردند. آنان چنین خاقانان پرآوازه بودند.

سپس فرزند کهتر آنان به خاقانی برنشست (۵). سپس فرزندان‌شان نیز خاقان شدند. سپس برادر کهتر چون برادر مهتر نشد و فرزند از پدر دوری جست [و] خاقانی نادان بر تخت جلوس کرد. [او] بد بود. فرماندهان او نیز نادان بودند، بد بودند. (۶) از آنجا که سروران و مردم هماهنگ نبودند، [و از آنجا که] دولت تبغاچ توانست به ریا و نیرنگ دست یازد، برادر کهتر را بر برادر مهتر بشورانید، سروران را با [توده‌های] مردم رو در رو نهاد و ملت ترک از هم پاشید (۷). خاقانی را که خود خاقان ساخته بود، از دست فرو هشت. سروران جوانمرد ترک به بردگی تبغاچ در آمدند، خاتونان سرافراز به کنیزی گرفتار شدند. سروران ترک، نام ترک [از روی خود] برداشتند و از خاقان چین [۸] فرمان بردند. بدین گونه پنجاه سال سپری شد. [و سپس] در خاوران بر حکومت «بؤکلو» بتاختند و در اباختران تا «دمیر قایی» قشون کشیدند [اما] مردم خود، حکومت خود و نوادگان خویش را به اسارت حکومت تبغاچ درآوردند. (۹)

ملت ترک، چنین سخن گفت: «ملت‌ی بودم، حکومتی داشتم، اکنون ملت‌م کو؟ حکومت‌م چه شد؟ برای کدامین کس برپا می‌دارم؟ ملت‌ی بودم، خاقان داشتم، اکنون سروری را به کدامین خاقان واسپارم؟» چنین گفتند و تبغاچ را یاغی شدند (۱۰). [اما] در یاغی‌گری نیز نتوانستند گرد هم آیند (متحد شوند) و دیگر باره تسلیم شدند. [اما] دیگر برای تبغاچ حکومت برپای نداشتند. چنین گفتند که مردم ترک را نابود خواهیم ساخت، نسل ترکان را بر خواهیم انداخت. [و آنان] به سوی مرگ روانه بودند.

خدای ترک در آسمان‌ها، (۱۱) آب و خاک مقدس ترک [در زمین]، چنین گفت: خداوند از آسمان‌ها پدرم «اٹل‌داریز خان»^۱ و مادرم «اٹل بیلگه» خاتون را برافراشت و برهانید که مردم ترک نابود نشوند و ترکان فراز ایستند. نیایم، خاقان، به همراه هفده تن پای بیرون (۱۲) نهادند. وحی از کوه آمد، بدان سوی روان شدند. آنان که بر بالای کوه بودند، پایین آمدند. هفتاد تن مرد جنگی شدند. خداوند بر آنان نیرو بخشید. قشون نیای خاقانم چون گرگ شدند و دشمنان آنان گوسفندوار گشتند. در خاوران و اباختران بتاختند و جنگیان فراهم آوردند، همگی (۱۳). هفتصد مرد جنگی بودند.

نیای سرافرازم با هفتصد مرد جنگی، مردم ترک دولت از دست فرو هشته را، برده گشته را، کنیز شده را، بی خاقان کشیده را و بی دولتی و بی حکومتی دیده را فراهم آورد، بیاموخت و حکومت نخستین [آنان] را [دیگر باره] برپاداشت و سپس مردم «تولیس» و «تاردوش» را نیز از اسارت برهانید (۱۴). و به آنان درجه‌های «یاغو» و «شاه» عطا بفرمود.

حکومت تبغاچ در سوی خاوران دشمن ما شد و در سوی اباختران مردم دوققوز اوغوز از «بذ» بر ما بشورید، قرغیزان، کوریکان‌ها، اوتوز تاتاران، ختای، تاتابی، همگی یاغی شدند. پدرم خاقان، در این میان ... (۱۵). چهل و هفت بار قشون کشید، بیست بار بجنگید. به فرمان خداوند، فرمانروایان را بی فرمانبر، فرمانبران را بی فرمانروا ساخت، دشمنان را به صلح و آشتی واداشت، سرکشان را سرخم کرد و برپا ایستندگان را به زانو درآورد (۱۶). [و به سوی آسمان خدا] به پرواز درآمد و رفت.

خاقان بذ، بر سر مزار پدرم، سنگ مزار برپا داشت. به هنگام مرگ پدرم [از آنجا که من هشت ساله بودم] عمویم به آئین دولتی بر تخت نشست و عمویم خاقان شد و ملت ترک را

^۱مرحوم پروفیسور ارگین «ایلته ریش» و دیگران «ایل‌تریس»، «اٹل تریس» و «اٹل داریز» خوانده‌اند. به نظر می‌رسد کلمه «اٹل‌دار» کنونی، تلفظ بازپسین از همین واژه است.

فراز آورد، سرافراز کرد، گرسنگان را سیر ساخت و کمی و کاستی را به فراوانی آورد. (۱۷). هنگامی که عمویم بر تخت نشست، من در میان مردم «تاردوش»، شاه بودم. به همراه عموی خاقانم، [در خاوران] تا رود «یاشیل» و گستره‌ی «شان تونگ» قشون کشیدم، در اباخران تا «دمیر قاپی» با سپاه از [کوه‌های] «گوگمن» گذشتم و به سرزمین [قرغیزگام نهادم]. (۱۸). روی هم بیست و شش بار قشون کشیدم. سیزده بار جنگیدم. فرمانروایان را بی فرمانبر، فرمانبران را بی فرمانروا ساختم، سرکشان را سر خمشان کردم و برپا ایستندگان را به زانو درآوردم.

خاقان «تورکش»، خود ترک ما، ملت ما بود (۱۹). اما، این را به نداد و رو در روی ما ایستاد و بدین گونه خاقان بمر، فرمان او، سروران او نیز مردند. مردم «اون اوخ» آزار دید. مردم «آذ» را، برای آن که آب و خاک نیاکان ما بی صاحب نماند، فراهم آوردیم ... (۲۰). «بارس» سرور بود. نام «خاقان» را ما [به او] دادیم. خواهر کهترم را بر او بانو ساختم. [سپس] خود راه خطا رفت، خاقانش بمر، مردم نیز برده و کنیز شدند.

مردم «آذ» را، برای آن که آب و خاک نیاکان ما بی صاحب نماند، و نیز «قرغیز»ها را فراهم آوردیم، جنگیدیم ... مردم را (۲۱). سامان دادیم. در خاوران بیشه زاران کوهستانی «قادر قان» را پشت سر نهادیم و مردم را در آنجا به سامان آوردیم. و در اباخران مردم ترک را نیز به همان سان تا «کن گورتارمان» سامان دادیم.

در آن روزگاران، برده، برده دار شده بود، و کنیز، کنیز داشت. برادر کهتر، برادر مهتر خود را نمی شناخت، فرزند پدر خود را ارج نمی نهاد. (۲۲). مردم ما، ایل ما، دولت ما بدین گونه فراهم آمدند.

[ای] ترک! [ای] سروران اوغوز! [ای] مردم! بشنوید. اگر از فرا بالا، «تانری» نابود نسازد، و در فرودان، زمین از هم ندرد، کدامین کس را آن یارائی است که مردم، ایل و دولت ترک را نابود کند؟ ای مردم ترک! به خود آی، (۲۳). و پشیمان شو! [تو]، [مقابل] خاقان دانش‌ورز خود، بدی کردی و پراکندگی آوردی.

آیا جنگ افزار به دستان، سر رسیدند و تو را آواره ساختند؟ آیا نیزه بر دوشان، آمدند و تو را به اسیری بردند؟ [ای] مردم سرزمین مقدس «اوتوکن»! از چه روی، گاه به سوی خاوران رفتی (۲۴). و گاه نیز اباخران را در نوردیدی. بر آن سرزمین‌ها که گام نهادی خونت چون

آب جاری شد، استخوان‌هایت چونان تلی برانباشت. جوانمردان راست قامتانت برده شدند و دخترکان دوشیزه‌ات به کنیزی رفتند. تو ندانستی، تو پتیاره کردی و عمویم خاقان چشم بر جهان بست. (۲۵)

از سرور مردم قرغیز، عمویم را، سنگیاد برپا داشتیم. خداوند پدر خاقانم و مادر خاتونم را برافراشت که نام و آوازه‌ی ترک بر جای ماند، خداوند من را خاقان ساخت که نام و آوازه‌ی ترک بر جای ماند. (۲۶) من مردمی دارا را خاقان نگشتم. فرمانروای مردمی شکم گرسنه، لخت و برهنه، ناتوان و نادار شدم. به همراه برادر کهترم «گول تیگین»، سوگند یاد کردیم که برای حفظ نام و آوازه‌ی مردم خود که پدرمان و عمویمان بر پایشان فراز ایستاده‌اند، (۲۷) برای مردم ترک، شب، خواب را آشنا نبودم، روز، شادی را نشناختم. به همراه برادر کهترم «گول تیگین» و به همراه دو «شاه» این همه چنگ آوردیم. این مردم به هم پیوسته را چون آب و آتش دشمن هم نساختم.

بدان زمان که من خود خاقان گشتم (۲۸) مردم، آواره، از پا افتاده، گرسنه و برهنه بود. به نام سرافرازی مردم از شمال به سوی اوغوزان، از خاوران به طرف کیدان، تاتابی و از جنوب به سوی تبغاچ قشون کشیدم، دوازده بار [جنگیدم] سپس (۲۹) به فرمان «تانری»، به ندای بخت خود، و سرنوشت خویش مردم رو سوی مرگ را به حیات باز آوردم، برپای داشتیم، مردم گرسنه را جامه پوشانیدم، مردم نادار را دارا ساختم، مردم اندک شمار را بسیار شمار کردم، از هم‌گسسته‌ها را در هر سوی (۳۰) به صلح و آشتی بازآوردم، آویزش‌ها را فراوان کردم، همه از من فرمان بردند. برادر کهترم گول تیگین با آن همه رنج بسیار که برد و این همه پیروزی را فرا چنگ آورد، خود چشم در نقاب خاک کشید. بدان زمان که پدر خاقانم دنیا را وداع گفت، گول تیگین هفت ساله بود [و چون ببالید] به فخر مادر خاتون (۳۱) چون همایم، برادر کهترم «گول تیگین» نامیده شد، نام جوانمردانه برگرفت. چون شانزده ساله شد، دولت و ملت عمویم را فرا چنگ آورد. بر سغدیان شش بلوک بتاختیم، آنان را مزه‌ی شکست چشانیدیم. سپس از تبغاچ «اون توتوق» با لشکری [پنجاه هزار نفری فرا رسید، جنگیدیم]. (۳۲) گول تیگین پای پیاده می‌جنگید. «اون توتوق» را به همراه جنگ افزارهایش و یارانش گرفت و پیش خاقان برد. لشکر او را همان جا نابود ساختیم.

در بیست و یک سالگی با «چچه سنون» به رزم پرداختیم. در آغاز رزم، گول تیگین براسب خاکستری «تادیقان چور» برنشست. اسب او را نتایید و افتاد و مرد. (۳۳) دومین بار،

بر اسب خاکستری «ایشیرایامتار» سوار شد و نهیب زد. آن اسب نیز نتابید. سومین بار اسب خاکستری «یئیین سیلیک بای» را برنشست، آن اسب نیز همان جا بمرد، بیش از صد خدنگ بر زره و برگستوان او بنشست. سرور اردو سر خم نیاورد.

(۳۴). ای سروران ترک! شما یان دانید که چه سان هجوم آوردیم، همگی را همان جا نابود ساختیم. از آن پس «اولوق ایرکین ییرباییرکو» ما را دشمن شد، در بازگشت او را در کنار دریاچه‌ی «تورگی یارغو» [دیدیم و] او را از هم پاشاندیم و بر او سپوختیم. «اولوق ایرکین» با اندک سپاهی بازمانده پای به فرار نهاد.

گول تیگین در [بیست و شش (۳۵). سالگی] بر قرغیزان هجوم آورد. برف را به بلندای یک نیزه سپوختیم و به بیشه زاران کوهستانی «گوکمن» گام نهادیم و بر قرغیزان، بدان هنگام که در خواب بودند هجوم بردیم و در کوه بیشه زار «جونا» به ستیز ایستادیم. گول تیگین اسب سپید «باییرغو» را (۳۶). برنشست، یکی از سپاهیان [دشمن] را با تیر زد و دو نفر را نیز یکی پس از دیگری به نیزه از پای درآورد. چون به حمله دست یازید، پای «باییرغو» بشکست، خاقان قرغیز را بکشتیم، در آن سال، فراز رفتیم و به «تورکش» (۳۷). [گام نهادیم]. بر «تورکش» بدان هنگام که در خواب بودند، حمله بردیم. سپاه «تورکش» در «بولچو» توفان سای و آتش مثال فرا رسید، جنگیدیم. «گول تیگین» اسب خاکستری «باشغو» را بر نشست و حمله کرد. «باشغو» خاکستری ... (۳۸). خود هر دو را خود باخت. سپس دیگر باره بر سپاه «تورکش» سپوخت. فرمانده خاقان «تورکش» خود «آذ» بر گرفت. خاقانشان را در آنجا بکشتیم، سرزمین را برگرفتیم، مردم «تورکش» به ما گردن نهادند. مردم را در «تبار»^۱ اسکان دادیم. [سپس] بازگشتیم (۳۹). مردم «سغد» را به سامان آوردیم از رود «اینچی» برگزشتیم تا «دمیر قاپی» قشون کشیدیم. از آن پس، به سوی «گنه رس»، که «تورکش» ها بر آنان یاغی بودند، تاختیم. اسبان اردوی ما لاغر بودند، آذوقه نداشتیم. (۴۰). پلشت مردان و پتیارگان بر ما هجوم آوردند. در این حال، «گول تیگین» را با اندک مردان روانه ساختیم. «گول تیگین» در آنجا سخت نبرد کرد. او، اسب سپید «آلپ شالچی» را برنشست، هجوم آورد، «تورکش» را در آنجا نابود ساخت. باز راه افتاد ...

^۱ این کلمه به همین تلفظ به فارسی داخل شده است و معنای اصل و نژاد می دهد. در ترکی دوره‌ی اسلامی با املای «طبور» در معنای ایل و جمعیت نوشته می شد. جزء اول از کلمه‌ی «تبریز» نیز همین است که با علامت جمع «ایز» جوش خورده است.

سوی شمال

(۱.) با ... و با «کوشوتوتوق» بجنگید، سربازانش را بکشت، مال و دولت او را تمامی فرا آورد. به هنگامی که گول تیگین بیست و هفت ساله بود، مردم قارلوق به لحاظ آن که در اسارت بودند، ما را دشمنی کردند. بر روی «تاماق» مقدس جنگیدیم.

(۲.) در آن هنگام «گول تیگین» سی سال داشت. اسب سپید «آلپ شالچی» را برنشست و به هجوم دست زد. دو رزمنده را یکی پس از دیگری با نیزه برانداخت. قارلوق بر ما تسلیم شد. سپس «آذان» یاغی شدند، «گول تیگین» سی و یک سال بود که اسب سپید «آغی شالچی» را (۳.) برنشست و هجوم آورد و آنان را بر سر جای خود نشاند. خان عموی من ناتوان بود. از این رو شورش‌ها برخاست و ما با «ایزگیل» جنگیدیم «گول تیگین» اسب سپید «آلپ شالچی» خود را برنشست و (۴.) هجوم آورد. اسب را کشتند، اما «ایزگیل» نیز نابود شد. آسمان و زمین به هم پیوست، با دشمنان خود در یک سال، پنج بار درافتادیم و نخستین جنگ ما در شهر «توغو» اتفاق افتاد.

(۵.) «گول تیگین» بر اسب سپید «آزمان» برنشست، هجوم آورد، شش رزمنده را نیزه بر زد و بر ساحل رود، هفتمین رزمنده را به شمشیر آخته از پای درآورد. دومین بار در «کوشلاغاق» نبرد کردیم. «گول تیگین» اسب سپید «آذ» خود را سوار شد و یک رزمنده را با نیزه برانداخت.

(۶.) نه رزمنده را در محاصره آورد و «ادیز» را بنیان برفاکند.

سومین بار در «بول ...» با اوغوزان درآویختیم. گول تیگین اسب سپید آزمان را سوار شد و هجوم آورد و با نیزه درآویخت سپاهیان او را بپراکندیم و سرزمینش را بگشودیم. چهارمین بار بر فراز «چوش» نبرد کردیم. مردم ترک (۷.) پا پس نهادند و آشفته و درهم شدند. [اما] سپاهیان دشمن را در هم کوفتیم و ما و «گول تیگین» در مراسم دفن «توناتیگین» ده سوار دشمن را نقش بر زمین کردیم. پنجمین بار با اوغوزان در «ازکندی قاداز» درآویختیم. «گول تیگین» (۸.) اسب «آذ» را برنشست و حمله کرد. دو تن را با نیزه برانداخت به شهر وارد نشد. همگی را در آنجا کشتیم. در «ماغی قورغان» قشلاق کردیم، در باران، از مرز گذشتیم. «گول تیگین» را به سرپرستی امور سرای [خود] برگزیدیم. دشمن به سرای حمله آورد. «گول تیگین» اسب سپید یتیم خود را سوار شد و نه سپاهی را با نیزه برانداخت و تسلیم نشد. مادر خاتونم، مادران ایلیم، برادران بزرگم، عروسانم، خانم سرورانم،

شمایان را کنیز می‌خواستند، و بر رهگذری پر از نعش و جنازه گذارتان خواستندی داد. (۱۰). اگر «گول تیگین» (۹) نمی‌بود، همگی نابود شده بودند، برادر کهترم «گول تیگین» از دنیا کوچ کرد، خود غمین و اندوهگین شدم. دیدگان بینایم [از گریه] نابیناسان شد. این گونه می‌دانم که سرنوشت [آدمی] در دست خداوند است. انسان‌ها همگی خواهند مرد. (۱۱) من چنین اندیشیدم. اشک از دیدگانم سرازیر شد، از ژرفای دلم بگریستم، غمین و اندوهگین شدم [که] دو شاهم، خویشانم، سپاهیانم، سرورانم، و مردمم از گریه به هم خواهند پیچید.

(۱۲) «اودار سنون» که سرور مردم «قیدان» و «تاتابی» بود، در رسید، از میان مردم «تبغاچ»، «ایسی‌لی‌گن» آمد، ده هزار برده و سیم و زر بی شمار آورد، «بؤلون» از پادشاهی تبت آمد، از سغدیان، برچیکان (= فارس‌ها) و اهل بخارا سردار «نانق» و سردار «اوغول ترخان» آمدند. (۱۳). از ایل «اون اوخ تورکش» که فرزندم خاقان آنان [بود] «مکراچ» صاحب مهر آمد، خاقان «اوغوز بیلگه»، صدر اعظم خود را فرستاد. «تاردوش ایناچی چور» از سوی مردم قرغیز آمد، و نیز «چان سنون» سنگتراش، معمار و رسام تبغاچی در رسید.

سوی خاوران شمال

«گول تیگین»، در روز هفدهم از سال «قویون» درگذشت.^۱ در روز بیست و هفت از ماه نهم دفن کردیم. آرامگاه، پیکر و سنگ نبشته‌ی او را در روز بیست و هفت از ماه هفتم از سال میمون به فرجام رسانیدیم. «گول تیگین» به هنگام مرگ چهل و هفت سال داشت ... این همه حکاک و رسام را «تویغون» و «ائل تبر» آوردند.

^۱ تقویم‌های باستانی ترکی قرن‌ها در میان ملل دنیا رایج بوده است و در زیج‌ها و کتب نجومی اسلامی تقویم‌های پیچیده‌ی ترکی مبدأ همه‌ی تقویم‌ها شمرده می‌شود که به «تقویم‌های تورفانی» معروف است.

سوی نیمروزان خاوران

[من] یوللوق تیگین فرزند برادر کهتر «گول تیگین» این همه را نوشتم. بیست روز نشستم، بر این سنگ تخته و بر این دیوار حک کردم. فرزندان وفادارتان بر شما درود می‌فرستند، به پرواز درآمید و بر آسمان‌ها بر شدید، در آنجا بیارمید . . .

سوی نیمروزان اباخران

گنجینه‌ی جواهرات سیم و زر «گول تیگین» دارائی و ثروت او، چهار هزار گله‌ی اسب او، از آن مردم ترک باد . . . در آسمان‌ها . . . بر سنگ نوشتم . . . یوللوق تیگین.

سوی اباخران

در اباخران زمین، سغدیان شورش کردند . . . «گول تیگین» درگذشت، به دنبال «گول تیگین» به امر خاقان هوشمند ترک «بیلگه خاقان» من بر تخت نشستم. نام «اینانجی آپایارقان ترخان برگرفتم.

۲-۵. برگردان سنگیاد بیلگه قاغان

سوی خاوران

(۱.) [من] بیلگه قاغان، خاقان ترک را، آسمان خدا آن یگانه خدا بیافرید، سخنم [این است]: پدرم خاقان هوشمند ترک چون بر تخت نشست جوانمردان، سروران نه‌گانه‌ی اوغوزان، و مردم ترک ... [به فرمان] خداوند ترکان، (۲.) به خاطر مردم و سرزمین مقدس ترکان [بر تخت] خاقانی نشستم. مردم ترک و سروران ترکان خشنود شدند، بر بلندای بنگریستند. خود بر تخت نشستیم و بر مردم چهار سوی خود، رسم و آئین ارجدار برنهادیم ...

(۳.) چون بر فراز، آسمان آبی و بر فرود، زمین خاکستری برایستاد، بر میان آن دو، فرزند آدمی پدید آمد. بر فراز فرزند آدمی، نیایم «بومین خاقان» و «ایستمی خاقان» [بر تخت] نشستند. به خاقانی خود، برای مردم ترک، حکومت و قانون ارزانی داشتند. چهار سوی همگی [با ما] دشمنی کردند. قشون کشیدند و هر چهار سوی را به فرمان خویش درآوردند و همگی را به صلح واداشتند. سرکشان را سر خم کردند و بر پا ایستندگان را به زانو درآوردند. در خاوران تا گستره‌ی «قادرقان» و در اباختران تا (۴.) «دمیر قاپی» فرمان راندند. در این میان مردم گوئی ترک [در این گستره] فراز ایستادند. [خاقان آنان] دانشی مرد بود، جوانمرد بود. سروران و مردمان آنان نیز راست [سخن] می‌بودند. هم از این روی یکپارچگی مردمی را نگه داشت و رسم قانون برنهاد سپس خود چشم بر جهان بست. (۵.) بر او، بسیار بگریستند. از خاوران تا گستره‌ی «بؤکلوچولو»، از «تیغاچ»، از «تبت»، از «آوار»، از «روم»، از «قرغیز»، از «اوچ کوریگان»، از «اوتوزتاتار»، از «ختای»، از «تاتابی» این همه آمدند، بر او گریستند، به خاکش سپردند. آنان چنین خاقانان پر آوازه بودند.

سپس فرزند کهتر آنان به خاقانی برنشست سپس فرزندانسان نیز خاقان شدند. سپس برادر کهتر چون برادر مهتر (۶) نشد و فرزند از پدر دوری جست [و] خاقانی نادان بر تخت جلوس کرد. [او] بد بود. فرماندهان او نیز نادان بودند، بد بودند. از آنجا که سروران و مردم

هماهنگ نبودند، [و از آنجا که] دولت تیغاچ توانست به ریا و نیرنگ دست یازد، برادر کهتر را بر برادر مهتر بشورانید، سروران را با [توده‌های] مردم رو در رو نهاد و ملت ترک از هم پاشید (۷). خاقانی را که خود خاقان ساخته بود، از دست فرو هشت. سروران جوانمرد ترک به بردگی تیغاچ درآمدند، خاتونان سرافراز به کنیزی گرفتار شدند. سروران ترک، نام ترک [از روی خود] برداشتند و از خاقان چین فرمان بردند. بدین گونه پنجاه سال (۸) سپری شد. [و سپس] در خاور بر حکومت «بؤکلو» بتاختند و در اباختران تا «دمیر قاپی» قشون کشیدند [اما] مردم خود، حکومت و نوادگان خویش را به اسارت حکومت تیغاچ درآوردند. (۹)

ملت ترک، چنین سخن گفت: «ملت‌ی بودم، حکومتی داشتم، اکنون ملت‌م کو؟ حکومت‌م چه شد؟ برای کدامین کس حکومت برپا می‌دارم؟ ملت‌ی بودم، خاقان داشتم، اکنون سروری را به کدامین خاقان می‌سپارم؟» چنین گفتند و تیغاچ را یاغی شدند (۱۰). [اما] در یاغی‌گری نیز نتوانستند گرد هم آیند (متحد شوند) و دیگر بار تسلیم شدند. [اما برای تیغاچ حکومت برپای نداشتند. چنین گفتند که مردم ترک را نابود خواهیم ساخت، نسل ترکان را بر خواهیم انداخت.] آنان [به سوی مرگ روانه بودند.

خدای ترک در آسمان‌ها، آب و خاک مقدس ترک [در زمین]، چنین گفت: خداوند از آسمان‌ها پدرم «ائلداریزخان» و مادرم «ائل بیلگه» خاتون را برافراشت و برهانید که مردم ترک نابود نشوند و ترکان فراز ایستند. نیایم، خاقان، به همراه هفده تن پای بیرون (۱۱). نهادند، وحی از کوه آمد، بدان سوی روان شدند. آنان که بر بالای کوه بودند، پایین آمدند. هفتاد تن مرد جنگی شدند. خداوند بر آنان نیرو بخشید. قشون نیای خاقانم چون گرگ شدند و دشمنان آنان گوسفندوار گشتند. در خاوران و اباختران بتاختند و جنگیان فراهم آوردند، همگی هفتصد مرد جنگی بودند.

نیای سرافرازم با هفتصد مرد جنگی، مردم ترک دولت از دست فرو هشته را، برده گشته را، کنیز شده را، بی خاقانی کشیده را و بی دولتی و بی حکومتی دیده را فراهم آورد، پیاموخت و حکومت نخستین [آنان] را [دیگر باره] برپا داشت (۱۲). و سپس مردم «تولیس» و «تاردوش» را نیز از اسارت برهانید و به آنان درجه‌های «یابغو» و «شاه» عطا بفرمود.

حکومت تیغاچ در سوی خاوران دشمن ما شد و در سوی اباختران مردم دوققوز اوغوز را «بذ» بر ما بشورید، قرغیزان، کوریکان‌ها، اوتوز تاتاران، ختای، تاتابی، همگی یاغی شدند.

پدرم خاقان، در این میان، ... (۱۳). چهل و هفت بار قشون کشید، بیست بار بجنگید. به فرمان خداوند، فرمانروایان را بی فرمانبر، فرمانبران را بی فرمانروا ساخت، دشمنان را به صلح و آشتی واداشت، سرکشان را سر خم کرد و برپا ایستادگان را به زانو درآورد [و به سوی آسمان خدا] به پرواز درآمد و رفت.

خاقان یز، بر سر مزار پدرم، سنگ مزار برپا داشت. به هنگام (۱۴). مرگ پدرم از آنجا که من هشت ساله [بودم] عمویم به آئین دولتی بر تخت نشست و عمویم خاقان شد و ملت ترک را فراز آورد، سرافراز کرد، گرسنگان را سیر ساخت و کمی و کاستی را به فراوانی آورد. هنگامی که عمویم بر تخت نشست (۱۵)، من در میان مردم «تاردوش» ... به فرمان خداوند، شاه بودم. به همراه عموی خاقانم، [در خاوران] تا رود «یاشیل»، و گسترده‌ی «شان تونگ» قشون کشیدم، در اباخران تا «دمیر قایی» با سپاه تاختم. از [کوه‌های] «گوگمن» گذشتم و به سرزمین [قرغیز گام نهادم]. روی هم بیست و شش بار قشون کشیدم. سیزده بار جنگیدم. فرمانروایان را بی فرمانبر، فرمانبران را بی فرمانروا ساختم، سرکشان را سرخمشان کردم و برپا ایستادگان (۱۶). را به زانو درآوردم.

خاقان «تورکش»، خود ترک ما، ملت ما بود. اما، این را بها نداد و رو در روی ما ایستاد و بدین گونه خاقان بمرد، فرمان او، سروران او نیز مردند. مردم «اون اوخ» آزار دید. مردم «آذ» را، برای آن که آب و خاک نیاکان ما بی صاحب نماند، فراهم آوردیم ... «بارس» بگ بود. (۱۷). نام «خاقان» را ما [به او] دادیم. خواهر کهترم را بر او بانو ساختم. [سپس] خود راه خطا رفت، خاقانش بمرد، مردم نیز برده و کنیز شدند.

مردم «آذ» را، برای آن که آب و خاک نیاکان ما بی صاحب نماند، و نیز «قرغیز»ها را فراهم آوردیم، جنگیدیم ... مردم را سامان دادیم.

در خاوران بیشه زاران کوهستانی «قادرقان» را پشت سر نهادیم و مردم را در آنجا به سامان آوردیم. و در اباخران (۱۸). مردم ترک را نیز به همان سان تا «کنگورتاربان» سامان دادیم.

در آن روزگاران، برده، برده‌دار شده بود، کنیز، کنیز داشت. برادر کهتر، برادر مهتر خود را نمی‌شناخت، فرزند پدر خود را ارج نمی‌نهاد. مردم ما، ایل ما، دولت ما بدین گونه فراهم آمدند.

[ای] ترک! [ای] سروران اوغوز! [ای] مردم! بشنوید. اگر از فرا بالا، «تانری» نابود نسازد، و در فرودان، زمین از هم ندرد، (۱۹). کدامین کس را آن یارائی است که مردم، ایل و دولت ترک را نابود کند؟ ای مردم ترک به خود آی، که ده گم کردی، [مقابل] خاقان دانشورز خود، بدی کردی.

آیا جنگ افزار به دستان، سر رسیدند و تو را آواره ساختند؟ آیا نیزه بر دوشان، آمدند و تو را به اسیری بردند؟ [ای] مردم سرزمین مقدس «اوتوکن» از چه روی گاه به سوی خاوران رفتی و گاه نیز اباختران را درنوردیدی. بر آن سرزمین‌ها که گام نهادهای خونت چون آب جاری شد، استخوان‌هایت چونان تلی برانباش. (۲۰). جوانمردان راست قامتانت برده شدند و دخترکان دوشیزه به کنیزی رفتند. تو ندانستی، تو پتیارگی کردی و عمویم خاقان چشم بر جهان بست.

سرور مردم قرغیز را، عمویم را، سنگیاد برپا داشتم. خداوند پدر خاقانم و مادر خاتونم را برافراشت که نام و آوازه‌ی ترک بر جای ماند. (۲۱). من مردمی دارا را خاقان نگشتم. فرمانروای مردمی شکم گرسنه، لخت و برهنه، ناتوان و نادار شدم. به همراه برادر کهترم «گول تیگین» سوگند یاد کردیم که برای حفظ نام و آوازه‌ی مردم خود که پدرمان و عمویمان بر پایشان فراز ایستاده‌اند، (۲۲). برای مردم ترک، شب، خواب را آشنا نبودم، روز شادی را نشناختم. به همراه برادر کهترم «گول تیگین» و به همراه دو «شاه» این همه به جنگ آوردم. این مردم به هم پیوسته را چون آب و آتش دشمن هم نساختم.

بدان زمان که من خود خاقان گشتم مردم، آواره، (۲۳). از پا افتاده، گرسنه و برهنه بود، به نام سرافرازی مردم از شمال به سوی اوغوزان، از خاوران به طرف کیدان، تاتایی، از جنوب به سوی تبغاچ قشون کشیدم... دوازه بار [جنگیدم]. سپس به فرمان «تانری»، به ندای بخت خود، و سرنوشت خویش مردم رو سوی مرگ را به حیات باز آوردم، برپای داشتم، مردم گرسنه را جامه پوشانیدم، مردم نادار را دارا ساختم، مردم اندک شمار را بسیار شمار کردم، از هم گسسته‌ها را در هر سوی (۲۴). به صلح و آشتی باز آوردم، آویزش‌ها را فراوان کردم، همه از من فرمان بردند.

به سن هفده سالگی به سوی «تانقوت» قشون کشیدم. آن کشور را درنوردیدم، سپاهیان، اسبان، زنان و دارائی‌هایشان را برگرفتم.

در هجده سالگی ولایات شش گانه‌ی سغدیان را (۲۵) تصرف کردم و حکومت [جور] آنان را برانداختم.

پنجاه هزار سپاهی به سرکردگی «اونگ توتوگ» از تبغاچ بر من هجوم آورد. در «ایدوق^۱ باش» نبرد کردم، همان جا [آنان را] پریشان ساختم.

در بیست سالگی، قوم مقدس من «باسمیل ایدوق قوت» با من پیوستگی داشت. به علت نفرستادن کاروان خراج، بر آنان قشون کشیدم... تابع خود ساختم... غنائم جنگی فراوان [به سرزمین] خود آوردم.

در بیست و دو سالگی (۲۶) به سوی تبغاچ حمله‌ور شدم با سپاهی هشتاد هزار نفری «چاچا سنون»^۲ نبرد کردم. سپاهیانش را نابود ساختم.

بیست و شش ساله بودم که «چیک»ها و «قرغیزان» بر من هجوم آوردند. از رود «کم» برگزیدم و بر چیک‌ها حمله کردم. در «اوپن» جنگیدم. سپاهیانش را با نیزه برانداختم. کشور «آذ» را برگشودم... تابع کردم.

در بیست و هفت سالگی به قرغیزان حمله کردم. برف به درازی نیزه [بود]، به نیزه همه را (۲۷) برانداختم، از «کؤگمن» گذشتم و بر قرغیزان وارد شدم و در بیشه زاران «سونقا» با خاقانشان نبرد کردم. او را کشتم، سرزمینشان را به چنگ آوردم.

در آن سال از بیشه زاران «آلتای» گذشتم و رود «ایرتیش» را پشت سر نهادم و بر «تورگیش»ها حمله کردم. سپاهیان خاقان تورگیش چون آتش [می‌گریید] و چون طوفان بود.

(۲۸) در «بولچو» جنگیدیم. خاقان، یابغو و شاه را کشتم. [سرزمین] را بگشودم. در سی سالگی به سوی «بئش بالیق» شتافتم، شش بار جنگیدم «شاه» را کشتم و... سپاهش را پریشان ساختم... به شهر حمله نکردم. مردم شهر، همگی، بر من گردن نهادند... از من دعوت کردند. و شهر «بئش بالیق» رها شد.

در سن سی و (۲۹) یک سالگی «قارلوق»ها بشویدند در «تماق ایدوق باش» جنگیدیم. قارلوق‌ها شکست خوردند. آنجا را بگشودم... مردم باسمیل... مردم قارلوق گرد آمدند و سویم آمدند... سپاهیان را با نیزه برانداختیم... در نه اوغوزان که تابع من

^۱ ایدوق: مقدس.

^۲ سنون: درجه لشکری، معادل سردار.

بودند، زمین و آسمان به هم ریخت، بر من رشک رفت و (۳۰). دشمنی کردند. در یک سال چهار بار جنگیدم.

نخستین بار در «توغوبالیق» نبرد کردم. از رود «توغلا» شنا کنان رد شدم، سپاهیان ... دومین [بار] در تپه‌ی «آندارگو» نبرد کردم. و سپاهی را به نیزه برانداختم ... سومین [بار] در تپه‌ی «چوغای» نبرد کردم. مردم ترک را یأس برداشت کم مانده بود که (۳۱). پریشان شود. تقدیر نبود. مردم را از محاصره درآوردم. بسیاری که باید می‌مردند، زنده ماندند. بسیاری از سپاهیان «تونراییلپاق» را در مراسم دفن «تونایتیگین» دور زدم و نابود ساختم.

چهارمین [بار] در «ازکندی قاداز» درآویختم. سپاهیانش را به نیزه برانداختم، پریشان ساختم ... پریشان ...

در سی و دو سالگی در قورغان^۱ «ماغو» زمستان را با قحطی به سر آوردم. در آغاز بهار (۳۲). به سوی اوغوزان حمله بردم. نخستین رده‌ی سپاه در بیرون بود، دومین رده برجای بود. قشون «اوچ اوغوز» در رسید. آنان چنین انگاشتند که پیادگان ما ناتوان شده‌اند، بر ما آمدند. برخی شان برای غارت خانه‌ها مان رفتند و گروهی برای جنگیدن ایستادند. ما اندک بودیم. جنگ افزار، اندک داشتیم. اوغوز ... دشمن ... خداوند نیرو عطا فرمود، همه را به نیزه برانداختم. (۳۳). به فضل الهی، به نیروی [بازوی] من، ملت ترک ظفر یافت. اگر من و برادر کوچکم این پیروزی را فرا چنگ نمی‌آوردیم، ملت ترک نابود می‌شد. ای سروران ترک! ای ملت ترک! بیندیشید و چنین دانید، ایدون باد! ایدون باد!

بر آنان حمله بردم (۳۴). سرای و دولتشان را برانداختم. اوغوزان با تاتارهای نه گانه یکی شدند و برآمدند. در «آغو» دو نبرد سخت درگرفت، بر آنان شکست آوردم. مردم مطیع من شدند. این پیروزی ... به فضل الهی در سی و سه سالگی ... شد. به (۳۵). خاقان برگزیده، شکوهمند و نیرومند، خود خیانت روا داشت. در فراسوی، بزرگ آسمان خدا، در فرو سوی آب و خاک مقدس یاری از خاقان دریغ داشت. مردم اوغوزان نه گانه سرزمین خود را رها ساخت و به سوی تبغاچ روان شد. تبغاچ ... به این سرزمین رسید. ماندگاری خواستند ...

^۱ قورغان: قلعه.

. حمایت از آنان را اندشیدم. مردم ... (۳۶). گناه نیمروزان بی نام و نشان ماند. در اینجا اسیر ما شدند.

چون من خود خاقان شدم، ملت ترک را از رنج ... برهانیدم. مردم و کشور را نظم و نسق و یاسا دادم ... گرد آمدم ... در آنجا نبرد ساختیم. (۳۷). سپاهیان آنان را به نیزه برانداختیم. هر کس که گردن نهاد به میان مردم رفت و آن کس که [گردن کشید] بمرد. به درازای [رود] «سلنقا» یورش بردم و گستره‌ی «قارغان» بگرفتم و دربار و سرای را در هم کوبیدم ... فرمانده اویغوران با یکصد مشاور خود به سوی خاور فرار کرد ... (۳۸). ملت ترک گرسنه بود، به گله‌های اسبان [تیز رو] به سامان آوردم.

در سی و چهار سالگی اوغوزان به سوی تبغاچ فرار کردند. من غمین گشتم و قشون کشیدم ... مردم را تابع خود ساختم ... مردمی که دو رهبر داشتند ... (۳۹). مردم تاتابی تابع تبغاچ شد. ایلچی و پیغام نیک و خبر خوش نرسید، به تابستان یورش بردم. حکومتش را برانداختم. گله‌های اسب را ... سربازان گرد آمدند. در سرزمین (۴۰). «قادرقان» فراهم آمدند.

در نیمروزان به سوی «قارلوق» لشکر کشیدم. «تودون یامتار» را فرستادم، رفت ... رهبر قارلوق نابود شد. برادر کهنتر او در یک قلعه ... (۴۱). کاروان او نرسید. برای مجازات او قشون کشیدم. به همراه دو سه نفر نگهبان فرار کرد. توده‌های مردم «خاقانم آمد» گویان بشکوهیدند ... اسب بخشیدم. دسته‌های کوچک سواره ...

سوی نیمروزان خاوران

... از رود «گوئی اوئنگ» گذشتم و قشون فراز بردم، هفت شبانروز بی آبی کشیدم به «چوراق» رسیدم، «یولوقچا» ... تا «بئش کچن» ...

سوی نیمروزان

(۱). ... نخستین روز هفده هزار سوار نظام تبغاچ را برانداختم، پیاده نظام او را به دومین روز درنوردیدم ... باز قشون کشیدم.
(۲). در سی و هشت سالگی، به زمستان گاه، بر «ختای» لشکر آوردم.

در سی و نه سالگی به بهاران گاه، به سوی «تاتابی» تاختم... (۳). من... نابود ساختم... سپاهیان، زنان، گله‌های اسب، دارائی‌شان..... جنگیدم... گرفتم (۴). نابود ساختم... (۵). سرزمینش را... (۶). جنگیدم... برای... نبرد کردم. (۷). ... دادم. جنگاورانش را کشتم و یادمان برپاداشتم.

مرا پنجاه سال بود که «تاتابی» به «ختای» حمله آورد... در کوهساران تونگر... (۸). چهل هزار سپاهی به فرماندهی سردار «قوغ» فراز رسید در کوهستان «تونگر» یورش بردم و نابود ساختم، سی هزار از سپاهیان بکشتم... تاتابی... (۹). ده هزار... تاتابی... مرا فرزند بزرگ بیمار شد و بمرد و سردار قوغ را چون سنگیاد مزار برافراشتم.

من نوزده سال «شاه» شدم و نوزده سال «خاقان» گشتم، مردم را صاحب شدم، سی و یک سالگی... (۱۰). برای مردم ترک و برای ملت‌م خوبی‌ها را ارزانی داشتم.

این همه را فرا چنگ آوردم، پدرم خاقان، در سال سگ، ماه دهم روز بیست و ششم وفات کرد. در سال میمون، ماه پنجم، روز بیست و هفتم مدفون ساختم. (۱۱). به سرکردگی سردار «لیسون تای» پانصد سپاهی به همراه من آمد. هراسه را...^۱ نیمروزان زر و سیم بی‌شمار آورد، شمع برپا داشت، چوب صندل آورد، خود... (۱۲). این همه مردم، موی کند و گوش و گونه خود... خراشید، اسب خود، سمور خویش بی‌شمار آورده و نثار کرد.

(۱۳). خدای، آن یگانه خدای، من بیلگه، خاقان ترک را بیافرید، سخنم [بنیوش]: پدرم، خاقان هوشمند ترک چون جلوس کرد، سروران کنونی ترک... سپس سروران «تاردوش»... سپس سروران «شاه پات» و سروران پیشتاز «کول چور» و سروران پیشین «تولیس»، «آپاطرخان»... (۱۴). و دیگر سروران پیشتاز «پات شاه»، این... «تمان ترخان»، «تون یوقوق»، «بویلا باغا طرخان» دیگر سروران فرمانبر، فرمانبران اندرون، «سبیق کول ایرکین» سر سروان و فرمانبران پشت سر او، و سروران کنونی، به پدرم خاقان (۱۵). بسیار دعا آوردند... سروران ترک، ملت خود را بسیار بلند آوازه ساخت، حماسه پرورد... پدرم خاقان،... سنگ سنگین و درخت بزرگ سروران ترک، مردم ترک... به خودم، این اندازه...

^۱ در مقابل «قورخولوق».

سوی شمال

(۱) [من] بیلگه قاغان، خاقان ترک، بسان آسمان خدای، هم اینک [بر تخت] نشستیم. سخنم را تا پایان فراگوش دار. باز پسینیان من: برادر کهترم، خویشانم، فرزندانم، تمامی ایلم، مردمم سروران راست گزین شاه آپیت^۱ و فرمانروایان و طرخان‌های^۲ چپ‌نشین سی تاتار ... (۲) سروران نه گانه‌ی اوغوزان، مردم [اوغوز]، این سخنم را نیک بنیوش، سخت فرا گوش دار.

در خاوران تا خورشید زایان، در جنوب تا نیمروزان، در اباخران تا غروبگان [و] در شمال تا نیم شبان [و] مردمان اندرونه شان بتمامی از آن من‌اند. این همه مردم را ... (۳) سامان دادم. هم اکنون در آسایش‌اند. اگر خاقان ترک بر گستره‌ی «اؤتوکن» سایه زند، غمی نیست.

در خاوران، تاصحرای «شان تونگ» اردو تاختم، تا اندک فاصله‌ای با دریا. در نیمروزان، تا «دوققوز ارسن» قشون کشیدم، تا اندک فاصله‌ای با تبت. در اباخران از رود «اینجی» (۴) گذشتم و تا «دمیر قاپی» سپاه بردم. در شمال تا مکان «ییرباییرکو» تاختم. این همه سرزمین گشودم، بهتر از گستره‌ی «اؤتوکن» نیافتم. گستره‌ی «اؤتوکن» سزاوار ایل [من] است.

بر این سرزمین جلوس کردم و با خاقان «تبغاچ» (۵) سازش کردم. دولت تبغاچ زر و سیم، غلات و ابریشم فراوان می‌دهد، سخن دلنشین و هدایای ظریف دارد. با سخن دل انگیز و هدایای ظریف دور دیاران را فرا می‌خواند و نزدیک می‌سازد و سپس پتیارگی می‌آموزد.

(۶) انسان‌های هوشمند و دانش ورز و آدمیان بی باک و شجاع را به خود فرا می‌خواند. اگر شخصی همراه شود، ایل و مردم او تا فرجامین تن بر جای نمی‌ماند. [ای] مردم ترک! فریب سخن دلنشین و هدیه‌ی ظریف او را خوردی و فراوان مردی، مردم ترک، اگر در جنوب گستره‌ی «چوغای» را (۷) در اندیشه فرا داری و یا به «توگولتو» بروی، خواهی مرد. مردم ترک!

^۱ رتبه‌ای است.

^۲ رتبه‌ای است.

در آنجا، پتیارگان چنین اندیشند: «به دور دیاران هدایای ناچیز و به نزدیکان تحف گرانبها دهید. » و چنین گویند و فریب دهند [آوخ] نادان که به این سخن باور آورد، نزدیک رفتید و فراوان نابود شدید. (۸) مردم ترک، اگر بدان سوی بروی، خواهی مرد. اگر بر «اوتوکن» مقام کنی و کاروان‌ها روان سازی، ترا غمی نیاید. اگر بر «اوتوکن» مقام کنی، ایلی جاودانه فراز خواهی داشت، و خواهی ماند.

مردم ترک ! بهای سیری [را] شناسی. سیری و گرسنگی ندانی. بهنگام سیری از گرسنگی یاد نیاری. هم از این روی (۹) پدرم به خاقانی و عمویم به خاقانی، از چهار سوی مردم را فراهم آوردند ... و به فضل الهی چون خود بر تخت جلوس کردم، مردم را از چهار سوی فراهم آوردم و سامان دادم ... آفریدم ... دارا کردم. من دخترم را بر پایه‌ی عادات سترگ خود و به آئین بزرگ به خاقان تورگیش دادم.

دختر خاقان تورگیش را (۱۰) بر پایه‌ی عادات سترگ خود و به آئین بزرگ به پسرم گرفتم ... سرکش را سر خم کردم و برپا ایستندگان را به زانو درآوردم. بر فرازم آسمان و بر فرودینم زمین یاورم شدند (۱۱). ملت خود را بدان سان که به چشم نبینند و به گوش نشنوند، در خاوران به خورشید زایان، در نیمروزان ... در اباختران ... طلای زرد، سیم سپید، حریر کنار بافته، اسبان تیزیاب، سمور سیاه، (۱۲) سنجاب آبی و این همه را ارزانی ملت ترک خویشان ساختم. خداوند بر فراز ما، ملت خود را ... پرورانیدم، زحمت روا نداشتم و نرنجانیدم. (۱۳) ... سروران ترک من، ملت من ... اوج گیرید، فرازان ایستید ... بخشیدم ... سنگ تراش ... دارائی ملت ترک ... ای ملت ترک از خویشان خود، جدائی مگزین.

(۱۴) خویشان خود را بهتر برس، بهتر خواهد شد، در اندرون خانه‌ات خواهی آرمید، بی غم و اندوه خواهی بود ... سپس از میان تبغاچان بسیار سنگ تراش و پیکر تراش آوردم ... سخن من را فراگوش داشت ... نقاشان دربار خود را فرستاد. شایسته‌ی نام او، سردابه‌ای مزارستان ساختم. اندورن و بیرون آن را شایسته‌ی نامش نقش و نگار پرداختم. سنگ نبشته گذاشتم، سخن دلم را نقش کردم ... (۱۵) تا پسر اون اوخ، تا دیگران، همه ببینند و بدانند. سنگیاد جاودانه برپای داشتم ... حک کردم، نوشتم ... آن سنگ، مزار ...

سوی اباختران

(۱)... بر بالا ... (۲) خاقان بیلگه، به پرواز در آمد. (۳) به تابستان، بر بالای سر ..
 (۴) پل آن... (۵) در کوهستان آهو برود ... (۶) غمین می شوم. پدرم، خاقان ... (۷)
 سنگ او را خودم خاقان (۸) ... (۹) ...

سوی نیمروزان اباختران

[من] یوللوق تیگین سنگیاد بیلگه خاقان را بنگاشتم. این مزارستان را، حجاری را، هنر را
 [من] یوللوق تیگین فرزند برادر کهتر خاقان، یک ماه و چهارده روز نشستم و بنگاشتم و
 آذین بستم ...

۳-۵. برگردان سنگیاد تان یوقوق

(سنگ نبشته‌ی نخست)

سوی اباختر

(۱) من خود، بیلگه تان یوقوق، در میان تبغاچیان زیستم. مردم ترک زیر یوغ تبغاچ بودند. (۲) مردم ترک را خانی، خاقانی نبود. از تبغاچ بیرید، صاحب خان شد. اما خان خود را فروهشت و دیگر بار تسلیم تبغاچ گشت. خداوند چنین گفت: «تو را خان بخشیدم، (۳) خان و خاقان فروهشتی و تسلیم تبغاچ گشتی!» چون [مردم ترک] اسارت پذیرفت، خداوند نابودش ساخت و گفت: «بمیر!» و مردم ترک زبون شد، ضعیف گشت، نابود گردید. در سرزمین «سیر» از آن ترکان، نشانی از فرمانروائی (۴) بر جای نماند. آنان که در کوه و کمر بر جای مانده بودند، گردهم آمدند، هفتصد تن شدند. نیمی سواره، نیمی دیگر پیاده بودند. او که هفتصد تن را بر چهار سوی خود فراهم آورد، (۵) «شات» بود.

او گفت فراهم آید! من به او نزدیک شدم، من بیلگه تان یوقوق با خود گفتم: «آیا او را خاقان سازیم؟» با خود گفتم: «گویند دلاور تنومند، بر پشت نرینه‌ای تناور یا ناتوان (۶) شناخته نگردد. سپس خدای بر من دانش داد، و من دانشی مرد شدم، من خود، او را خاقان برگزیدم. به همراه بیلگه تان یوقوق، بویلا باغا ترخان، (۷) ائلداریز خاقان، او در نیمروزان «تبغاچ»، در خاوران «ختای» و در شمال «اوغوزان» را به زانو درآورد. من همیاری دانشی و همراهی پر آوازه گشتم، در چوغای شمالی و قاراقوم سکنی گزیدیم.

سوی نیمروزان

(۱.) در آن سرزمین آهو و خرگوش شکار می‌کردیم و بدین سان می‌زیستیم. مردم گلویشان سیر بود. دشمن در سوی‌های ما چون لاشخواری خونخوار می‌بود. ما را چون لاشه می‌انگاشتند. ما، بر جای می‌بودیم که ایلچی از اوغوز آمد.

(۲.) ایلچی بدین گونه سخن آغازید: «نه اوغوزان را خاقان فراز نشست. به تیغاچ سردار «کو» را فرستاد و به سوی ختای‌ها، «تونقاراشیم» را بفرستاد و به آنان گفت که مردم ترک (۳.) اندک‌اند، اما خاقانی شجاع و نترس و وزیر دانی‌مرد دارند. گویم: در خاوران «ختای» را [ترکان] نابود خواهند ساخت. گویم: مرا، اوغوزان را [ترکان] نابود (۴.) خواهند ساخت.»

[گویم:] تیغاچیان! از نیمروزان حمله آورید، ختایان! از خاوران هجوم آورید، من نیز از شمال حمله خواهم کرد. در سرزمین ترکان سیر، فرمانروا بر جای نماند. تا توانیم، نابود سازیم.

(۵.) گویم: چون آن سخنان بنیوشیدم، شامگاهان دیدگانم را خواب بیگانه گردید و نیمروزان راحت از دست هشتم. از آن پس به خان خود روی آوردم، چنین گفتم: «اگر تیغاچ، اوغوز و ختای دست یکی کنند و بر ما بشورند (۶.) ما، از درون و بیرون در تنگنا خواهیم بود. اندک را توان فراهم آورد، نازکان را توان برید، اندک، فراوان گردد فراهم آوردن آن دشوار باشد (۷.) و نازکان، کلفت گردند، بریدن سخت شود. در نیمروزان در تیغاچ، به اباختران در اباختر و در شمال پیش اوغوزان دو سه هزار سپاهی داریم. آمدن را وعده داده‌اند، آیا سخنی داری؟» چنین گفتم.

(۸.) خاقان من، سخن بیلگه تان یوقوق را بشنید. گفت: سپاهی را به دلخواه ببر. از «گوئی اوئن» راه سپردم و به بیشه زاران «یوخاری اوئوکن» فراز رفتم.

اوغوزان در «توغلا» با گله و رمه‌ی خود در رسیدند، (۹.) سپاهی شش هزار داشتند. ما، به دو هزار بودیم. در آویختم. خدا یارمان شد، پراکنده‌شان ساختیم، به رودخانه‌شان ریختیم. در آن سو و این سو بمردند. هم از این روی، اوغوزان همگی، بر ما گردن نهادند.

(۱۰.) ملت ترک را، من خود، بیلگه تان یوقوق به سرزمین اوئوکن فراز آوردم. نیمروزان، اباختران و خاوران خبر گرفتند که خاقان بر اوئوکن جلوس کرده است، و فراز آمدند.

سوی خاوران

(۱) دو هزار تن بودیم. دو قشون بر ساختیم. از روزگاران پیدائی ملت ترک، از فرا روزان جلوس خاقان ترک، کسی به شهر «شان تونگ» و فراسوی دریا نزدیک نشده بود. عرض به خاقان بردم و سپاهی سوق دادم. (۲) به شهرشان تونگ و به سوی دریا رفتم. بیست و یک شهر سرخم کرد. سرزمین «اوسون بانتاتو» در خواب بر جای می‌بود. خاقان تبغاچ بر ما یاغی شد. خاقان «اون اوق» نیز. (۳) خاقان نیرومند قرغیز نیز ما را دشمن شد.

هر سه خاقان بنا بر آن نهادند که بر بیلاقات «آلتای» حمله آورند. چنین اندیشیدند: از خاوران بر خاقان ترک بتازیم. اگر بر او نتازیم، روزی روزگاری او ما را از دم تیغ خواهند گذراند. (۴) خاقانی جسور دارد، وزیری دانشی مرد. هر سه گرد هم آییم و سپاهی سوق دهیم و یکجا نابودشان سازیم. خاقان ترکش چنین گفت: ملت من در آنجا می‌ماند. (۵) اکنون ملت ترک را بلا در رسیده است و اوغوزان را سختی و تنگی آمده است. این خبر بنیوشیدم. خواب چشمانم را بیگانه شد، نتوانستم فراز بنشینم. آنگاه اندیشیدم. (۶) نخست به قرغیزان حمله کنیم. راه «کوگمن» یکی بود. گفتم این راه را نباید رفت. راهنما خواستم. مرا شخصی از آذان راهنمائی کرد. . . . [از او] شنیدم: [راه] سرزمین «آذ» به درازنای رود «آنی» است. . . . به اندازه‌ی یک اسب راه . . . به درازای رود «آنی» ره سپردیم. گفتم: اندیشیدم و گفتم: «راه از آن سوی که اسبی ره سپرده، هموار است.»

سوی شمال

(۱) عرض کردم. سپاهی سوق دادم و گفتم: «اسبان را برنشینید» رود «آغ ترمل» را گذشتیم. [همه را] بر اسبان سوار کردم و برف‌ها را شکافتم. اسبان فرو رفته در برف را، یدک بستم، چوب‌دستی دادم و، [از برف] درآوردم. طلایه داران قشون (۲). برف‌ها را کوبیدند و راه هموار کردند. تپه‌ها و خارزاران را درنوشتیم، سپس فرود آمدیم. به ده شب، توده‌های برهم انباشته‌ی برف را گذشتیم. راهنما به کج‌راهه سوق داد، و سر فرو هشت. خاقان غمین شد و به تاخت فرمان داد.

(۳) چون به رود «آنی» رسیدیم، به سمت پایین فرود آمدیم. [اتراق کردیم] که شمارش کنیم. از اسبان فرود آمدیم، اسبان را بستیم. شبانروز رفتیم، قرغیزان را خوابگاهان

در رسیدیم. (۴). خوابشان به نیزه بشکافتیم. سپاهیان خاقانشان فراز ایستاد، به نیزه درانداختیم. خاقانشان را کشتیم. مردم قرغیز ما را به پیشواز آمدند. [سپس] به سوی بیلاقات کوگمن فراز آمدیم.

(۵). چون از قرغیزستان بازگشتیم، از خاقان تورگش ایلچی خبر آورد که: «[خاقان] فرمان داده است به سوی خاقان خاوران زمین سپاهی سوق دهیم. و اگر که چنین نکنیم، خاقان جهان پهلوان و وزیر دانشی مردشان ما را نابود خواهد ساخت.» (۶) او گفت: «خاقان تورگش مرز ما را گذشته است و سپاهیان «اون اوخ» نیز همگی از مرز گذشته‌اند. تبغاچیان نیز در میان آنان‌اند.»

خاقان چون این را بنیوشید، گفت: به اردوگاه فراز آییم! (۷). خاتون را مرده یافت. گفت: او را دفن کنیم. گفت: قشون بفرستید. گفت: در بیشه‌زاران آلتای فراز آید و بنشینید، اردو سالار «اینل خاقان» و «شاه تاردوشان» را بفرستاد. به من گفت: بیلگه تان یوقوق! (۸). این اردو را هدایت کن، گفت: خود سزایشان بده. من تو را چه گویم! اگر فراز آیند، افزون‌تر گردی و اگر درنرسند، ما را خبر کن و برنشین.

در بیشه‌زاران «آلتون» فراز نشستیم (۹). سه کس در رسیدند با این خبر که: خاقانشان، سپاهی سوق داده است. اردوی اون اوخ، همگی از مرز گذشته‌اند و در گستره‌ی «یاریش» گرد آمده‌اند. من این خبر دریافتم و به خاقان فرستادم که چه باید کنم؟ از سوی خاقان فرمان رسید که (۱۰). بمانید، به نیکی تجسس کنید نگهبانی دهید و اردو را از گزند برهانید.

«بوگوخاقان» مرا چنین سخنی گفت. به «آپا ترخان» هم خبری پنهانی فرستاد که: بیلگه تان یوقوق بیدار است، خردمند و هوشیار است، راه دان است، اگر گوید اردو بفرستیم، میپذیر!

(۱۱). من، چون این سخن شنیدم، اردو فرستادم. بیلاقات آلتون را درنوشتیم. رود «یرتیش» را بی پل و بی گذر گذشتیم. شب را به روز رساندیم، به بامدادان پگاه به «بولچو» رسیدیم.

(سنگ نبشته دوم)

سوی اباختران

(۱) ... ایلچی چنین خبر آورد: در صحرای «یاریش» سپاهبانی به صد هزار تن گرد آمده‌اند از این خبر، سروران همگی گفتند: برگردیم (۲) که چنین بایسته است. من بیلگه تان یوقوق این گونه گفتم: «از بیشه‌زاران آلتای گذشتیم، رود ایرتیش را پشت سر (۳) نهادیم. آنان همگی شجاع‌اند. کسی درنیافت. خداوند تنها، الهه‌ی اوما^۱ خاک ایزد و آب ایزد، ما را پیروزی دادند». (۴) گفتم: «چرا می‌ترسید؟ چرا باید برگردیم؟ باید پیش تازیم». پیش تاختم بگسترديم. روز دوم فرا رسید. گفتم: «اگر بسیاریم چرا بهراسیم، اگر اندکیم چرا بشکنیم». (۵) نه‌راسیدیم و بسپوختیم. دشمن چون آتش در رسید. دو بال از ما بیشتر داشت. ما، باز نه‌راسیدیم، (۶) ستیز کردیم و درآویختیم. خداوند یارمان شد، نگفتم فراوان‌اند و ترسیدیم. شاه تاردوش ما را در چنبر انداخت. چنبر بشکستیم، خاقانشان را گرفتار ساختیم، شاه و یابغوشان را (۷) همان جا کشتیم. پنجاه سرهنگشان را دستگیر کردیم. سروران اون اوخ و مردم همگی، همان شب فرمان از ما بردند (۸) سر فرود آوردند. اندک از آنان فرار کردند. همگی را فراهم آوردیم و قشون اون اوخ بر ساختیم و با خود بردیم. (۹) قشون نیز ما خود بر ساختیم و اردو بردیم. [رود] «آنی» را گذشتیم. رود «اینجی» را پشت سر نهادیم و از کوه سپیدپوش «اک بانگو» نیز که گویند پسر «تینسی» [تائری] در آن می‌آرامد، راه سپردیم ...

سوی نیمروزان

(۱) چون به «دمیر قاپی» رسیدیم، از آنجا [اردو را] باز گردانیدیم. به اینل خاقان، تاجیکان، تخاران ... (۲) و آن سوی‌تر، سغدیان به سر کردگی «سوغ» همگی آمدند، سر خم کردند ...

^۱ این کلمه در فارسی «همای» شده است. اصل آن از مصدر «ومماق» Ummaq آمده است.

در همان روز مردم ترک به دمیر قاپی رسید. (۳) به کوهسارانی که پسر تینسی [تانری] آنجا آرمیده، رسید. صاحب نداشت. من، بیلگه تان یوقوق به آنجا تاختم (۴) برای من زر سرخ، سیم سپید، عروسان، قالی‌ها، شتران کوهان دار به هدیه آوردند. خاقان ائلداریز که دانشی مرد بود و (۵) شجاع، باتیغاچیان هفده بار جنگید، با ختای هفت بار نبرد کرد و بر اوغوزان پنج بار بسیوخت. وزیر او، البته من (۶) بودم. سردارش نیز من بودم. به ائلداریز قاغان . . . تورک بوگو قاغان، تورک بیلگه قاغان . . .

سوی خاوران

(۱) قاپغان خاقان در بیست و هفت سالگی . . . آنجا . . . می‌بود. قاپغان را من بر تخت نشاندم، [او خاقان جلوس کرد.] شب نخواستیدم (۲) روز نیارامیدم، خون سرخ خود ریختم، عرق سیاه خویش سرازیر ساختم، توان و نیرو گذاشتم و گروه‌های بزرگ سواره فرستادم. (۳) دژهای نگهبانی برافراشتم. دشمن پریشان را برگردانیدم. همراه خاقانم اردو فرستادم. خدا یار باد! (۴) دشمن مسلح را به میان مردم ترک راه ندادم. اسبان نشاندار را راه ندادم. (۵) اگر ائلداریز خاقان پیروز نمی‌شد، من پیروز نمی‌شدم، این است که (۶) ایل (دولت)، ایل شد و ملت، ملت گشت. من به دیرسالی پا نهادم، پیر شدم. اگر در میان مردمی خاقان و دولتی چنین باشد. (۷) مردم به چه تنگناها خواهند افتاد! برای ملت ترک بیلگه خاقان (۸) بنوشتیم من بیلگه تان یوقوق.

سوی شمال

(۱) اگر ائلداریز خان پیروز نمی‌شد، نابود می‌گشت و اگر من خود، بیلگه تان یوقوق پیروز نمی‌شدم نابود می‌گشتم، (۲) در سرزمین قاپغان خاقان، سرزمین ملت سیر ترک، ایل و تبار، ملت و انسان نمی‌بود. (۳) از آنجا که ائلداریز خاقان و بیلگه تان یوقوق پیروز گشتند، این سرزمین قاپغان خاقان و ملت سیر ترک . . . (۴) خاقان دانشی مرد ترک، ملت سیر ترک، ملت اوغوز را نیز سرافراز ساخت و برنشاند.



۶. گنجواژه‌ی سه سنگیاد باستانی

واژه‌های هر سه سنگیاد را به ترتیب سیستم الفبائی لاتین و با آوانویسی در پائین می‌آوریم. در مقابل هر واژه‌ی ترکی باستان که در کتاب حاضر به کار رفته، برگردان فارسی و نیز معادل ترکی آذری امروزی آن داده می‌شود. واژه‌ها بر اساس فهرست لغات که مرحوم پرفسور دکتر محرم ارگین ترتیب داده تنظیم شده است.^۱ اغلب افعال را به صورت مصدر و حرف اول اسامی خاص را با حروف بزرگ نگاشتیم و اختصارات زیر را نیز لحاظ کردیم:

(ق.)	= نام اقوام و ملل
(م.)	= نام مکان‌ها
(ک.)	= نام کسان
(رک.)	= رجوع کنید.
(قس.)	= مقایسه کنید.

در قرائت اسامی خاص، گرچه اخیراً قرائت‌های دیگری نیز پیدا شده است^۲، ما قرائت‌های مرحوم ارگین را اساس قرار دادیم و تنها در برخی موارد تغییرات اندکی در تلفظ ترکی آذری ایجاد کردیم.

^۱ Ergin, Muharram. Orhun Abideleri. Ist., ۱۹۷۵.

بعدها دیگران حاصل زحمات مرحوم «ارگین» را بدون ذکر نامی از وی، به اشکال گوناگون چاپ کردند. مانند: Təkin, Talat. Orhon Yazıtları, Yıldız, İst., ۲۰۰۳.

^۲ برای قرائت‌های جدید. رک. رجیوف، ابوالفضل. - و - محمدوف، یونس. «اورخون — یئنی سئی آبیده‌لری»، باکو، یازیچی، ۱۹۹۳. / شوکورلو، علی عیسا. «قدیم تورک یازیلی آبیده‌لرین دلیلی»، باکو، معارف، ۱۹۹۳.

همان گونه که خواهیم دید، بسیاری از واژه‌های ترکی باستان اکنون در ترکی معاصر با دگرگونی‌های اندک آوایی تلفظ می‌شوند. شمار اندکی که متروک شده‌اند نیز، شاید در میان برخی از ایلات و عشایر مانند قشقایی‌ها و ائل سئون‌ها اکنون بر جای باشد که نیاز به پژوهش ویژه‌ای دارد. ما، در دادن تلفظ‌های معاصر ترکی، دو فرهنگ معروف «ایضاحلی لغت»^۱ و «تاراما سۆزلوگو»^۲ را اساس قرار دادیم. در برخی موارد به «فرهنگ ترکی به فارسی» خودمان نیز مراجعه کردیم.^۳

گذشته از آن که تلفظ امروزی لغات ترکی باستان را در سیاهه‌ی زیر می‌آوریم، در برخی جاها، معادل‌های آن را نیز جهت سهولت فهم متون ترکی باستان ذکر خواهیم کرد. این گونه معادل‌ها را در میان ابروان () قرار دادیم. در مقابل لغاتی هم که به نظر رسید اکنون در ترکی معاصر متروک شده‌اند، تنها به دادن معنای فارسی اکتفا شد.

دستگاه نگاره‌ی آوانویسی الفبائی ترکی که برای بخش گنجینه‌ی لغات برگزیدیم چنین

است:

a	آ
b	ب
c	ج
ç	چ
d	د
ə	ا
e	إ
f	ف
g	گ
ğ	غ
h	ح / هـ

^۱ ع. ا. اورجوف آذربایجان دیلی نین ایضاحلی لغتی، باکی، ۱۹۷۰.

^۲ Türk Dil Kurum. Tarama Sözlüğü, Ankara, ۱۹۸۳.

^۳ این فرهنگ در دست چاپ است.

ı	ای (پ، ې، ی)
i	ای
j	ژ
k	ک
l	ل
m	م
n	ن
ŋ	نگ
ɲ	ن + ی
o	او
ö	اؤ
p	پ
q	ق
r	ر
s	س
ş	ش
t	ت
u	او
ü	اؤ
v	و
y	ی
ñy	گی
x	خ
z	ز

تلفظ ترکی باستان	برگردان فارسی ایرانی	تلفظ ترکی معاصر ایرانی
aç	گرسنه، کسی که سیر نیست.	آج
açmaq	گشودن، باز کردن، فتح کردن.	آچماق
açmaq	۱. گرسنه شدن. ۲. دل سوزاندن.	آچماق / آجیماق
açsık	گرسنگی، حالت گرسنگی.	آجلیق
adaq	پا.	آیاق
adğır	اسب.	آینیر
adınçığ	متفاوت، فوق العاده.	-
adrılmaq	جدا شدن.	آیربلماق
ağmaq	۱. جاری شدن. ۲. صعود کردن. ۳. سرافراز کردن.	آخماق
ağar/ığar	۱. سنگین. ۲. شکوهمند.	آغیر
ağ	دارائی، ثروت، کالا.	-
ağış	دارائی، ثروت، کالا.	-
ağıtmaq/aqıtmaq	آفتیماق	آخیتماق
ağırmaq	۱. درد. ۲. بیماری.	آغری
ağturmaq	۱. بالا بردن. ۲. صعود.	آغدیرماق
Ağu	(م.) آغو.	آغو
ak	سفید.	آغ
Ak (Termil)	(م.) آغ ترمیل.	آغ ترمیل
aqıtmaq	۱. جاری کردن، فرستادن، سوق دادن. ۲. گرفتن. ۳. فتح کردن، اشغال کردن، ضبط کردن. ۴. شکست دادن و مغلوب ساختن. ۵. با دقت شنیدن، توجه کردن.	آخیتماق، آخین اٹتمک

سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	۱۳۳	
آخېتماق	۱. پایان دادن. ۲. پایان یافتن.	alkımaq/alqımaq
آلغېنماق	۱. نابود شدن، امحاء. ۲. به فرجام کار رسیدن.	alkınmaq
آلپ	۱. آلب، قهرمان، پهلوان، جسور، جوانمرد. ۲. سخت، ترسناک.	alp
آلپ بیگ	بزن بهادر، پهلوان بی‌حریف، مهاجم، زورمند.	alpağu
آلپاقوت	درجه نظامی (رک. yılpagut).	alpağut
آلتې	عدد شش.	altı
آلتې سغد	(ق.) سغدیان.	Altı (Çub Soğdaq)
آلتې سیر	(ق.) سیران.	Altı (Sir)
آلتېن	پایین، زیر.	altın
آلتېن	طلا، زر.	altun
آلتېن بېش	(م.) آلتون یش.	Altun Yış
آلتېزماق	فتح کردن، گرفتن، تصرف کردن.	altuzmaq
آمغا	(م.) امغا، امغا کورگان.	Amğa/Amğı
آیندی	الان، اکنون، حالا.	amtı
-	۱. آن‌گونه، آن‌چنان، همان‌گونه. ۲. مجانی، بدون بدل، در آن حال، از آن رو.	ança
اوند	در آن حال، از آن رو.	anda / anta
-	تقدیم کردن، عرض کردن.	ançulamaq
اونو	او را.	anı
آنې چایی	(م.) رود آنی.	Anı
اوننان	همراه او.	anın
(اؤيله)	بدان‌گونه.	antağ / anda/anteg
آنتېرگې	(م.) اندرگو.	Antırgu
ائن	پهنا.	añ

۱۳۴	دکتر ح. م. صدیق	
اونا	به او.	añar
اونا	به سوی او .	añaru
یانپلماق	سهو کردن، به اشتباه افتادن.	añılmaq
–	ترسیدن، هراسیدن.	añmaq
–	بد، پست، پریشان.	añıǵ
–	نیت بد، فکر بد، حيله گری.	añıǵ (bilig)
اونودماق	ترسانیدن، هراسانیدن، فراموش کردن.	añıtmaq
بابا، آيا	جد، پدر بزرگ.	apa
بابا ترخان	اپه ترخان (لقب).	apa tarkan
آوار	(ق.) آوار.	Apar
آرا	در آن میان.	ara
–	نابود شدن، از بین رفتن.	arılmaq
آرماق	فریب دادن، گول زدن.	armaq
آرخا	پشت (قس. irak).	arqa
آرخش	کاروان، ایلچی، جاسوس.	arqış
آرخو	سپر، قلعه، موضع.	arquy
آرماخچی	حيله گر، ریاکار، حقه باز.	armaqçı
–	خراب کردن و پریشان ساختن.	artatmaq
آرتبق	زیاد، بیشتر.	artuq
آلدبرماق	گول زدن، فریب دادن.	arturmaq
آش	خوراکی.	aş
آشماق	گذشتن، عبور کردن.	aşmaq
آشاق	گذر.	aşa
آشلاماق	غذا خوردن.	aşanmaq
(دبرماشماق)	بالا رفتن.	asınmaq
آربق	صاف، نازک و تمیز	arıǵ
آش سیز	بدون غذا، گرسنه.	aşsız

۱۳۵	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
aşurmaq	تعقیب کردن، گذراندن.	آشبرماق
at	اسب.	آت
at	نام، اسم، لقب، آوازه.	آد
Ataman Tarqan	(ش.)	آتامان ترخان
atı	فرزند برادر.	–
atınmaq	پریدن.	آتېلماق
atlığ	سوار، اسب سوار.	آتلی
ay	ماه (۳۰ روز).	آی
aymaq/aytmaq	۱. بیان داشتن، خبر دادن. ۲. اداره کردن، فرمانروائی.	آیماق
ayğuçı	۱. مشاور، مصاحب. ۲. خردمند، عاقل. ۳. سخنگو، نماینده.	آیقوچو
aytığmaq	گفتن، عرض کردن.	آیتماق
ayuq	۱. محل اعتبار سخن، محل اعتبار فرمان. ۲. امریه، کاری که به آن امر شود. ۳. فرمانروائی، نظارت.	آیبق
az	اندک.	آز
Az (yağız at)	اسم نوعی اسب و یا رنگ اسب.	آز
Az	نام قوم آذ (در آذربایجان).	آذ
azça	بسیار کم، مقدار ناچیز و اندک.	آزجا
azqııa	بسیار کم، مقدار ناچیز و اندک.	آزغین
Azman (aq at)	آزمان (نوعی اسب).	آزمان
azo	و یا، وگرنه.	–
azuq	آذوقه، خوردنی.	آزیق
bamaq	بستن.	بوکمک
Bağa (tarqan)	(لقب و درجه‌ای کوچک)	بگ
balbal	(جسد دشمن مقتول)	بالبال

balıq	شهر، (مانند بئش بالیغ، خانبالیغ و غیره).	بالیق
Balıq	(م.) بالیغ.	بالیق
balıq	گل و لای، باتلاق	بالیق
baŋa	به من	منه
baŋaru	به سوی من.	منه ساری
bar	هستی، موجودی.	وار
barmaq	رفتن.	وارماق
barım	ثروت، دارائی.	واریم
barq	۱. خانه، جایگاه. ۲. قرار، آرامگاه. ۳. سنگیاد، سنگیاد مزار، سنگ مزار	—
Bars	(ق.) پارس، فارس.	فارس
basmaq	شکست دادن، غالب شدن، پیروز شدن، غلبه یافتن.	باسماق
basa	پشت، عقب، سپس.	باسا
basıqmaq	فروشدن و داخل رفتن.	باسیلماق
basınmaq	شکست خوردن، ضعیف شدن.	باسینماق
basıtmaq	وادر به شکست کردن.	باسدبرماق
basmamaq	نابود نکردن، رحم آوردن.	باسماماق
Basmıl	(ق.) باسمیل.	باسمیل
baş	۱. سر ۲. قله کوه. ۳. سرور و رئیس.	باش
başadmaq	رهبری کردن، فرمانروائی کردن.	باشادماق
başğu	پیشای سفید (اسب)، نشاندار.	باشقو
başlamaq	آغاز کردن، ابتدا.	باشلاماق
başlayu	طلایه داری، پشتتاز بودن.	باشلایان
başlıq	۱. دارای رهبر، دارای فرمانده. ۲. سرافراز و مغرور.	باشلی

۱۳۷	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
batmaq	غروب، غروب خورشید.	باتماق
batım	طول، درازا.	باتیم
batsık	حالت غروب خورشید.	باتسبک
bay	دارا، سرور.	بگ
Bayırqu	(ق.) باییرکو.	بابیرقو
baz	بیگانه، اجنبی، زیردست.	-
Baz	(ک.) بد خاقان، خاقان زیردست.	بز
bədiz	پیکره، مجسمه، نقش، شکل، زینت.	بنیز
bədizçi	پیکر تراش، مجسمه ساز، نقاش.	بنیزچی
bədizəmək	پیکر تراشی، مجسمه سازی، نقاشی و تزئین.	بنیز دۆزلمک
bədizətmək	وادار به پیکر تراشی، وادار به نقاشی و تزئین.	بنیز دیرمک
bəğ	بیگ، سرور، آقا.	بگ
bəğlik	بیگی، سروری، شایسته سروری، لایق بیگی.	بگلیک
bən	من (ضمیر اول شخص مفرد).	من
bəniñ	مال من.	منیم
bəngü	جاویدان، ابدی، بنگو.	بنگو
bəñliligi	مقدس، مبارک، مسعود، شادی افزا.	بنگیلیک
Bərçik	(ق.) برچیک، اهل پارس، فارس.	فارس
bərü	این سوی، این طرف.	بری
bıçmək	درو کردن، درویدن، بریدن.	بیچمک
biçin	درو.	بیچین
bilmək	دانستن.	بیلمک
bilgə	فرمانروای دانا، دانا، مشاور، خردمند، دانشمند، اندیشمند.	بیلگه

Bilgə Qağan	(ک.) بیلگه قاغان.	بیلگه خاقان
Bilgə Tamğacı	(ک.) بیلگه تمغاچی (نام مهردار و صدر اعظم تمغاچی).	بیلگه تمغاچی
Bilge Tanyuquq	(ک.) بیلگه تان یوقوق.	بیلگه تان یوقوق
bilig	دانش، فهم، شعور.	بیلیک
bilig bilməz	نادان، جاهل، عاری از دانش، بی دانش.	بیلیک بیلمز
biligsiz	بی خرد، بی دانش، نادان.	بیلیک سیز
bilməmək	ندانستن، جهالت.	بیلمه مک
binmək	سوار شدن، برنشستن.	مینمک
bini	من را (صرف ضمیر اول شخص مفرد در حالت مفعولی).	منی
bintürmək	سوار کردن، برنشانندن.	میندیرمک
biñ	هزار.	مین
bir	یک.	بیر
birmək	دادن، ادا کردن، پرداخت.	وئرمک
biridin	از جنوب.	—
birigerü	به جنوب.	—
birikmək	گرد آوردن، جمع شدن.	بیریکمک
biriki	تمامی، کلیه.	بیریکی
biryə	در جنوب.	—
biryəki	تا جنوب.	—
birle	با، همراه.	ایله
birməmək	ندادن، ادا نکردن.	وئرمه مک
biş	پنج.	بئش
Biş Balık	(م.) بش بالیغ.	بئش بالیق
bişinç	پنجمین.	بئشینچی

۱۳۹	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
bişük	نسل، نژاد، خویشاوند.	بیشیک
bişyüz	پانصد.	بش یۆز
bitimək	نوشتن، نگاشتن.	پیتیک یازماق
bitidmək/bititmək	نویسانیدن.	پیتیک یازدېرماق
bitig	نوشته، نامه، کتاب.	پیتیک
biz	ما (ضمیر اول شخص جمع).	بیز
bizintə	از ما.	بیزدن
biziŋ	مال ما.	بیزیم
biziŋə	به ما، در ما.	بیزه، بیزده
bizni	ما را.	بیزی
bod	قوم و قبیله.	بوی
boğuz	گلو.	بوغاز
boğuzlanmaq	بریدن گلو.	بوغازلانماق
bolmaq	شدن.	اولماق
Bolçu	(م.).	بۆلچو
bolmamaq	نشدن.	اولماماق
bor	توفان.	بۆران
boşğurmaq	تعلیم کردن، تدریس کردن.	–
Boyla	(لقبی است).	بویلا
boz	خاکستری.	بۆز
bozmaq	از بین بردن.	پوزماق
bödkə (bu ödkə)	در این زمان.	–
Bögü	(ش.).	بۆگۆ
Bükli /Bökli	(م.).	بۆکلۆ
bölün	وزیر، مشاور.	–
böŋmək	زدن، با پا زدن.	–
böri	گرگ.	بۆری

bu	این.	بو
budun/bodun	مردم، ملت، قوم، خلق.	بوتون
buqa	شتر نر.	بوغا
Buqağ	(ش.).	بوقاقی
Buqaraq	(م.).	بخارا
bulmaq	یافتن.	بولماق
bulğaq	آشفته، درهم.	بولاتبیق
bulğanç	بی نظم و بی نسق.	بولاشیق
bulıt	ابر.	بولوت
bulmamaq	نیافتن.	بولماماق
buluñ	جهت، سو، طرف.	—
bumın	(ش.).	بومین
bunça	این قدر، این گونه.	بونجا
bunta / bunda	در این، در اینجا.	بوندا
bunı	این را.	بونو
buñ	غم و غصه، درد و الم.	بون / بونگ
buñadmaq	غمگین کردن.	بونا اوغراتماق
buñsuz	بی غم و درد.	بونگسوز
bustamaq	خوابانیدن.	پوسلاماق
buyruk	۱. فرمان، امریه. ۲. وزیر، مشاور، مقام برتر.	بویروق
büntəgi	مانند این، چون این.	بونون تکی
büñmək	شاخ زدن (قس. böñ).	—
çabış	معاون، مشاور، کمک رسان.	چاوش
çaça	(ش.).	چاچا
çañ	(ش.).	چانگ
çığañ	نادار، فقیر.	—

۱۴۱	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
çıqan	خاله زاده.	-
çından /çıntan	چوب سندلوس.	سندل
Çik	(ق.) .	چک
Çoğay	(م.) .	چوغای
çor-çor	(لقب) رهبر.	چور-چور
çoraq	مکان بی آب و علف.	چوراخ
çöl	مکان بی آب و علف.	چؤل
Çub	(ق.) .	آلتی چۆب سغد
Çuş	(م.) .	چوش
əgirmək	رشتن، رشته-رشته کردن.	اگیرمک
Ək	(م.) اک.	اک
əlig	دست.	ال
əlig	پنجاه.	اللی
əmgək	کار، زحمت.	امک
əmgətməmək	زحمت ندادن.	امک وئرمه‌مک
ənik	(ش.) انیک.	انیک
ər	مرد، جوانمرد، سرباز.	ار
ərmək	شدن (مصدر استن).	ایمک
ərmək/irmək	رسیدن، فرا رسیدن.	ایرمک
ərən	مرد، مرشد، جوانمرد، سرباز.	ارن
ərig	آنچه می‌رسد، آنچه قابل تربیت است.	اریک
ərinç	به هر حال، البته.	-
ərkli	در حالی که.	-
ərklig	پر زور.	ارلیق
ərsin	(م.) ارسین.	ارسین
ərtmək	گذشتن.	ارتمک
ərtinmək	برگشتن، پشیمان شدن، تأسف خوردن.	ارتینمک

ərɪŋü	فوق العاده، خارق العاده.	-
ərɪŋüti	بسیار زیاد.	-
Ərtiŋ	(م.) ارتیش.	/رتیش
ərtürmək/irtürmək	به انجام رسانیدن.	ارتیرمک - یتیرمک
Əsim	(ش.) اسیم.	/اسیم
Əzginti	(م.) ازگینتی.	/ازگینتی
eb	منزل، خانه، مرکز، محل استقرار.	ائو
ebirmək	تغییر دادن.	چئویرمک
eçi	عمو، برادر بزرگ.	-
eçü	پدر، اجداد، پدر بزرگ.	-
edgü	خوب.	یئی، ایی
edgüti	به خوبی.	اییحه
ekə	خواهر بزرگ.	یئکه
esi/isi	شاهزاده خانم.	-
eşgiti / esgiti	حریر.	-
eşidmək/ eşitmək	شنیدن، نوشتن، گوش کردن.	اٚشیتمک
eşidməmək	نشیدن، گوش نکردن.	اٚشیتممک
ımaq	سوق دادن، فرستادن (قس. ıd).	اٚتمک
ıçğınmaq	گم کردن، از دست دادن.	ایتیرمک
ıdmaq/ıtmaq	سوق دادن، فرستادن (قس. ıt/1).	اٚتمک، ایتله‌مک
ıduq	مقدس، مبارک.	ایدیک
Iduq	(م.) ایدوق.	/ایدوق
Iduq qut	(لقبی است) ایدوق قوت.	ایدوق قوت
ığaç	درخت، جنگل، بیشه.	آغاج
ığar	سخت، مهم (قس. agar).	آغبر
Inançu	(لقبی است) اینانچو.	اینانچو
ırak	دور، عراق.	ایراق

۱۴۳	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
işbara	(ش.۰).	/یشبارو
it	سگ، توله.	ایت
iç	درون، داخل.	ایچ
içgərmək	تحت اطاعت در آوردن، تابع ساختن.	–
içikmək	داخل شدن، تابع شدن، تسلیم شدن.	ایچیکمک
içrə	پنهانی، درونی، زیر زیرکی.	ایچره
içrəki	آنچه در درون است، داخلی.	ایچینده‌کی
idi	صاحب، مالک، مالک، خدا.	یئییه
idi	بسیار.	چوخ، هامی
igid	دروغ، حيله.	یانلبش، یالان
igidmək/igitmək	مراقبت.	بسله‌مک، باخماق، یئتیشدیرمک
ikegü	هر دو.	ایکیسی
iki	دو.	ایکی
ikin	دو، دومی، دومین.	ایکینجی، ایکیندی
ikinti	دومین.	ایکینجی
il	کشور، میهن، ملت.	ائل
İlbilgə	دولت (ش.۰) ائل بیلگه.	/ئل بیلگه
ilgərü	جلو، مقابل.	ایلری
ilig	فرمانروا.	–
ilk	نخستین، اولی.	ایلک
ilki	نخستین، اولین.	ایلکین
iltəmək	حکومت کردن.	–
illig	دارای دولت و حکومت.	ائللیک / ائللی
ilsirəmək	بی ملت و بی دولت ماندن.	اٹلسیزله مک
ilsirətmək	بی‌دولت ساختن، تحت اسارت گرفتن.	اٹلسیزلتمک
iltmək	سوق دادن، اعزام.	ایلمتک

İlteber	ایل تبار (لقبی است).	اټلټبار
İltiriş/İltiriz	(ش.) اټل تیریش.	اټل تیریش / اټلدار
inmək	فرود آمدن.	اټنمک
inəl	(ش.) اینل قاغان.	اینل
ini	برادر کوچک.	اینی
ingək	گاو ماده.	اینک
irmək/ərmək	رسیدن، واصل شدن.	اټرمک
İrkin	ایرکین (لقبی است) مانند گؤل ایرکین..	ایرکین
irtiş, ərтіş	(م.) رودخانه ایرتیش.	ایرتیش چایی
irtürmək/ərtürmmək	ساختن.	ایرتورمک
isi /esi	شاهزاده خانم (نک. İşi).	-
isig	گرم، آتش، حرارت.	ایستی
isiyi	(ش.) ایسی.	ایسی
İstəmi	(ش.) ایستمی قاغان.	ایستمی قاغان
iş	کار.	ایش
işi / eşi	شاهزاده خانم، خاتون.	-
işilik	شایسته خانمی، لایق خاتون بودن.	-
işgiti / isgiti	حریر، پارچه ابریشم.	-
itmək	تنظیم کردن، به نظم و نسق درآوردن.	اټتمک
itgüçi	سازنده، برپا کننده.	اټدینجی
itinmək	سازمان یافتن، ساخته شدن.	ایتینمک
İzgil	(ق.) مَلت ایزگیل.	ایزگیل
kar	کر، ناشنوا.	کار
keçmək	رد شدن.	کنچمک
keçə	بعدی، بازپسین.	گنجه
Keçin	(م.) کنچین.	کنچین
keçin	گذر.	گنچید، کنچیک

۱۴۵	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
keçigsizin	بدون گذر.	گنچیدسيز
kedim	جامه، لباس.	گنييم
kedimlig	جامگی، دارای لباس، زره پوش.	گنييملي
keltaçi	آینده.	گلجک
kəlin	عروس.	گلین
kəlinjün	عروس‌ها.	گلینلر
kəlməmək	نیامدن.	گلمه‌مک
kəlmış	کسی که آمده باشد (صفت مفعولی).	گلمیش
kətürmək	آوردن.	گنیرمک
kəntü	خود.	کندی
Kəñərəs/ Kəñəris	(م.) کنگریز.	کنگریز
Keñü Tarban/Tarman	(م.) کنگوتاریان.	کنگوتاریان
kəräkü (kəragü)	چادر، خانه.	کرگی
kəräkülüg	چادر نشین، کوچگر.	کرگی‌چی
kərgək	بایسته، لازم، ضروری.	گرکلی
kərgək bolmaq	مردن، وفات کردن.	گرکلی اولماق
kərgəksiz	نالازم، غیر ضروری، فزون از نیاز.	گرکسيز
kiçig	کوچک، کم، اندک.	کیچیک
kigürmək	داخل کردن، ایفا کردن.	کنچیرتمک
kim	چه کسی.	کیم
kin	ابریشم.	(ایپک)
kiñşurmaq	به فریاد واداشتن، دو تن را.	(قېشقېرتماق)
kirmək	وارد شدن، فرو رفتن.	گیرمک
kirü	عقب، تکرار.	گنری
kisrə	سپس، پس از آن.	(سؤنرا)
kiş	سمور.	–
kişi	انسان، مرد، آدم، مردم.	کیشی

kyik, keyik	جيران، آهو، شكار.	گنييك
köbürgə	دھل، پل.	گۆپرۆ، كۆرپۆ
Kögmən	(م.) كوه كۆگمن.	كۆگمن
kök, Kök	۱. آبى، فيروزه اى، رنگ آسمانى، لاجورد، سبز ۲. بزرگ، درشت اندام.	گۆى
Kök öñ	(م.) رودخانه ی گۆى اۆن.	گۆى اۆن
Kök Türk	(ش.) گۆى ترك. ترك درشت اندام.	گۆى تورك
kök	بسيار، زياد.	كۆك
köl	نهر، استخر، چشمه.	گۆل
kölük	حيوان باركش، ارايه.	كۆكلۆك
köñül	قلب، دل، آرزو، اندیشه و فكر، آرمان.	كۆنۆل
körmək	ديدن، نگاه كردن.	گۆرمك
körmämək	نديدن.	گۆرمه مك
körüg	جاسوس، ايلچى، ناظر.	گۆرۆك
kötürmək	بلند كردن، درآوردن.	گۆتۆرمك
köz	چشم.	گۆز
kü	ندا، آواز، خبر.	كۆى (küy)
küç	نيرو، قدرت، نيروى كار.	گۆج
Kül irkin	(ش.) گول ايركىن، لقب بزرگان قارلوق.	گۆل ايركىن
Kül çor	(ش.) گول چور.	گۆل چور
Kül Tigin	(ش.) گول تيگين.	گۆل تيگين
külüg	نام آور، پر آواز.	گۆلۆگ
kümüş	نقره، سيم.	گۆمۆش
kün	روز، خورشيد، آفتاب.	گۆن
küni	حسادت، رشك.	گۆنۆ (هوو)
künüz	روز.	گۆنۆز

سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	۱۴۷	
کنیز	خادمه، ندیمه، کلفت.	künj
کنیز ائتمک	۱. کلفت شدن. ۲. دارای نوکر و کلفت شدن.	künjədmək
کنیز لیک	حیله، نیرنگ، فریب دادن.	künjlüg
جور	حیله، نیرنگ، فریب دادن.	kür
جور لوک	بی نظمی، بی ترتیبی، بی‌مواالاتی.	kürəgü
گۆز تمک	حیله گر، ریا کار، فریبکار.	kürlüg
(دونقوز)	محافظت کردن، مواظب بودن، نظارت.	küzədmək
لیکنگ	خوک (نام سال)، خنزیر، بغرا.	lağzın
لیسون تایی	(ش.) (لیسون).	Likeŋ
ماتقارچی	(ش.) مهردار.	Lisün
منه	به من.	Maqaraç
من	من.	maŋa
منیم	مال من.	mən
نه؟	کدام؟ چرا؟ به چه؟	məniŋ
نه‌یه؟	به کجا؟ چرا؟	nə
نئجه؟	چقدر.	nəkə
نن	چیز، شئی.	nənçə
اوجاق	اجاق.	nəŋ
اوغان	اجاق.	oçuk
اوغانلار (اولاد)	فرزند.	oğlan
اوغان	فرزند، بچه.	oğlıt
اوغان ترخان	اوغان ترخان.	oğul
یوکلتمک	بار کردن، سوار کردن.	Oğul
آغوش، آغوش	آغوش، نسل، نژاد، قوم.	oğurqalatmaq
اوغان	(ق.) (اوغان، غز. مانند: اوج اوغوز،	oğuş

Oğuz	دوققوز اوغوز، ایچ اوغوز.	اوغوز
oq	(ش.) مهردار بیلگه قاغان.	اوخ
oq	تیر.	اوخ
Oq On	سازمان، سازمان دولتی.	اوخ
oq/ok	(ق.) تیره ی اون اوق.	اوخ / اون
oqımaq	(ادات) همه، بتمامی.	اوخ / اون
ol	دعوت کردن، فراخوان.	اوخوماق
olurmaq	او، آن.	او
oturamaq	نشستن، برتخت نشستن، برنشستن، خاقان شدن.	اوتورماق
oturamaq	نشستن، برتخت جلوس نکردن، خاقان نشدن.	اوتورماماق
olurtmaq	برتخت نشانیدن.	اوتوردماق
on	ده (عدد).	اون (سای)
onunç	دهمین.	اونونجو
On	(ش.).	اونگ
oplamaq	پريدن، هجوم بردن.	اپلاماق
ordu	مرکز، پایتخت، محل جلوس خاقان، قرارگاه.	اوردو
ortu	وسط، میانی.	اورتا
oruq	راه، طریق.	اوروق
ot	آتش.	اود
otuz	سی.	اوتوز
Otuz Tatar	(ق.) اوتوز تاتار.	اوتوز تاتار
öd	زمان، وقت.	اود
ök	داخل.	(ایچ)
ödsig	مسن، محترم.	(یاشلی)

۱۴۹	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
ödüş	زمان، وقت، سن.	اؤد
ög	نامادری.	اؤگئی
ögmək	تعریف کردن، ستودن.	اؤیمک
ögirmək	خوشحال شدن، شاد شدن.	اؤیونمک
ögləşmək	مشورت کردن، تبادل نظر.	اؤگلشمک
ögsüz	یتیم، (نام و صفت اسب).	اؤگسوز
ögtürmək	وادار به ستایش کردن.	اؤیدورمک
ögüz	رودخانه.	اؤگوز، کهریز
ök	رک. oq.	اوخ
ökülmək	گردآمدن، جمع شدن، اندیشیدن.	اؤکولمک
ökünmək	پشیمان شدن، تأسف خوردن.	اؤکونمک
öküş	زیاد.	اؤکوش
ölmək	مردن.	اؤلمک
ölüg	مرده.	اؤلو
ölürmək/olütmək	میرانیدن.	اؤلدورمک
öntürmək	بالا بردن، فرستادن.	گؤندهرمک
Öñ	(م.) نام رودخانه.	گؤی / اؤن
ñdünö	در مقابل.	اؤنده
öñrə	مقابل، قبلاً.	اؤنجه
ömək	اندیشیدن، فهمیدن، ادراک.	اؤمک
örmək	بالا رفتن، برخاستن، بافتن.	هؤرمک
ötmək	نعره کشیدن، آواز خواندن.	اؤتمک
ötüg	عرض، نیاز، آرزو.	اؤتوگ
Ötüken	(م.) نام بیسه.	اؤتوکن
ötülüg	محترم، معتبر.	اؤدؤلوک
ötünmək	نیاز کردن، عرض کردن.	اؤدونمک
ötünç	خواهش، آرزو.	اؤدونچ

ötrü	سپس، برای.	اوترؤ
öz	خود.	اوز
özi	خودش.	اوزؤ
özüm	خودم.	اوزؤم
özlük (at)	شخصی.	اوزلؤک
özmək	جلو رفتن، به جلو پریدن.	اوزمک
Purum	(م. ق.) روم شرقی، بیزانس.	روم
Qabışmaq	رسیدن، متحد شدن، به هم رسیدن.	قاووشماق
qaçan	چه زمانی، وقتی که.	هاچان
Qadırqan	رودخانه قادرقان.	قادبرقان
Qadız	(م.) ازگینتی قادیز.	قادیز
qağan / kağan	قاغان، خاقان، فرمانروا.	خان
qağanlamaq	خاقان شدن.	خانلاماق
qağanlıq	خاقانی، لایق خاقان.	خانلیق
qağansızlamaq	بی خاقانی، بی خاقان شدن.	خانسیزلایماق
qağansızlatmaq	بی خاقان کردن، تحت اسارت در آوردن.	خانسیزلاتماق
qalmaq	بی چاره شدن، بدون چاره ماندن.	قالماق
qalın	کالا، ثروت، مال.	—
qalıñ	بی عیب، بی نقص، عادی.	قالین
qalısız	نماندن.	قالیسیز
qalmış	مانده، پس مانده.	قالمیش
qamağ	همه، بتمامی.	قامو
qamşağ	لرزان، مرکب.	قامشاق
qamşatmaq	لرزاندن، پیچیدن، به حرکت درآوردن.	قامشاتماق
qan	خون.	قان
qan	خان.	خان

۱۵۱	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
qandın	از کجا.	هاندان، قاندان
qanı	کو، کجا؟	هانې، قانې
qanlanmaq	دارای خان شدن.	خانلانماق
qaŋ	پدر، بابا.	خان
Qapğan	(ش.) قاپغان قاغان.	قاپغان قاغان
qapıǵ / kapıǵ	درب.	قایې
qara	سیاه، بزرگ، وسیع.	قارا
qara budun	توده مردم، ملت.	قارا جماعت
Qara Qum	(م.) قاراقوم.	قارا/قوم
Qara Köl	(م.) قارا گؤل.	قارا گؤل
Qarğan	(م.) دشت قارغان.	قارغان
qarǵuy / qarǵu	قلعه، پاسگاه، قلعه بالای کوه.	قارغې
qarı	پیر، کهن سال، شخص محترم.	قارې
Qarluq	(ش.).	قارلیق
qaş	ابرو.	قاش
qatmaq	در آمیختن.	قاتماق
qatıǵdı	بسیار سخت، فشرده، بسیار نیرومند.	قاتا
qatun	خاتون، خانم.	خاتین قادی
qazğanmaq	بهره بردن، سود بردن، ضبط کردن.	قازانماق
qıdmaq/qıtmaq	کنار گذاشتن، دفاع کردن.	قېیماق
qılmaq/qışmaq	انجام دادن، ساختن، میل کردن.	قېیماق
qılıçlamaq	به شمشیر زدن.	قېلینجلاماق
qılınmaq	آفریده شدن، پیدائی یافتن.	قېلینماق
qılınmamaq	نیافریده شدن، پیدائی نیافتن.	قېلینماماق
qılmamaq	نساختن، انجام ندادن.	قېلماماق
qırğağ	حاشیه‌ی لباس، طراز لباس.	قېراق
qırğaǵlıǵ	وابسته به حاشیه و کنار.	قېراقلی

qırq	چهل.	قبرخ
qırq artuqı yiti	چهل و هفت.	قبرخ یئددی
Qırqız	(ق.) قرغیز.	قبرغیز
qısıl	صحراء دشت، دره، گردنه.	قیشلاق
qış	زمستان.	قیش
qışın	زمستانی.	قیشبن
qışlamaq	قشلاق کردن، زمستان را پشت سر نهادن.	قیشلاماق
Qıtañ	(ق.) ختای .	ختای
qıyın	رای، مجازات.	قبین
qız	دختر.	قیز
qızmaq	به خشم آمدن، آتشین شدن، شدت.	قیزماق
qızıl	طلا، سرخ.	قیزیل
qodmaq /qotmaq	گذاشتن.	قویماق
qodı	پائین، روبه پائین، به ترتیب.	قویو
qoquluq	بو، عطر.	قوخلو
qonmaq	جا گرفتن، فرود آمدن.	قونماق
qonturmaq	جا دادن، فرود آوردن.	قوندورماق
qop	زیاد، همه، بتمامی.	هپ
qopun	همه، همگی.	قامو
Qorğan / Qurğun	(م.) قلعه، دژ.	گرگان
qorımaq	محافظت کردن، نگهداری.	قوروماق
qoñ, qoñy	آغوش.	قویون
qorqmaq	ترسیدن.	قورخماق
qorqmamaq	نترسیدن.	قورخماماق
Qoşu	(ش.) قوشو.	قوشو
qotmaq/qoymaq	گذاشتن.	قویماق

۱۵۳	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
Qu	(ش.) قو.	قو (سردار آدی)
qubranmaq	گرد آمدن، فراهم آمدن.	توپلانماق
qubratmaq	گرد آوردن، فراهم آوردن.	توپلاتماق
qul	بنده، برده، اسیر.	قول
quladmaq	برده شدن، به اسارت افتادن.	قول ائتمک
qulluğ	بردگی، بندگی، اطاعت، خدمت.	قوللوق
qulqaq	گوش.	قولاق
qum	شن.	قوم
Qum (Qara Qum)	(م.) قاراقوم.	قاراقوم
qunçuy	خانم (یک درجه پائین تر از خاتون).	(خانجان)
qurıdın	از مغرب، در مغرب.	–
qurıǵaru	به سوی مغرب.	–
Qurıqan	(ق.) اۆچ قوریقان.	قوریقان (گرگان)
qurıya	در غرب.	
Quşalǵuq	(م.).	قوشالقوق
qut	سعادت، شانس، اقبال، دولت، طالع.	قوت
Qutay	حریر، ابریشم.	ختای
quz	محلی که آفتاب نبیند، محل سایه دار، سراشیبی کوه که سایه دارد، بخش شمالی.	قوزئی
samaq	به حساب آوردن، خبر دادن.	سایماق
sab	سخن، وحی، الهام.	سۆز – ساو
saç	گیسو.	ساچ
saqınmaq	اندیشیدن.	ساقینماق
sañçmaq	آزردن.	سانچماق
sansız	بی حساب.	سانسبز
sañə / saña	به تو (رک. Sen).	سنه

۱۵۴	دکتر ح. م. صدیق	
sayu	خبر.	سایو
sayu	هر.	هر
Sabig	(ش.) سابق گول ایرکین.	سابق گول ایرکین
səbinmək	شاد شدن.	سئوینمک
səbiz	هشت.	سگیز
Sələŋə	(م.) نام رودخانه.	سلنگه
səviz	پروار، پر درجه.	سمیز
sən	تو.	سن
səŋə	به تو.	سنه
səŋün	سردار.	—
sınmaq	شکستن، توقیف کردن.	سینماق
sığıt	گریه، ناله.	سیتقا
sığıtçı	ناله کننده، گریان.	سیتقایان
sığtamaq	گریستن، نالیدن.	سیتقاماق
sığun	آهو.	سېغن
sıqınmaq	غمگین شدن، مضطر شدن.	سېخنماق
sımamaq	نشکستن.	سېماماق
sımaq	تخریب کردن.	سېماق
sıgar	نیمه یک چیز.	—
Silig	(ش) سیلیگ بیگ.	سیلیگ بیگ
sini	تو را.	سنی
sıñil	خواهر کوچکتر.	—
Sir	(ق.) ملت ترک سیر.	سیر (آلتی سیر)
siz	شما.	سیز
Soğdaq	(ق.) سغد.	سغد
Soğud, Soğd	(ق.) سغد.	سغد
Soŋa	(م.) نام بیشه.	سونا

۱۵۵	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
sökmək	قطع کردن و بریدن.	سؤکمک
sökürmək	به زانو درآوردن.	سؤکدۆرمک
sözləşmək	سخن گفتن.	سؤزلشمک
sub	آب.	سو
subsuz	بی آب، لم یزرع.	سوسوز
suk	اشتیاق و میل.	ذوق
sü	اردو، لشکر، سوی.	سو
süçiğ	لذیذ.	سوجوق
süləmək	راندن لشکر، لشکرکشی.	سؤله‌مک
süləməmək	نراندن لشکر.	سؤله‌مه‌مک
sülətmək	وادار به لشکرکشی.	سؤلت‌مک
sünüğ	سر نیزه، نیزه.	سؤنگو
sünük	استخوان.	سؤموک
sünüş	جنگ با نیزه.	سؤنگوش
sünüşmək	با نیزه در آویختن.	سؤنگوشمک
sürmək	راندن، تبعید کردن.	سؤرمک
Şad	(لقب و درجه‌ای است).	شاد، شاه
Şadpıt / Şadapıt	(لقبی است کلمه پادشاه/ پادشا از این لغت گرفته شده است).	–
Şalçı	(ش.).	شالچی
Şuntuñ	(م.).	شانتونگ
Tabar	(م.) و نیز در معنای قوم است.	تابور
Tabğaç	(م.) چین.	تابغاچ
tabışğan	خرگوش.	داوشان
Tadıq	(ش.) تادیق.	د/دبقی
ta	کوه.	داغ
tağırmaq	کوه نوردی.	

Taqı	دیگر، غیر از.	داهی
taluy	دریا، اقیانوس، رودخانه‌ی بزرگ.	
tam	دیوار و سقف.	دام
Tamağ	(م.) (تاماغ).	تاماقی بگ
Taman	(م.) (تامان).	تامان ترخان
tamğaçı	مهردار، تمغاچی.	دامغاچی
tañ	شفق، پگاه.	دان
Tanğut	(ق.) (تانغوت).	تانغوت
tapa	به سوی، به طرف.	تپه
taplamamaq	قبول نکردن، نپذیرفتن.	داولانماماق
Tarban	(م.) (تاربان).	تاربان
Tarduş	(ق.) (تاردوش).	تاردوش
Tarkan	(لقبی است).	ترخان / طرخان
Tarqat	(لقبی است).	تارقاد
tarkınç / tarqaç	ناراحتی، نارضایتی.	دارغینچ
Tarman	(م.) (تارمان).	تارمان
taş	سنگ.	داش
taş	بیرون.	دېش
taşırmaq	به راه درآمدن، حمل کردن.	داشېماق
taşra	بیرون، مقابل.	دېشارې، دېشره، دېشقار
tat	بیگانه، عجم، نفهم، تبعه، نوکر. (ق.) (تات).	تات
Tat		تات
Tatar	(ق.) (تاتار).	تاتار
tatabı	بیگانه، عجم، نفهم، تبعه، نوکر. کم مایه.	تاتابی

۱۵۷	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
Tatabı	(ق.)	تاتابی
tay	بزرگ.	تای
tayğun	همتا، نوه و کودک.	تای-توش
təb	حیله و ریا.	طبله
təbi	شتر.	دوه
təblig	ریاکار.	طبله‌لی
təg	مانند.	تک
təgmək	رسیدن، هجوم کردن.	دیگمک
təgi	مثل و مانند.	تکی
təgiş	تماس، برخوردن.	تگیش، تگی
təgməmək	برنخوردن، تماس نگرفتن.	دیگمه‌مک
təgrə	اطراف، محیط.	دگره
təmir	آهن.	دمیر
Təmir Kapıǵ	(م.)	دمیر قاپی
Təŋri / Təŋri	۱. الله، خدا. ۲. آسمان.	تانیری
tər	عرق تن.	تر
təyəŋ	سنباب.	دگن
tezmək	در رفتن، فرار کردن.	تئزمک
Tezik	(ق.) تاجیک، تاژیک.	تاجیک
tıdmaq	مانع شدن، منع کردن.	-
til, tıl	زبان.	دیل
tıŋlamaq	شنیدن.	دینله‌مک
til	دائمی، همیشگی.	
timək	گفتن.	دئمک
tigin	شاهزاده.	تگین
tikmək	دوختن، نصب کردن.	تیکمک
tiləmək	آرزو کردن.	دپله‌مک

Tinsi Oğlu	(ش.) فرزند آسمان.	تینسی /وغلی
tirmək	گرد آوردن.	دوره مک
tirmək	زیستن.	دیرلمک
tirgürmək	زنده گردانیدن، احیا.	دیریلتمک
tirig	زنده.	دیری
tirilmek	گرد آمدن، جمع شدن، زنده شدن.	دیریلتمک
tirkiş	کاروان، قافله.	—
tiyin	در حال گفتن.	دئییه
tiz	زانو.	دیز
tomaq/todmaq	سیر شدن.	دویماق
toğmaq	زادن و برآمدن.	دوغماق
toğsık	زایش، شرق.	دوغوش
Toğla	(م.) رودخانه ی توغلا.	توغلاچایی
toğlamaq	گرد افشاندن.	توزلاماق
Toğu	(م.) نام شهر.	توغو
toq	سیر.	توخ
Toqar	(ق.) تخار.	توخار
toqımaq	برخوردن، زدن.	توخماق
toqıtmaq	وادار به زدن، کتک خورانییدن.	توخونماق
toqurqaq	بهای یسری را ندانستن.	توخورقاق
toquz	نه (عدد).	دوققوز
Toquz Ərsin	(م.).	دوققوز ارسین
Toquz Oğuz	(ق.).	دوققوز اوغوز
Toquz Tatar	(ق.).	دوققوز تاتار
toquzunç	نهمین.	دوققوزونجو
tolğatmamaq	آزرده خاطر نساختن.	دولقاتماماق
ton	لباس.	دون

۱۵۹	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
tonluğ	دارای پوشاک.	دۇنلۇق
tonsuz	بی لباس.	دۇنسوز
Toŋa	(ش.).	تۇنقا
Toŋra	(ق.).	تۇنقرا
toŋtamak	برگشتن.	دۇنمک
tormaq	از توان افتادن، زبون شدن.	دورماق
toruğ	رنگ اسب.	توروق
toruq	ضعیف، بی طاقت و توان.	دوروق
Toŋuquq	(ش.).	تان یوقوق
Tögültün / Tügültü	(م.).	تۆگۆلتۈن، تۆگۆلتۈ
tögün	مهر، گره.	دوگون
tükütmək	جاری ساختن.	تۆکمک
Tölis	(ق.).	تولیس
Töŋkər / Töŋəs	(م.).	تۆنکر، تۆنکس
töpü	تپه.	تپه
tört	چهار.	دۆرد
tört biŋ	چهارهزار.	دۆرد مین
törtünç	چهارمین.	دۆردونجو
törü	اسم.	تۆره
törümək	گرفتن، مانع شدن.	تۆرهمک
tumaq	گرفتن، مانع شدن.	توتماق
Tudun	(ش.).	تودون
tuğ	سد، بند، درپوش.	توغ
tupulmaq	سوراخ شدن.	دلینمک
tutulmaq	گرفتن.	توتماق
tutuq	(لقبی در سپاه).	توتوق
tutunmaq	گرفتار آمدن.	توتونماق

tutuzmaq	دستگیر کردن.	توتدورماق
Tuyğun / Toyğun	(ق.)	تویغون
Toyğut / Tuyğut	(ق.)	تویقوت
tuymamaq	حس نکردن.	دویماماق
tüketi	بتمامی، کاملاً.	تۆکتی
tügün	گره، رشته.	دوگون
tümen	ده هزار.	تومن
tün	شب.	تون
tün qatmaq	حمله‌ی شبانه، شبیخون.	تۆن قاتماق
Tüpüt	(م.) تبت.	تبت
Türgi	(م.) تورگی.	تۆرگی
Türgiş	(ق.) تورکش.	تۆرگش
Türk	ترک.	تۆرک
tüşmək	افتادن.	دۆشمک
tüşürmək	انداختن.	دۆشۆرمک
tüz	راست، بی عیب.	دۆز
tüzülmək	به نظم درآمدن.	دۆزۆلمک
u	خواب.	اویو
umaq	انجام دادن.	اویماق
uç	جناح، سوی لشکر.	اوج
uçmaq	پریدن.	اوچماق
uçuz	ارزان.	اوجوز
ubut	ادب، حیا، تواضع.	ادب
udmaq	تعقیب کردن، راندن.	اودوماق
Udar	(ش.)	/ودار
udımaq	خواهیدن.	اویوماق
udımamaq	نخواهیدن.	اویوماماق

۱۶۱	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
udluq	ران.	اویلوق
udu	سپس.	(سؤنرا)
uduzmaq	سوق دادن.	اودوزماق
ulayu	سپس.	اولایو
uluğ	بزرگ.	اولوغ
uluş	شهر، کشور.	اولوش
umamaq	توانا نبودن.	اوماماق
Umay	(نام یکی از الاله‌ها)، هما.	/ومای / هما
umuğ	امید، پناهگاه.	اوموق
unamamaq	تصویب نکردن، خرسند نکردن.	اوناماماق
unç	ممکن.	اونچ
urmaq	زدن.	وورماق
urturmaq	متعدی فعل زدن.	ووردورماق
uruğsıratmaq	ریشه کن کردن.	–
Uyğur	(ق.) اویغور.	/ویغور
uz	هنر، تزئینات.	اوز
uzun	داراز، دور، بعید.	اوزون
üç	سه (عدد).	اۆچ
Üç Qırıqan	(ق.)	/اۆچ قاریقان
Üç Oğuz	(ق.)	/اۆچ اوغوز
üçün	برای.	اۆچۆن
üçünç	سومین.	اۆچۆنچۆ
ülüg	سهم و بهره.	اۆلۆگ
ürünj	سفید.	(آغ)
üzə	پلید، بد ذات، بد قلب.	(پیس)
üzmək	بریدن، قطع کردن.	اۆزمک
üzrə	بر روی، به خاطر.	اۆزره

Yabğu	(لقبی است).	یابغو
yabız	بد.	یاووز
yablaq	بد.	یاولاق
yabrıtmaq	نابود کردن.	بیپریتماق / اپریتماک
yadağ	پیاده.	یدک
yağmaq	شرکت کردن.	یغماق
yağı	دشمن.	یاغی
yağıçı	طرفدار دشمن.	یاغیچی
yağız	(رنگی بین سرخ و سیاه).	یاغبز
yağuq	نزدیک.	یاخبز
yağurmaq	نزدیک شدن.	یاخبزلاشماق
yağurunmaq	نزدیک ساختن.	یاخبزلاتماق
yağutmaq	نزدیک ساختن.	—
yalabaç	ایلچی، رسول.	یالواچ
yalın	برهنه، عریان.	یالین
yalma	روپوش، زره.	یالما
Yamtar	(ش.).	یامار
yan	سوی.	یان
yanmaq	برگشتن، عقب برگشتن.	یانبلماق
yana	بازهم، دیگر از.	یئنه
yanturmaq	باز گردانیدن.	یابندبرماق
yañılmaq	اشتباه کردن.	یانبلماق
yañılmamaq	اشتباه نکردن.	یانبلماماق
yañıluq	سهو، خطا.	یانلبش
yañmaq	پریشان ساختن.	یئتمک
yaraq	اسلحه.	یاراق
yaramamaq	برازنده نبودن.	یاراماماق

۱۶۳	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
yaratmaq	تنظیم کردن، ساختن.	یارا‌تماق
yaratıdmaq/yaratıtmaq	وادر به تنظیم کردن.	یاراشدېردماق
yaratmamaq	تنظیم نکردن، نساختن.	یارا‌تاماق
yaraturmaq	ساختن.	یارادماق
Yarğan	(لقبی است).	یارقان
Yarğun	(م.).	یارقون
yarıǵ	زره.	یارېق
Yarış	(م.).	یارېش
yarlıǵamaq	بخشودن، مورد لطف قرار دادن.	یارلبقامان
yaş	۱. سن، عمر. ۲. اشک چشم.	یاش
yaşamaq	زیستن.	یاشاماق
yaşıl	سبز.	یاشیل
Yaşıl Üğüz	(م.).	یاشیل/اوغوز
yatmaq	خوابیدن، دراز کشیدن.	یاتماق
yay	تابستان.	یای
yaz	بهار.	یاز
yazı	بیابان، صحرا.	یازی
yazınmaq	اشتباه کرده، نافرمانی، گناه.	یازېنماق
yazuqlamaq	به خاطر جرم تحت تعقیب قرار دادن.	یازېقلاماق
yelmə	پیشرو.	یئلمه
yelməmək	ندویدن.	یئلمه مک
yeltürməmək	ندوانیدن.	یئلدیرمک
yetmək/yedmək	معاونت، به یدک کشیدن.	یئتمک
yıdmaq	فرستادن، اعزام کردن.	ییتماق
yığmaq	گرد آوردن، جمع کردن.	یېغماق
yıl	سال، سنه.	ایل
yılgı	گله‌ی اسب.	ایلخې

yılpağut	(رک. alpaut)	آلپاقت
yılsıq	دارا، ثروتمند.	ایلسبق
yımşaq	نرم و ظریف.	یومشاق
yıpar	بوی، مشک، عبیر.	عبیر
yırıldın	شمال، در شمال.	(قوزئی)
yırıqaru	از شمال.	(قوزئیدن)
yırya	به شمال.	(قوزئییه)
yıryaqı	آنچه در شمال است.	(قوزئیده)
yış	بیشه.	—
yimək	خوردن، تناول.	یئمک
yiçe	یکبار دیگر، مکرر.	یئنیجه
yiğ	خوب.	یئی
yigdi	به خوبی.	یئیجه
Yigen	(ش.).	ییگن
yigirmi	بیست.	ایگیرمی
yigün, yegün	برادر کوچک.	یئین، یئکون
yime	باز هم.	یئنه
yinçə	ظریف.	اینجیجه
yinçü	ظریف.	اینجی
Yinçü Oguz	(م.).	یینجی / اوغوز
Yir Bayırqu	(ق.).	ییر باییرقو
yirçi	راهنما، سخنگو.	ییرچی
yitmək	گم شدن.	ایتمک
yiti	هفت.	یئددی
yitiñ	هفتمین.	یئددینجی
yitmiş	هفتاد.	یئتمیش
yitürmək	گم کردن.	ایتیرمک

۱۶۵	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
yoğ, yuğ	عزا و ماتم.	یوغ
yoğçı	عزادار.	یوغچی
yoğlamaq/ yuğlamaq	نوحه‌گری.	یوغلاماق
yoğlatmaq/yuğlatmaq	عزاداری.	یوغلاتماق
yoğun	سخت، کلفت.	یوغون
yoğurmaq	سرشتن، محاصره.	یوغورماق
yoğuru	چلیپا.	یوغورو
yoq	نه، خیر، بی‌کس.	یوخ
yoqadmaq	نیست شدن.	یوخالماق
yoqaru	بالا.	یوخاری
yol	راه.	یول
yolı	دفعه، بار.	یول
Yolluğ	(ش.).	یوللوق
yonşurmaq	افترا زدن.	یونشورماق
yorımaq	راه رفتن.	یوروماق
yorımamaq	راه نرفتن.	یوروماق
yorıtmaq	به حرکت درآوردن.	یوریتماق
yotuz, yutuz	زن، همسر.	(قادین)
yubulmaq	غلطاندن و پیچاندن.	یووارلاماق
yulımaq	یغما کردن.	یولماق
yulğıç	یغماگر.	یولوجو
yurç	پدر زن.	—
yurt	سرزمین.	یورد
yut	قحطی.	—
yutuz	زوجه، زن، حرم.	—
yuyqa	ظریف.	یوخا
yügerü	بالا.	یوخاری

yügürmək	دویدن.	یوگورمک
yügürtmək	متعدی فعل دویدن.	یوگورتمک
yügürtməmək	ندوانیدان.	یوگورتməmək
yükünmək	سر فرود آوردن.	یوگونمک
yüküntürmək	وادر به تعظیم کردن.	یوگوندورمک
yüz	صد (عدد).	یوز
yüz	صورت.	اوز
yüzütmək	وادر به شنا کردن.	اوزدورمک



۷. واژه‌نامک زبانشناسی

در این بخش، فهرست برخی اصطلاحات زبانشناسی به کار رفته در این کتاب، به ترتیب الفبائی فارسی ایرانی، آورده می‌شود. سعی کردیم اصطلاحاتی را که در پاورقی‌ها هم معادل یابی کرده‌ایم، در این فهرست داخل کنیم، و نیز برای هر اصطلاح فارسی ایرانی، معادل ترکی ایرانی و نیز معادل انگلیسی آن را دادیم. هنوز راه زیادی در پیش است تا بتوانیم مطالعات تطبیقی ترکی و فارسی، این دو زبان اصلی و اصیل ایرانی را قوام بخشیم، امیدواریم این واژه‌نامک، بتواند فتح بابی در این راه باشد.

فارسی ایرانی	ترکی ایرانی	انگلیسی
آمیزه	بیرلشیک	compound
آوا	سس	phone
آواشناسی	سس بیلیم	phonology
آواک	اونسوز	consonant
آوانگاری	سس یازبمی	spectograpy
آوا نوشت	چئوری یازبم	transcript
آوانویسی	سسلی چئوری یازب	phonetic transcription
آوایی	سس جیل	phonic, phonetic
آهنگ - ۱	تیتیرمه	intonation
آهنگ - ۲	اویوم	harmony
	اویوملو	harmony
ابروان	آیراچ	parenthesis

adjunct	قوشاج	ادات
noun	آد	اسم
proper noun	اۋزل آد	اسم خاص
derivation	تۈرتمه	اشتقاق
derived	تۈرنمیش	اشتقاقى
terim	تتريم	اصطلاح
terminology	تتريم بىلىم	اصطلاح شناسى
sonuds	سس	اصوات
agglutinating	بىتتشمىلى	التصاقى
voiced	تيتره شىملى	باواك
closed	باغلى	بسته
voiceless	تيتره شىم سىز	بى واك
ending	بىتىم	پايانه
dorsal	دىل اۋستۈ	پس زبانى
suffix	سون اك	پسوند
post _ palatal	دىب داماخلى	پسپىن كامى
front	اۋن	پيش
Pre _ palatal	اۋن داماخلى	پيشپىن كامى
vocal cords	سس تئللىرى	تارهاى صوتى
declension	چكىم	تصريف
comparative	قارشىلاش دېرمالى	تطبیقى
pronunciation	سۆيلىش	تلفظ
sentence	جۆملە	جمله
case	دوروم	حالت
nominative	يالپن دوروم	حالت آزاد
ablative	چېخما دورومو	حالت ازى

۱۶۹	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
genetive	تاملایان دوروم	حالت اضافی
lovative	قالما دورومو	حالت اندری
instrumental	آراچ دورومو	حالت بائی
dative	یۆنلمه دورومو	حالت برائی
dative _ ۱	اۆزل یۆنلمه دورومو	حالت برائی خاص
accusative	بلیرتمه دورومو	حالت رائی
dative _ ۲	یان یۆنلمه دورومو	حالت سوئی
vacative	سسلنمه دورومو	حالت ندائی
sound system	سس قورولوشو	دستگاه آوایی
grammar	دیل بیلگیسی	دستور زبان
dental	دیشلی	دندانی
diphthong	جوت سسلی	دو آوایی
bilabial	جوت دۇداقلې	دو لبی
oral	آغیزلې	دهانی
language	دیل	زبان
living language	یاشایان دیل	زبان زنده
linguist	دیلچی	زبانشناس
linguistics	دیلچیلیک، دیل بیلیم	زبانشناسی
literary language	یازې دیلی	زبان مکتوب
morphology	بیچیم بیلیم	ساختار شناسی
fricative	سۆرتۆشمه‌لی	سایشی
speech	سۆز	سخن
lamival	دیل اوجو	سر زبان
tridiphthong	اۆچ اۆنلۆ	سه آوایی
consonant	اۆنسۆز، سس‌سيز	صامت
sound	اۆن، سس	صدا

phonology	سس بیلیم	صوت شناسی
transcription	چئوری یازی	صوت نگاری
culture	اویغارلیق	فرهنگ
phonetic	سس بیلگیسی	فونتیک
phonology	سس بیلیم	فونولوژی
palate	داماق	کام
palatal	داماقلې	کامی
word	سۆز جۆک	کلمه
short	قېسا	کوتاه
spread	گئیش	گسترده
speech	دانېشېق	گفتار
vocabulary	سۆز داغارجهي	گنجینه لغات
affix	اک	لاحقه (وند)
labial	دوداقلې	لبی
labial _ dental	دوداقلې - دیشلی	لبی - دندانلی
vowel	اؤنلۆ	مصوت
monophthong	تک سسلی	مصوت تک آوائی
diphthongs	جۆت سسلی	مصوت دو آوائی
triphthongs	اۆچ سسلی	مصوت سه آوائی
mid _ central	دیل اورتاسې	میان زبانی
mid	اؤرتا	میانی
medio_ palatal	اؤرتا داماقلې	میان کامی
simple form	یالېن سس یازی	نامیزه
velar	آرد داماقلې	نرمکامی
sound system	سس قورولوشو	نظام صوتی
apical	دیل اوجو	نوک زبانی

۱۷۱	سه سنگیاد باستانی (یادمان‌های ترکی باستان)	
half _ close	یارې آچېق	نیم باز
semi _ vowel	یارې اۋنلۆ	نیمه آوا
voiced	تیتړه شیملی	واکدار
phoneme	فونم، سس جیک	واج
phonology	سس بیلیم	واج شناسی
vocabulary	سۆز داغارجېغې	واژگان، گنجواژه
word	سۆز جۆک	واژه
lexicology	سۆز جۆک بیلیم	واژه شناسی
affix	اک	وند
vowel harmony	سس اویومو	هماهنگی آوائی
consonant	اۋنسۆز	همخوان



۸. کتاب‌شناسی

نمایه‌ی الفبای فارسی

۱. اسماعیل فیروز ثمرین، علی. فرهنگ لغات متشابه در زبان و ادبیات آذربایجان، دنیا، تهران، ۱۳۶۸.
۲. اورنگ، مراد. گزارش یسنا، [بی نا]، تهران [بی تا].
۳. بهرنگی، صمد. پسوند در زبان ترکی کنونی آذربایجان، راهنمای کتاب، ص ۶ ش ۳، ص ۲۲۰ - ۲۲۲.
۴. پیفون، محمد. فرهنگ آذربایجانی - فارسی، دانشپایه، تهران، ۱۳۶۱.
۵. رضی، هاشم. فارسی باستان، فروهر، تهران، ۱۳۶۷.
۶. رضی، هاشم. دستور زبان اوستائی، فروهر، تهران، ۱۳۶۸.
۷. زهتابی، محمدتقی. ایران تورکلری نین اسکی تاریخی، تبریز، ۱۳۷۷.
۸. زهتابی، محمدتقی. زبان آذری معاصر، انتشارات نوبل، تبریز، ۱۳۷۱.
۹. سامی، شمس الدین. قاموس ترکی، جلد ۲ - ۱، استانبول، ۱۳۱۸ - ۱۳۱۷ هـ.
۱۰. کاشغری، محمود. دیوان لغات الترک، ترجمه‌ی ح. م. صدیق، تبریز، اختر، ۱۳۸۳.
۱۱. کلیسلی، رفعت. دیوان لغات الترک، جلد ۳ - ۱، استانبول، ۱۳۳۵ - ۱۳۳۳ هـ.
۱۲. فرزانه، محمدعلی. مبانی دستور زبان آذربایجانی، انتشارات فرهنگ، تبریز، ۱۳۷۱.
۱۳. فره‌وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۸.
۱۴. محمدزاده صدیق، حسین. بولتن انجمن زبان ترکی، (ماهنامه)، جلد ۴ - ۱، تهران، ۱۳۶۴.
۱۵. محمدزاده صدیق، حسین. سیری در اشعار ترکی مکتب مولویه، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۶۹.
۱۶. محمدزاده صدیق، حسین. گفتاری پیرامون زبان‌های ایرانی رایج در آذربایجان، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۱.

۱۷. محمدزاده صدیق، حسین. مسایل زبانشناسی ایران، انتشارات بامداد، تهران، ۱۳۵۱.
۱۸. محمدزاده صدیق، حسین. مقالات ایرانشناسی، نشر وثیق، تهران ۱۳۷۸.
۱۹. محمدزاده صدیق، حسین. یئنی یول (فصلنامه)، جلد ۴ - ۱، تهران، ۱۳۶۲.
۲۰. محمدزاده صدیق، حسین. یادمان‌های ترکی باستان، نخل‌های سرخ، تهران، ۱۳۷۹.
۲۱. مقدم، م. چند نمونه از متن نوشته‌های فارسی باستان، تهران، ۱۳۴۰. (شماره‌های مختلف ایران کوده)
۲۲. وزین پور، نادر. بررسی صرف افعال در زبان ترکی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ (پایان نامه‌ی دکترا).
۲۳. هادی، اسماعیل. ترکی هنر است، انتشارات احرار، تبریز، ۱۳۷۶.
۲۴. هئیت، جواد. تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۸.
۲۵. هرن، پاول، هوبشمان، هایزیش. اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۵۶.

نمایه‌ی الفبای لاتین

۱. Arat, R. R. Kutadgu Bilig, ۴ cilt, istanbul, ۱۹۴۲ — ۱۹۴۷.
۲. Araslan, kemal. Eski Türkçede İsim Fiiller, İÜ, İst, ۱۹۸۰.
۳. Bunguoğlu, Tahsin. Türkçenin grameri, TTDYK, Ankara, ۱۹۸۶.
۴. Caferoğlu, Ahmet. Türk Dil Tarihi I, İstanbul, ۱۹۵۸.
۵. Ergin, Muhharam. Orhun Abideleri, Boğaziçi, Yayınevi, İstanbul, ۱۹۷۵.
۶. Ergin, Muharram. Orhun Abideleri, İstanbul, ۱۹۷۵.
۷. Ergin, Muhharam. Türk Dil Bilgisi, ۴. baskı, İstanbul, ۱۹۷۲.
۸. Kanga, K. E. Avesta Grammer, Bombay, ۱۹۸۱.
۹. Mills, Lawrence. A Dictionary of The Gāthīc Language of The Zand Avesta, NewYork, ۱۹۷۷.
۱۰. Orkun, Hüseyin Namik. Eski Türk Yazıtları, I — IV, İstanbul, ۱۹۳۶ — ۱۹۴۱.
۱۱. Orkun, Hüseyin Namik. Eski Türk Yazıtları, İstanbul, ۱۹۸۸.
۱۲. Sokolov, N. S. Avestan Language.

۱۳. Tekin, Talat. Orhon Türkçesi Grameri, yayımlayan: mehmet ölmez, İst., ۲۰۰۳.
۱۴. Tekin, Talat. Türk Dilleri – Giriş, yıldız, İst., ۲۰۰۳.
۱۵. Tekin, Talat. Orhon Yazıtları, yıldız, İst., ۲۰۰۳.
۱۶. Thomsen, V. Inscription de, Orkhon déchiffées, Helsingfors, ۱۸۹۶.
۱۷. Thomsen, V. Mongolstandaki. Eski Türkçe Kitâbeler, Türkiyat Mecmuası, III, s. ۸۱ – ۱۱۸, Istanbul, ۱۹۲۶ – ۳۳ (Tercümre: Rağıp Hulûs).
۱۸. Türk Dil Kurumu, Derleme Sözlüğü, Cilt ۱ – ۶, Ankara, ۱۹۶۳ – ۱۹۷۲.
۱۹. Türk Dil kurumu, Tarama Sözlüğü, Cilt ۱ – ۶, Ankara, ۱۹۶۳ – ۱۹۷۲.
۲۰. Vardar, Berke. Dilbilim Ve Dildilgisi Terimler Sözlüğü, TDL., Ankara, ۱۹۸۰.
۲۱. Williams Jackson, A. V. Avesta Grammar in Comparison With Sanskrit, Stuttgart, ۱۸۹۲.
۲۲. Williams Jackson, A. V. Avesta Reader, Easier Textes, Notes and Vocabulary Stuttgart, ۱۸۹۳.

نمایه‌ی الفبای سیریلیک

۱. شوکورلو، علی عیسا. قدیم تورک یازیلی آبیده‌لری نین دیلی، معارف، باکو، ۱۹۹۳.
۲. سلیمانوف، اولژاس. آذ – یا، باکو، ۱۹۹۳.
۳. قویلیوف، لئو. قدیم تورکلر، باکو، ۱۹۹۳.
۴. رجبوف، ابوالفضل – و – محمدوف، یونس. اورخون یئنی سئی آبیده‌لری، یازبچی، باکو، ۱۹۹۲.
۵. زینالزاده، فرهاد. تۆرکولوژیانبین اساسلاری، معارف، باکو، ۱۹۸۶.
۶. سیدوف، میرعلی. آذربایجان خلقی نین سؤیکۆکۆنۆ دۆشۆنرکن، یازبچی، باکو، ۱۹۹۰.



۹. پیوست

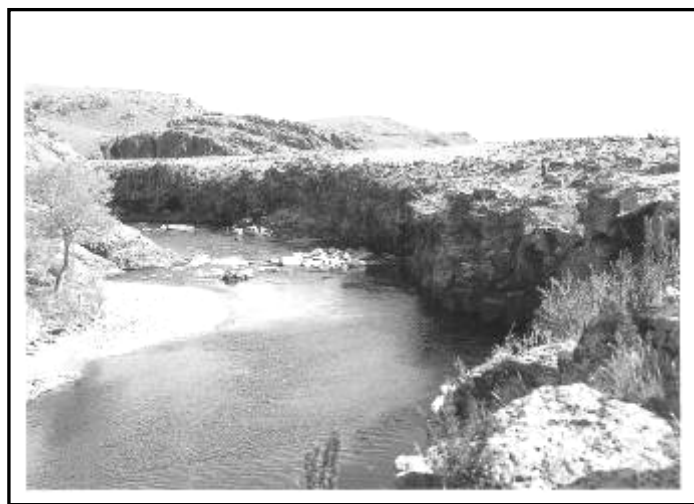
جدول کامل الفبای ترکی باستان در سنگیادها

تلفظ	معادل	حروف ترکی باستان
a, ə	آ، اُ	𐭠
ı, i	ای، ایِ	𐭡
o, u	او، او	𐭢
ö, ü	او، او	𐭣
b	ب	𐭤
b	ب	𐭥 𐭦 𐭧
d	د	𐭨
d	د	𐭩
ğ	گ	𐭪
g	گ	𐭫
k	ک	𐭬
k	ک	𐭭
l	ل	𐭮
l	ل	𐭯
n	ن	𐭰
n	ن	𐭱
r	ر	𐭲
r	ر	𐭳

س	s	س
س	s	س
ت	t	ت
ت	t	ت
ی	y	ی
ی	y	ی
چ	ç	چ
م	m	م
نگ	ŋ	نگ
نن	ñ	نن
پ	p	پ
ش	ş	ش
ز	z	ز
اوک / اوک ، کو / کو	ok/uk, ko/ku	اوک / اوک ، کو / کو
اوک / اوک ، کو / کو	ök/ük, kö/kü	اوک / اوک ، کو / کو
اېک / کې	ık/kı	اېک / کې
ايچ	iç	ايچ
چی	çi	چی
لت	lt	لت
نچ	nç	نچ
نت	nt	نت



دیوارنگاره‌ی ترکان باستان.



رودخانه‌ی اورخون، در جوار محل استقرار سنگیادها.



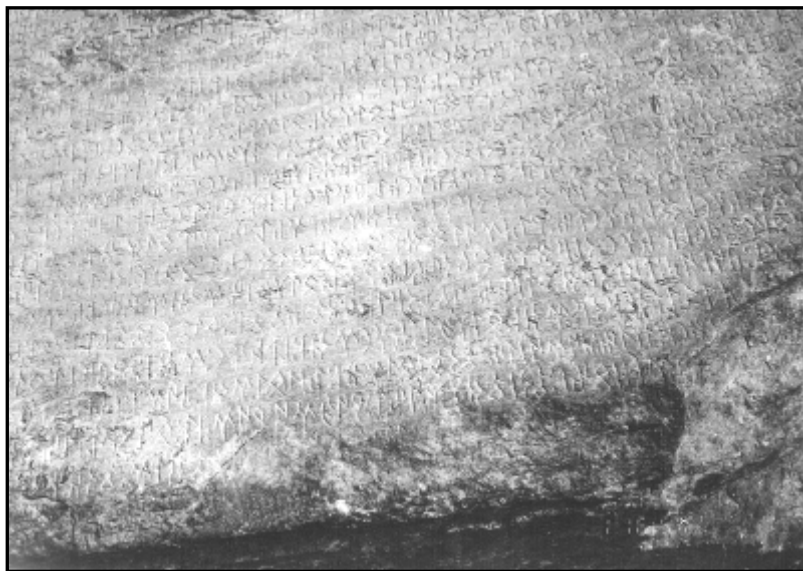
سر شاهزاده کول تیگین که از روی تنه و پیکره بر زمین افتاده است.



سوی خاوران سنگیاد کول تیگین.



پیکره‌ی بیلگه‌قاغان.



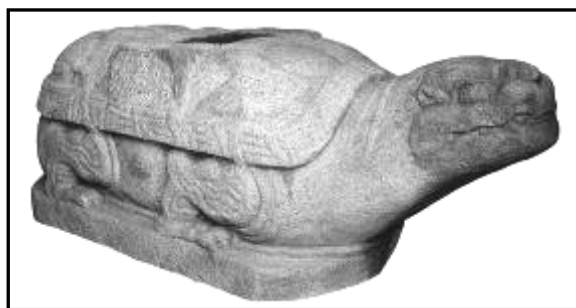
سوی خاوران سنگیاد بیلگه قاغان.



پیکره‌ای در دشت اورخون.



سوی اباختران و نیمروزان از سنگیاد تان یوقوق.



پایه‌ی لاک‌پشتی که سنگیاد گؤل تیگین بر روی آن قرار دارد.

In "Ancient Turkish Inscriptions" , three famous inscriptions of Gultigin, Bilge Qagan and Tounyouqouq are introduced and translated into Persian. The first chapter of the book speaks of the evolution of archaeology in Iran during the recent century and then the negligence toward the Turkish studies and specially Turkish archeological studies is discussed.

In the third chapter , the author reviews the history of Turkish Language in Iran and in the fourth chapter presents the grammar of ancient Turkish language. In this chapter issues such as phonology, morphology and syntax are considered and many grammatical rules of Ancient Turkish are included and Ancient Turkish alphabet introduced.

By "Ancient Turkish", the author means the Turkish language used in the above three inscriptions which he sometimes calls "Goy Turk".

The other chapters of the book include the text of the said three inscriptions, their phonetic transcription and their Persian translation. A glossary of Ancient Turkish along with their contemporary Iranian Turkish and Persian equivalents ends the book.

This book is the first research work on introducing the said inscriptions in Iran.

Hossein Mohammadzadeh Sedigh
Professor of Ancient Languages and
Comparative Literature

Ancient Turkish Epigraphs

**by
H. M. Sadigh, Ph.D**

Tehran
۲۰۰۴